



اوضاع خاورمیانه و آینده سوریه

گفتگو با آذر مدرسی

این متن بر مبنای گفتگو با رادیو نینا تحت همین عنوان تهیه شده است

همین خاکی: در چند هفته گذشته اوضاع خاورمیانه تب و تاب زیادی بخود دیده. البته این منطقه همیشه یکی از مناطق پر کشمکش و متلاطم بوده. اما جدالهای جدیدی در خاورمیانه میان ایران و عربستان، پایان داعش و تأثیرات آن، مسئله یمن، عراق و لبنان همه نشانه هایی از تغییر اوضاع و توازن قوا میان قطبهای اصلی جهانی و منطقه ای را با خود به همراه داشته.

فکر میکنم ابتدا از سوریه شروع کنیم و بعد وارد بحث قطب بندی های جهانی و آینده این تحولات بشویم.

از اینرو سوال اول را اینطور مطرح میکنم که مردم سوریه در شش، هفت سال گذشته رنجهای زیادی دیدند. از بمباران، بمبارانهای شیمیایی، خانه خرابی، ویرانی، کشتار، آوارگی میلیونی، وجود سرطانی به نام داعش و را در این سالها تجربه کرده اند و امروز میبینیم از پایان داعش، یا حداقل از پایان خلافت آن حرف میزنند. با این اوصاف ما هنوز میبینیم که برای اینکه آینده سوریه به کدام سمت برود در دنیا قطبهای متفاوت سناریوهای متفاوتی دارند و کنفرانسهای متفاوت و جداگانه ای برگزار میکنند.

اگر ما به چند سال گذشته سوریه نگاه کنیم باید بگوئیم چه اتفاقی افتاد؟ چرا در سوریه این اتفاقات افتاد؟ یادمان نرود که رسانه های رسمی در غرب همیشه سعی میکنند بگویند این وضعیت نتیجه طبیعی انقلابی بود که در سوریه اتفاق افتاد.

مایلم ابتدا نظر شما را در مورد اینکه در سوریه چه اتفاقی افتاد بدانم و پس از آن برویم سراغ اینکه آینده سوریه چه میشود و فاکتورهای اصلی که میتوانند در تعیین آینده سوریه نقش ایفا کنند کدامند.

صفحه ۲



چپ کردستان و بیگانگی با سیاست!

مظفر محمدی

چپ کردستان عراق را طیف گسترده ای از کمونیست ها، سوسیالیست ها، آزادیخواهان، سکولارها، دموکراسی خواهان، رفرمیست ها، ناسیونالیست های چپ و لیبرال ها ... تشکیل می دهد. فعالین کارگری، صنفی، مدنی و روشنفکران و منتقدین در گروه ها و محافل و یا منفرد در صفوف این چپ وسیعا پراکنده و بی افق و بیگانه و بی اعتنا به سیاست قرار دارند. زمانی بخشی از این چپ متشکل در یک حزب کمونیستی جمع شدند. این اولین تحزب کمونیستی در کردستان عراق بعد از حزب شیوعی عراق بود که با هدف حفظ استقلال طبقاتی تشکیل شد. این حزب بدلالی که در اینجا نمی گنجد، علیرغم تلاشهای بیدریغ بخشی از فعالیش و افت و خیزهای زیاد، هنوز به یک حزب اجتماعی و توده ای آلترناتیو جناح قدرتمند بورژوازی ناسیونالیست کرد و احزایش تبدیل نشده است.

در اینجا باز به چپ علی العموم می پردازم و می خواهم حرف آخرم را اول بزنم و با این حکم شروع کنم که امروزه هیچ گروه و جمع و محفل و حزب چپی در کل این طیف به تنهایی شانس تبدیل شدن به یک آلترناتیو قدرتمند برای پاسخ به وضعیت کنونی کردستان را ندارد.

صفحه ۴

ضرورت یک جنبش سیاسی – توده ای برای برون رفت کردستان از بن بست کنونی!	۱۶ آذر و پایان یک دوره مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی
ریبوار احمد	صفحه ۶
در این شماره می خوانید:	صفحه ۲۱

به بهانه “ انقلابی “ ترین قطعهنامه، رژیمی در محاصره! / محمد فتاحی (صفحه ۹)

جنبش کارگری در ایران: ضعف ها و قوت ها / مصاحبه سایت گزارشگران با خالد حاج محمدی (صفحه ۱۱)

صحبتی با شما! در باره تحولات کردستان عراق/مظفر محمدی (صفحه ۱۴)

زلزله، انساندوستی مردم، وعده های سرخرمن رژیم!/نسرین احمدی (صفحه ۱۵)

سخنی با شما، مردم کردستان عراق!*/مظفر محمدی (صفحه ۱۶)

جنگ طلبی آمریکا و سرنوشت فلسطین (صفحه ۱۷)

شانزده آذر، باید ورق را برگرداند! (صفحه ۱۸)

زنده باد روز دانشجو!/ دانشگاههای ایران، در تسخیر دانشجویان عدالتخواه و ضدجنگ (صفحه ۱۸)

۲۲۴
کرموست

ماهان منتشر میشود دسامبر ۲۰۱۷ – آذر ۱۳۹۶

www.hekmatist.com

قوم پرستان را باید ایزوله و رسوا کرد!

اخیرا تعدادی از نهادهای قوم پرست متعلق به “کنگره ملیت های ایران فدرال” با بزک کردن چهره خویش، تحت عنوان “شورای دموکراسی خواهان ایران” نهاد ظاهرا جدیدی را اعلام کرده اند. در لیست اسامی اینها، حزب دموکرات کردستان، کومه له عبدالله مهتدی، کانون فرهنگی سیاسی آذربایجان، حزب تضامن دموکراتیک اهواز، حزب اتحاد بختیاری و لرستان، حزب مردم بلوچستان، کانون فرهنگی سیاسی ترکمن و جبهه متحد بلوچستان به اضافه جبهه طبرزدی به عنوان تنها نهاد به اصطلاح غیرقومی در آن دیده میشود.

“کنگره ملیت های فدرال” اینها در سال ۲۰۰۴ یعنی بعد از پایان اشغال عراق و اعلام سیستم فدرال در آن کشور ویران شده، با شرکت نیمه اعضای امروزش اعلام موجودیت کرد. نصف دیگر اعضای امروز آنهم در مقطع صدور “دموکراسی” به سوریه و در فضای شور و شوق و امید صدور همان “دموکراسی” به ایران به این نهاد قومی پیوستند. هدف سیاسی اینها، رسیدن به همان سرنوشتی بود که گروههای شبیه همین فدرالیست های ایرانی، به کمک غرب و آمریکا برای مردم عراق و لیبی و سوریه به ارمان آورده بودند. اینها ادای گروههای قومی و مذهبی سوریه را در می آورند که به کمک دولت آمریکا و متحدین منطقه ای او و برای پیشبرد سیاستهای آنها در سوریه، دور هم جمعشان کردند و نام “ارتش آزاد سوریه” را بر آنها نهادند.

شکست آمریکا در عراق و سوریه نه فقط پرونده قلدر شماره یک جهان را به عنوان تنها آقای جهان بست، بلکه فدرالیست ها و کل اردوی سناریو سیاهی های مملکت را با افسردگی سیاسی روبرو کرد.

امریکای زیر رهبری یک شبیه فاشیست به نام ترامپ، برای جبران شکست بعد از عراق و سوریه ، بدلیل ناتوانی در پیشبرد سیاست رژیم پنج پیشین، با هدف فشار به جمهوری اسلامی و ایجاد محدودیت برای آن، به سیاست تغییر از درون، روی آورده است.

نتیجتا همانها که تمام این سالها آماده بازی در دست آمریکا برای تبدیل ایران به عراق و سوریه بوده اند، امروز به تبعیت از قبله خود، سناریوی سیاه فدرالیسم قومی مد نظرشان را در قوطی “تمامیت ارضی”، “دموکراسی خواهی” و “گذار مسالمت آمیز” بسته بندی کرده اند. برای همین کار، قیافه یک اپوزیسیون سراسری هم به خود گرفته و جبهه طبرزدی را هم لایذ به عنوان نماینده “قوم فارس” در لیست خود وارد کره اند.

تمام ادعاهای اینها یک مشت دروغ محض است؛ “تمامیت ارضی” را به خاطر جلب رضایت معترضین حاشیه ای ناسیونالیسم مستاصل ایرانی، به پلاتفرم خود افزوده اند، گذار “مسالمت آمیز”شان کپی ادعاهای وزارت خارجه ترامپ به دنبال شکست سیاست رژیم پنج شان در سوریه است. دموکراسی شان هم از نوع همین نوبری است که از طریق گروههای شبیه خود در رکاب آمریکا برای عراق و سوریه و لیبی به ارمان آورده اند.

تنها هدف اینها درست کردن همان لجنزاری است که بدون به خاک و خون کشیدن جامعه میسر نیست. باید به کمک اینها، صدها شهر بزرگ و کوچک ایران به سرنوشت موصل و بغداد و حلب و رقه و طرابلس تبدیل شود، باید جنگ خونین بین اقوام “فارس و ترک و کرد و عرب و عجم و بختیاری و لر و بلوچ و ترکمن” در شهرها سیل خون به راه اندازد، تا آرزوی شوم اینها برای تقسیم جامعه انسانی به جزایر قومی عملی شود.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

همین ناسیونالیست ها و فاشیست های ترک و کرد که ظاهرا بر روی کاغذ کنار هم اند، در صورت امکان و برای تعیین مرزهای فدرال قومی، مردم منتسب به اقوام متفاوت در اکثر شهرهای آذربایجان غربی و شرقی را در یک شبانه روز، به روز سیاه می کشانند. مگر قوم پرستان و ناسیونالیست های قومی این مملکت جوهر متفاوتی از بقیه هم جنسان خود در کشورهای شبه جزیره بالکان و عراق و یوگوسلاوی و ارمنستان و آذربایجان و...دارند؟

مسموم کردن فضای سیاسی و آغشته کردن آن به تنفر و کینه از طریق کشت ویروس قومیکرایی، همین امروز، کمترین لطمه به جامعه انسانی در این مملکت است.

قوم پرستان ایرانی که امروز و زیر سایه تخصاصات دولت ترامپ با ایران و همزمان کشمکش سرپا ارتجاعی عربستان و اسرائیل با ایران، خونی در رگهایشان تزریق شده است، به جز در کردستان و آنهم به یمن وجود شاخه ای از حزب دمکرات، در دنیای واقعی در بقیه مناطق ایران وزن بسیار ضعیف و موجودیتی بشدت نحیف دارند. با این وصف، وزن کم اینها نباید توجیهی در بی توجهی به خطر سناریو سیاهی آنان باشد. وجود تنها یک ویروس، در شرایطی میتواند به یک خطر بالفعل تبدیل شود. یک جمع بیمایه و شارلاتان سیاسی، میتواند فردا هسته اولیه "شورای بنگازی در لیبی"، "شورای انقلابی سوریه" و یا "ارتش آزاد سوریه"، در ایران باشد.

اولین قدم در مقابل این ویروس های خطرناک موجود در سیاست ایران، منزوی و قرنطینه کردن آنهاست. افشا و رسوا کردن هر نوع رابطه سیاسی با اینها، افشای بی امان اهداف ارتجاعی و ضد اجتماعی اینها، و دفاع از یک سیاست غیرقومی و غیرمذهبی در اپوزیسیون سیاسی ایران، باید یک اصل تخطی ناپذیر سیاسی بین همه احزاب و گروههای اپوزیسیون متعهد به حفظ ساختارهای متمدن جامعه، برای پرهیز از سناریوی سیاه در ایران، باشد.

حزب ما همه نیروهای اپوزیسیون و فعالین سیاسی را به در پیش گرفتن یک سیاست مشابه فرا میخواند.

ننگ بر قوم پرستی

زنده باد آزادی و برابری

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست(خط رسمی)

۱۹ آذر ۱۳۹۶ - ۱۰دسامبر ۲۰۱۷

طبقه کارگر، برخلاف

کلیه طبقات فرودست

در تاریخ پیشین

جامعه بشری،

نمی‌تواند آزاد شود بی

آنکه کل بشریت را

آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب

کمونیست کارگری – حکمتیست

اوضاع خاورمیانه و ...

آذر مدرسی: اجازه بدهید ابتدا در مورد اینکه در سوریه چه اتفاقی افتاد و چرا خیزش مردم در سوریه علیه دیکتاتوری حاکم در این کشور، با دخالت دول و نیروهای ارتجاعی جهانی و منطقه ای و نیروهای باند سیاهی به یک سناریوی سیاه تبدیل شد، صحبت کنیم و پس از آن به اینکه آینده سوریه چه خواهد شد و سوریه پس از داعش چگونه خواهد بود بپردازیم.

سال ۲۰۱۱ بدنبال بهار عربی و انقلاب در مصر و تونس، در سوریه هم شاهد رشد اعتراضات و خیزشهای اجتماعی علیه دیکتاتوری حاکم به راه افتاد. همان دوره شاهد بودیم که از طرفی غیاب یک نیروی رادیکال، انقلابی که بتواند مردم را حول مطالبات رادیکال، انقلابی، انسانی و عدالتخواهانه خود متحد کند، زمینه را برای عروج جریانات ارتجاعی قومی و مذهبی و عشیره ای مناسب کرد و از طرف دیگر دول غربی که از شوک انقلابات مصر و تونس بیرون آمده بودند و زنگ خطر اینکه بهار عربی و انقلابات علیه متحدین و هم پیمانانشان در منطقه، میتواند منافع طولانی مدت آنها در منطقه را به خطر بیندازند و بالانس قدرت را به ضرر ارتجاع منطقه ای تغییر دهد و با درس گرفتن از دخالتشان در لیبی، در سوریه هم وارد عمل شدند.

در اثر این دخالت خیزش اجتماعی مردم در سوریه که با افقی هرچند ناروشن، هرچند مبهم و هرچند التقاطی از آینده، اما به امید به زیر کشیدن دیکتاتوری بشار اسد، به امید تغییر، به امید بهبود، رفاه و آزادی و بدست گرفتن سرنوشت خود شروع شده بود، در یک چشم بهم زدن به سناریوی سیاهی تبدیل شد که میبینیم. میدیا و دول غربی اسم آنرا جنگ داخلی گذاشته اند اما بطور واقعی سوریه به میدان جنگ و کشمکش دول و نیروهای ارتجاعی و در راس آن قدرتهای جهانی تبدیل شد. یک شبه انواع آلترناتیوها و باندهای مسلح اعلام وجود کردند. "شورای انقلاب سوریه" و "ارتش آزاد سوریه" که ائتلافهایی از نیروهای قومی، مذهبی و عشیره ای بودند، مهمترین آنها بودند. آن روزها میدیا و دول غربی از "ارتش آزاد سوریه"، که داعش و جبهه النصر هم عضو آن بودند، بعنوان "جنگجویان آزادی" نام میبرد. دول غربی و متحدین منطقه ای شان علاوه بر دخالت مستقیم خود در سوریه از طریق این نیروها و مسلح کردن آنها، اعتراض اجتماعی مردم در سوریه را به تراژدی انسانی تبدیل کردند که نتیجه آن بیش از ۱۲ میلیون آواره و صدها هزار کشته که بخش زیادی از آنان زنان و کودکان بیگناه اند، شد.

خیزشی که به امید تغییر و بهبود در زندگی میلیونها انسان در سوریه شروع شد در غیاب یک جریان قوی، رادیکال و انقلابی و با دخالت ارتجاع جهانی و منطقه ای از امریکا و روسیه و اروپا تا عربستان و ایران و ترکیه به سناریو و تراژدی تبدیل شد که میبینیم. سوریه ای که نشان از مدنیت در آن نمانده، شیرازه اش از هم پاشیده، با میلیونها آواره و صدها هزار کشته و زخمی، جامعه ای تکه تکه شده که مهر عهد عتیق ترین هویتهای قومی و مذهبی را برخود دارد.

همان دوره حزب ما، برخلاف تبلیغات میدیا و دول غربی که گویا همه اینها نتیجه طبیعی انقلاب مردم سوریه بود و نابودی امروز جامعه سوریه را کماکان انقلاب و نتیجه تقابل "انقلابیون" و ضد انقلاب عنوان میکنند، تبلیغاتی که بخشی از نیروهای سیاسی منجمله در ایران آنرا تکرار میکردند و برای نیروهای باند سیاهی تحت عنوان "جنگجویان آزادی" هلله میکشیدند و آنان را نماینده مردم سوریه علیه بشار اسد می نامیدند، اعلام کردیم این انقلاب توسط ارتجاع جهانی و متحدین منطقه ای شان هایجک شد. گفتیم همانطور که با "دخالت بشردوستانه" در لیبی به انقلاب مردم لیبی خون پاشیدند، با الترناتیو سازی و راه اندختن باندهای مسلح عشیره ای و مذهبی در سوریه جنگی خونین، شهر به شهر و خانه به خانه را به مردم سوریه تحمیل میکنند. همان موقع گفتیم که جنگ در سوریه باید بلافاصله متوقف شود، همه نیروها و باندهای ارتجاعی باید خلع سلاح شوند، تاکید کردیم که نیروهای دول خارجی باید از سوریه خارج شوند تا امکانی به مردم در سوریه داده شود تا مستقلا با دیکتاتوری حاکم در این مملکت تعیین تکلیف کنند.

نتیجه دخالت دول و نیروهای جهانی و منطقه ای

و راه اندختن انواع باندهای سیاه و تروریستی قومی و مذهبی، تبدیل شدن سوریه به ویرانه ای با میلیونها آواره و کشته و زخمی است. اینها بلایی بر سر مردم سوریه آوردند که مردم حسرت زندگی تحت حاکمیت بشار اسد را دارند. امروز خود دول غربی و تحلیل گرانشان اعلام میکنند که اگر در سوریه انتخاباتی صورت بگیرد مردم دوباره به بشار اسد رای خواهند داد. چون در دوره حاکمیت بشار اسد دیکتاتوری و خفقان بود اما جنگ، ویرانی، خانه خرابی نبود. بر سر مردمی که علیه این حاکمیت بپا خاستند بلایی آوردند که بعد از شش سال جنگ و خونریزی حسرت همین حاکمیت را میخوردند.

همین خاکی: همچنانکه خودتان گفتید ار همان ابتدا آلترناتیوهای مختلفی در مقابل جامعه گذاشتند. مایلم در اینمورد صحبت کنیم که آینده سوریه چه میشود؟ در حالیکه میبینیم قطبهای مختلف سناریوهای متفاوتی برای آن دارند و کنفرانسهای مختلف و جداگانه ای برای آینده سوریه در جریان است. به نظر شما مهمترین مولفه هایی که میتواند در آینده سوریه دخیل باشند کدام ها هستند؟

آذر مدرسی: آینده سوریه و فاکتورهای تعیین کننده در آن ادامه وضعیت تا امروز سوریه و نیروهای دخیل در آن است.

این تصویر خوشبینانه ای است اگر فکر کنیم با پایان داعش و یا پایان جنگ، مردم سوریه آینده سوریه را رقم خواهند زد. حتی اگر طرح هایی مانند تدوین قانون اساسی جدید، انتخابات و پیاده شود. این توهم است اگر فکر کنیم شرکت مردم در انتخابات فرضی که بعد از آتش بس و مذاکرات و برگشتن ثبات به سوریه برگزار میشود، نشانه این است که مردم در سوریه آینده خود را بدست گرفتند و آنرا تعیین کردند و ظاهرا همه باید از اینکه با تمام شدن جنگ در سوریه و شرکت مردم در انتخابات و ... خوشحال باشیم و فکر کنیم مردم آینده خود را آزادانه رقم زدند. جریاناتی که چنین تصویری را میدهند اگر شارلاتان نباشند، متوهم اند.

آینده سوریه کماکان تابعی از کشمکشی است که میان قطبهای امپریالیستی و متحدین منطقه ای آنها در جریان است. تمام سناریوها برای آینده سوریه، تمام کنفرانسها و آلترناتیوها، اینکه کدام جریانات در مذاکرات باشند، اینکه آیا بشار اسد در مذاکرات شرکت داشته باشند یا نه، اینکه آیا مذاکرات در ژنو باشد یا روسیه و ادامه این کشمکها و پایان دادن به آن و تعیین سهم هر یک از بازیگران تاکنونی این تراژدی انسانی، در آینده سوریه به شیوه دیگری است. در نتیجه آینده سوریه پس از شکست داعش و بیرون کردن آن از مناطق تحت کنترل خود، هنوز آینده باثباتی نیست و جدال بر سر دامنه نفوذ دول و نیروهای ارتجاعی در سوریه به شکل دیگری ادامه پیدا خواهد کرد. همانطور که عراق جدال بر سر آینده عراق و سهم هر نیرویی در آن، بلافاصله پس از شکست داعش در موصل شروع شد. در مورد جنگ موصل هم ما گفتیم که دعوی اصلی قدرتهای جهانی و منطقه ای و حتی محلی در عراق تازه بعد از شکست داعش و خروج آن از موصل شروع میشود. در سوریه هم به همین شکل است جدال بر سر سهم هر یک از این نیروهای مسیب سناریوی سیاه در سوریه پس از شکست داعش شروع خواهد شد.

تا جائیکه به داعش برمیگردد، داعش را از سوریه بیرون میکنند، داعش سرزمینی را در کنترل نخواهد داشت و اساسا به باندی تروریستی که در کشورهای مختلف ابراز وجود میکند تبدیل خواهد شد.

اما تا جائیکه به معادلات منطقه برمیگردد، یک مسئله اساسی تعیین تکلیف و روشن شده آنهم شکست سیاست امریکا و متحدینش (اساسا عربستان) در سوریه و مطالبه "اسد باید برود" و پیروزی قطب روسیه و متحدینش (ایران و ترکیه) است. اتاقهای فکری در امریکا به روشنی میگویند که باید شکست را قبول کرد و راه دیگری برای به زیر کشیدن اسد پیدا کرد. امری که بطور واقعی حداقل برای مدتها پرونده اش از طرف قدرتهای جهانی بسته شده. بهر حال معلوم شد بشار اسد در قدرت میماند و به حاکمیت خود ادامه میدهد. حتی عربستان به این مسئله تن داد و همین

کمونیست ۲۲۴

امر نیروهای دست ساز و طرفدار عربستان را مشکل روبرو کرد بطوریکه روسایشان، که کماکان بر رفتن اسد تاکید داشتند، مجبور به استعفا شدند.

ماندن اسد نه فقط خواست روسیه و متحدینش بلکه خواست دول اروپائی که عواقب جنگ سوریه از آوارگی تا گسترش تروریسم داعش را مستقیما بدوش کشیدند، است. پایان دادن به سناریوی سیاه در سوریه به هر بهایی، حتی به قیمت قبول اسد در قدرت و قبول گسترش نفوذ روسیه و ایران در منطقه، خواسته جدی کشورهای اروپایی بود.

صورت مسئله قطب روسیه، ایران، ترکیه تبدیل پیروزی خود به قدرتمند تر شدن این بلوک در خاورمیانه و منطقه است نه آینده مردم وسوریه و حتی بشار اسد. برای امریکا و عربستان هم کنار آمدن با این شکست و کم کردن لطمات آن در رابطه با قدرت و نفوذشان در خاورمیانه است. روسیه و متحدینش طرح تقسیم سوریه، هرچند غیر رسمی، به مناطق تحت نفوذ سیاسی-مالی و نظامی خود اند و امریکا عملا با کنترل شمال سوریه و در حمایت از احزاب کردی در این منطقه و تبدیل آن به منطقه تحت نفوذ خود، در فکر حفظ نفوذ خود در منطقه است.

بهر حال امید به برگشتن ثبات و آرامش به سوریه، به این زودیهها، واقعی نیست. ما وارد دور دیگری از کشمکش میان این نیروها، نه الزاما به شکل جنگهای خونین و در ابعاد قبل، شده ایم. آینده سوریه به این کشمکها، به توافقات و زور آزمایی میان قدرتهای امپریالیستی و متحدین محلی شان و اینکه هر یک از این قطبها چقدر میتوانند موقعیت خود در منطقه را تقویت و تثبیت کنند، بستگی دارد.

همین خاکی: اگر به کشمکشها نگاه کنیم میبینیم که در این مدت در خاورمیانه جدال میان ایران و عربستان به اشکال متفاوتی حاد شده است. از موشکی که از یمن به سوی عربستان شلیک شد تا تحریم قطر و سپس استعفا سعد حریری.

تحلیل های متفاوتی در مورد امکان بروز جنگ میان ایران و عربستان هست، البته اکثر تحلیل ها این احتمال را ضعیف میبینند. اخیرا بحثی را خواندم که کشمکش ایران و عربستان منجر به نزدیکی عربستان و اسرائیل شده است.

شما این جدال را چگونه میبیند و فکر میکنید این جدال چه تاثیری بر اوضاع خاورمیانه میگذارد؟

آذر مدرسی: قبل از اینکه وارد جدال میان ایران و عربستان بشیوم لازم است نکته ای را توضیح بدهم، نکته ای که باید به آن توجه کرد و در نظر گرفت. آنهم اینکه آینده خاورمیانه از طریق کشمکش میان بلوکهای ارتجاعی در خاورمیانه و تسویه حساب آنها با هم حل نمیشود.

دول غربی تلاش میکنند این تصویر را بدهند که معضلات خاورمیانه، مسئله رقابت قطبها و دول منطقه ای است و گویا وظیفه دول غربی حل این معضلات است و دلیل دخالتشان در امور خاورمیانه اساسا بدلیل ناتوانی این دول در حل معضلاتشان است. این تصویری وراونه است. معضلات امروز خاورمیانه اساسا معضلات و کشمکش قدرتهای جهانی نه حتی صرفا بر سر نفوذشان در خاورمیانه که در جهان است. خاورمیانه مدتها است به منطقه و محمل حل و فصل کشمکش قطبهای جهانی تبدیل شده است. در نتیجه کشمکش میان دول منطقه ای، حتی آنجایی که صرفا کشمکشی میان این دول باشد، بدون دخالت قطبهای اصلی دنیا حل نمیشود و نمیتواند آینده خاورمیانه را رقم بزند.

این اصل را باید دید تا بتوانیم جایگاه واقعی اختلاف و یا کشمکش میان عربستان و ایران را در آینده خاورمیانه بررسی کرد.

با این مقدمه برگردیم به کشمکش عربستان و ایران. فروپاشی بلوک شرق و پایان جهان دو قطبی و بخصوص شکست سیاسی-نظامی امریکا در عراق و نظم نوین جهانی، امکان و میدان مانور قدرتهای منطقه ای برای گسترش نفوذ خود، مستقل از متحدین و حامیان جهانی خود، را افزایش داد. علاوه بر این تغییر موقعیت و اهمیت خاورمیانه برای امریکا مولفه دیگری در تضعیف موقعیت متحدین طبیعی امریکا در منطقه که سنتا

^[1]

اوضاع خاورمیانه و ...

اهرم فشارشان برای حل مسائل ئ رقابت‌های محلی‌شان، دخالت و تهدیدات امریکا بودند، بود. نیرو و دولتی که بیشترین استفاده را از این موقعیت جدید و "خلا قدرت" در خاورمیانه کرد، جمهوری اسلامی بود. ایران از شکست امریکا در عراق بیشترین استفاده را کرد و با تقویت جریانات شیعه پرو ایران، عملا عراق را به منطقه نفوذ خود تبدیل کرد بطوریکه امروز شاهدیم جمهوری اسلامی در عراق حرف آخر را میزند.

در فلسطین هم جمهوری اسلامی از بازی ناسیونالیسم عرب و دول عربی با مسئله فلسطین، از معامله گری و سازش آنها با اسرائیل و امریکا بر سر مصائبی که بر سر مردم فلسطین می آمد، استفاده کرد و این خلا را به نام دفاع از مردم فلسطین و با تقویت حزب و الله و حماس به نفع خود پر کرد، توانست دامنه نفوذ خود را در فلسطین گسترش دهد و عملا به نیرویی جدی در فلسطین و لبنان تبدیل شود.

در سوریه به همین ترتیب، توانست با استفاده از نیروی نظامی و مالی خود در شکست سناریوی امریکا و متحدینش (عربستان و ترکیه) نقش جدی ایفا کند و امروز در سوریه صاحب چنان نفوذی است که بدون توافق با ایران نمیتوان در مورد آینده سوریه به نتیجه رسید.

طی چند ده سال گذشته جمهوری اسلامی با اتکا به تروریسم، اتکا به جنگ‌های نیابتی، با راه اندختن دارودسته ها و باندهای مسلح شیعه، به نیرویی با نفوذ و جدی در منطقه تبدیل شده که امروز دیگر نمیتوان آنرا به حساب نیآورد. متقابلا عربستان در این سالها بعنوان متحد امریکا در انتظار دخالت امریکا و به امید این دخالت برای حفظ منافع خود در منطقه نشست. فاصله دولت اوباما از عربستان و عدم حمایت بی چون چرا از آن فاصله جدی میان عربستان و امریکا اندخت و موقعیت عربستان را چه در کشورهای خلیج و چه بخصوص در مقابل رقبای خود مانند ایران تضعیف کرد. علاوه بر این عربستان با آینده ناروشنی، بخصوص که مسئله خشک شدن چاههای نفت آن طی چند ده سال آتی مطرح است، روبرو است. اینها مسئله موقعیت عربستان در منطقه را به مسئله روزتر و حادثر عربستان تبدیل کرده. رقابت ایران و عربستان بر سر موقعیت خود در منطقه واقعی است اما این صرفا بخشی از صورت مسئله و واقعیت است. سیاست امریکا پس از سر کار آمدن ترامپ، فشار بیشتر بر ایران و محدود کردن دامنه نفوذ آن در منطقه بود و این تغییر سیاست بخشا از طریق تشدید تحریمها و فشارهای بین المللی و لغو برجام در حال انجام است که با مقاومت‌های جدی چه در درون خود هیئت حاکمه امریکا و چه دول اروپایی روبرو شده است. بخش دیگر این سیاست از طریق تقویت کمپ اسرائیل- عربستان علیه ایران و حمایت بی چون و چرای ترامپ از شاهزاده عربستان است که موقعیت عربستان را تقویت کرد و تأثیر جدی بر تحركات عربستان و تشدید این کشمکش از طرف عربستان داشت. بدون تغییر سیاست ترامپ این کشمکشها نمیتوانستند تا این درجه حاد و برای آینده خاورمیانه خطرناک باشند.

در مورد آینده این جدال، همانطور که شما هم گفتید امکان اینکه عربستان مستقیمان وارد جنگی با ایران شود بعید است. اولاً چنین جنگی کل خاورمیانه و منطقه را وارد جنگی بی انتها و ویران کننده میکند و مانند جنگ ایران و عراق صرفا به جنگ بین دو دولت محدود نخواهد شد. در نتیجه نه فقط امریکا بلکه قدرتهای جهانی و منطقه ای دیگر باید چنین سناریویی را قبول کرده باشند. ثانیاً درست است عربستان بزرگترین زرادخانه جنگی در منطقه را دارد اما نیرویی که برای دولت عربستان بجنگ را ندارد و انتظار اینکه مثلا اسرائیل برای عربستان و علیه ایران بجنگد و نیروی انسانی خود را در چنین جنگی وارد کند منقّی است و اینرا عربستان بهتر از هر کسی میداند. کشورهای عربی دیگر منجمله مصر و کویت و امارات و نه نفعی در چنین جنگی دارند و نه اشتهای وارد شدن به چنین جدالی را دارند و اساسا به صدور بیانیه هایی علیه ایران، که آنهم عربستان آنرا با پول میخرد، اکتفا میکنند. حتی مقامات امریکایی اعلام کرده اند در چنین جنگی الزاما دخالت نخواهند کرد. در مقابل

جمهوری اسلامی انواع نیروهای مسلح و باند سیاهی مانند حشدالشعبی را دارد که برایش بجنگند، در نتیجه عربستان عملا توان وارد شدن به چنین جنگی را ندارد و چنین جنگی نامحتمل است.

امکانی که هر دو دولت دارند راه اندختن جنگ‌های نیابتی علیه همیدگر است. جنگ یمن، تحریم قطر و بحران در لبنان نمونه های بارز این جنگ نیابتی است. در مورد آخرین نمونه آن مسئله استغای حریری و بحرانی کردن لبنان، عربستان با خط قرمز دول غربی مبنی بر اینکه "لبنان نباید بحرانی شود" روبرو شد و رسماً به عربستان اعلام کردند که اجازه نمیدهیم لبنان را ناآرام کنید. بازگشت حریری به لبنان و پس گرفتن استعفایش شکستی جدی برای عربستان بود. اینکه شاهزاده عربستان ممکن است دست به چه ماجراجویی هایی بزند قابل پیشبینی نیست اما مسئله ای که روشن است عربستان متحدین جدی که تا آخر سناریوی او برای تقویت موقعیت خود، بروند و وارد جنگ با ایران شوند، را ندارد.

همانطور که گفتم در دوره معینی امکان گسترش نفوذ دول منطقه ای باز شد و جمهوری اسلامی با اتکا به تروریسم اسلامی و باندهای دست ساز و نیروهای مورد حمایت خود و در خلا قدرت در خاورمیانه نفوذ خود را گسترش داد. تکرار همان سناریو برای عربستان آنهم در اوضاع فعلی خاورمیانه ممکن نیست. به همین دلیل تلاشهای تاکتونی عربستان با شکست مواجه شده اند و باید دنبال راه دیگری برای مقابله با ایران پیدا کند.

امروز بلوک امریکا در خاورمیانه موقعیت مناسبی ندارد و سیاست ترامپ در تقویت این موقعیت، که اساسا از طریق بحران آفرینی است، تا امروز موفق نبوده. میتوان به نقش روسیه و اروپا در این جدال پرداخت که فکر میکنم بحث را به درازا میکشد و وقت آنرا نداریم. فقط به یک نکته اشاره کنیم آنهم سیاست اروپا در منطقه است. اروپا سیاست آرام کردن خاورمیانه را دارد. ظرفیت جمهوری اسلامی در به خون کشیدن منطقه یا تخفیف کشمکشها را میداند و به همین دلیل ایران را بعنوان یکی از مهره های "ثبات" در منطقه قبول کرده است و در کشمکش میان ایران و عربستان مستقل از تبلیغات خود از عربستان حمایت نمیکند.

همین خاکی: بعنوان آخرین سوال، با توجه به اتفاقاتی که در سوریه و لیبی و اعتراضات اجتماعی و بهار عربی افتاد، بحثی که خود جمهوری اسلامی هم به آن دامن میزند این است که اعتراضات برای تغییر جمهوری اسلامی در ایران هم قطعا مسیری مانند سوریه را خواهد داشت و بخصوص با دامن زدن به بحث امنیت چنین نگرانی را در جامعه دامن میزند.

پاسخ شما به این مسئله چیست؟ فکر میکنید چه فاکتورهایی تعیین میکنند که در پروسه انقلاب آتی ایران سناریوی سوریه و لیبی تکرار نشود؟

آثر مدرسی: بطور واقعی اوضاع بحرانی خاورمیانه امروز به حق هر فرد و هر جریان مسئولی در این منطقه را با این سوال روبرو میکند که چگونه باید مانع سوریه ای شدن جامعه خود، و در مورد ما ایران، شد و چگونه میتوان در عین حال که علیه دیکتاتوری و سیستم حاکم انقلاب کرد، تضمین کرد که هیچ جریان ارتجاعی نتواند به این انقلاب خون بپاشد و تراژدی لیبی و سوریه را تکرار نکنند. این سوال که انقلابی را به پیروزی رساند و اجازه نداد مورد تعرض باندها و نیروهای ارتجاعی قرار بگیرد، سوال اساسی و واقعی است.

یکی از مولفه ها بازگشت ثبات و امنیت به خاورمیانه و کوتاه شدن دست باندهای ارتجاعی قومی و مذهبی است. امری که در غیاب وجود یک کمونیسم قدرتمند و موثر در منطقه که با اتکا به قدرت مردم چنین امری را ممکن کنند، روی میز قدرتهای جهانی قرار گرفته است. اینکه این قدرتها چقدر میتوانند و مهمتر چقدر میخواهند، امر دیگری است. این قدرتها تا امروز نه فقط منشا کمترین ثبات و امنیتی در منطقه نبوده اند که برعکس خاورمیانه را منطقه حل و فصل کشمکشهای خود کرده اند. اینها عاملین اصلی بی ثباتی، بحران، جنگ و تراژدی انسانی در خاورمیانه اند. تک تک کانونهای بحرانی در این

منطقه، برخلاف تصویری که خودشان میدهند، کانونهای بحرانی اند که دول غربی در خاورمیانه بوجود آورده اند.

برای ما کمونیستها بازگشت امنیت به خاورمیانه از طریق انقلابات کارگری، از طریق سرنگون کردن دول ارتجاعی حاکم و خلع سلاح همه نیروها و باندهای قومی و مذهبی در منطقه و کوتاه کردن دست آنها از زندگی مردم در منطقه ممکن میشود.

تا جائیکه به ایران برمیگردد، دو فاکتور نقش مهمی در ممانعت از سوریه ای شدن ایران دارند.

اولا هرجریانی که مهر قومی و مذهبی به جامعه میزنند و تلاش میکنند جامعه را حول هویت‌های کاذب قومی و ملی و مذهبی و شاخه های مختلف اسلامی و غیراسلامی تقسیم کنند و در آن تفرقه بوجود آورند، باید بعنوان نیروهای بالقوه سناریوی سیاهی، نیروهایی که میتوانند به نیروی متوحشی مانند داعش تبدیل شوند، منزوی شوند و از امکان ایفای نقش در آینده ایران محروم شوند. باید این نوع جریانات قومی و مذهبی را طرد کرد و اجازه نداد در تحولات آینده در ایران کوچکترین نقشی ایفا کنند.

یکی از مهمترین این نیروها جمهوری اسلامی است که نه فقط امروز در ایران و منطقه منشا تفرقه قومی و مذهبی است که در آینده پرتلاطم ایران و در صورت در جریان بودن هر انقلابی در ایران، بعنوان نماینده شیعه و "شیعیان"، در کنار سپاه پاسدران باندهایی چون حشد الشعبی و حزب الله را به جان جامعه خواهند انداخت.

در مقابل تلاش امروز این جریانات باید هویت انسانی را به جامعه بازگرداند. مردمی که در این مملکت زندگی میکنند مستقل از اینکه به کدام قوم و ملیت و مذهب منتسب میشوند یک دشمن مشترک دارند. آنهم بورژوازی حاکم و حاکمیت سپاه جمهوری اسلامی است. باید این هویت انسانی را مبنای اتحاد هرچه بیشتر بخش اعظم مردم محروم و تشنه آزادی و رفاه قرار داد.

نیرویی که میتواند برخلاف این هویت‌های کاذب این هویت انسانی را مبنا قرار دهد، میتواند مردم را بر مبنای هویت‌های طبقاتی شان متحد میکند فقط و فقط کمونیستها هستند. کمونیستهایی که طبقه کارگر و مردم محروم را علیه بورژوازی و برای دستیابی به آینده ای بهتر، مرفه، سعادتمند و آزاد متحد میکنند.

فاکتور دوم مسئله مسلح شدن مردم برای دفاع از زندگی، امنیت و آینده خود است. مردم باید قدرت دفاع از خود را در مقابل هر جریان ارتجاعی منجمله جمهوری اسلامی را داشته باشند. در دوره ای که سیاست بطور جدی با اسلحه گره خورده نمیتوان انقلاب را از طریق تظاهرات‌های آرام در خیابانها علیه یک رژیم هار و تا دندان مسلح را به پیروزی رساند. نمیتوان با دست خالی از انقلاب در مقابل تعرض جریاناتی که تحت عناوینی چون شیعه، سنی، سلفی، کرد، فارس، ترک، بلوچ و عرب و دفاع کرد.

ما بعنوان یک جریان کمونیستی تمام تلاشمان این است که جامعه را به این طرف سوق دهیم. اولاً مانع هویت تراشی کاذب برای مردم شویم. ایران نه جامعه ای اسلامی است، نه فارس است، نه کرد و نه عرب و نه ترک! ایران مانند هر جامعه دیگری جامعه ای طبقاتی است که در آن کارگر و مردم محروم مستقل از مهرهای قومی و مذهبی که به آنها زده میشود در مقابل بورژوازی حاکم یک منفعت مشترک دارند. مردمی که بورژوازی حاکم به آنها فقر و بیکاری و استبداد را تحمیل کرده است. این مردم یک آینده مشترک دارند و برای تحقق این آینده باید از امروز قدرت دفاع از خود، دفاع از انقلاب و آینده خود را داشته باشند.

ما تمام تلاش خود را کرده ایم و میکنیم که اولاً نیروهای قومی و مذهبی را طرد ومنزوی کنیم و ضدیتشان را با رفاه و سعادت جامعه نشان دهیم و همزمان مردم را برای دفاع از خود و زندگی شان آماده کنیم.

انقلاب اکثبر که در طی جنگ جهانی اول، خونین ترین جنگ دوره خود، اتفاق افتاد، انقلابی که طبقه کارگر و کمونیستها توانستند نه فقط انقلاب کارگری را ممکن کنند بلکه تعرض نظامی و توطئه بورژوازی و امپریالیستها علیه این انقلاب را در هم بشکنند، نمونه ای از قدرت مردم متشکل، متحد و مسلح با رهبری یک حزب

کمونیستی است.

جامعه ایران تجربه دو انقلاب را دارد. انقلاب ۵۷ نه رنگ قومی به خود داشت نه رنگ ملی، این انقلاب انقلابی آزادیخواهانه بود که توسط یک جریان اولترا ارتجاعی و اسلامی سرکوب شد. اگر سوریه، لیبی، تونس و مصر چنین تجربه ای را نداشتند و ارتجاع جهانی توانست با اتکا به باندهای قومی و مذهبی به انقلابشان خون بپاشد، ایران تجربه عظیم انقلاب ۵۷ را دارد و چپ و کمونیسم در آن ریشه عمیق و تاریخی دارد به همین دلیل شانس ما کمونیستها برای به پیروزی رساندن انقلابی کارگری و ممانعت از سوریه ای شدن ایران بسیار بالا است.

اولین اصلی که کارگر باید در رد و قبول یک قانون کار در نظر بگیرد اینست که من بعنوان یک عنصر آزاد در این جامعه در سرنوشت خودم، در محیط کار خودم، در تعیین اینکه نیروی کارم را دارم در ازاء چه میفروشم و در چه شرایطی اینست که کارگر بعنوان یک عنصر آزاد و یک شهروند صاحب اختیار ظاهر بشود.

منصور حکمت

چپ کردستان و ...

جالب توجه است که اوضاع در جناح راست و ناسیونالیست و مذهبی هم تعریفی ندارد. احزاب ناسیونالیست قدرتمند و صاحب پول و اسلحه و مدعی حاکمیت هم در تمام سه دهه اخیر توانایی و صلاحیت تشکیل یک دولت مستقل را پیدا نکرد و قابلیت اداره یک جامعه مدنی و دارای قانون و ضبط و ربط ...، از خود بروز نداد. با وجود این بخشی از بورژوازی ناسیونالیست کرد با تهیه کردن لیست پارلمانی شان، منتظر و در آغاز راهی هستند که به پایان رسیده است.

به این اعتبار جامعه کردستان بعد از سرنگونی صدام تا کنون جامعه ای است که توسط احزاب ناسیونالیست اما به صورت قبیله ای و طایفه ای و عشیرتی کنترل و داراییهایش مورد غارت قرار گرفته است. احزابی که با وجود پز و ادعای پذیرش مدرنیته و علیرغم در اختیار داشتن تکنولوژی پیشرفته جهان معاصر و مدیای گسترده و رنگین و سنگین، هنوز دعواهای خانوادگی در بعضی از نواحی و مناطقش را بصورت عشیرتی حل و فصل می کنند. هنوز زندگی و مرگ زنان دست عشایر و قبایل و فرهنگ دوران بربریت است. هنوز آب و برق کافی و مناسب ندارد...

در چنین اوضاعی چپ کردستان در حاشیه این جنگل به نام جامعه قرار گرفته و خود بخشی از قربانیان است.

تحولات اخیر کردستان

با شکست داعش حکومت فدرال عراق که کردستان بخشی از آن بحساب می آمد، امروز پاشیده است. "کردها" در پارلمان عراق و حتی در ریاست جمهوری کارتنی هم، بحساب نمی آیند، "عرب" های سنی موصل و انبار... هنوز جایشان در حکومت مرکزی تعیین نشده و معلوم نیست استانی از عراق یکپارچه و یا آنها هم بخشی از فدرالیسم قومی و مذهبی بحساب خواهند آمد. این شرایط بعلاوه ی دعوای مالکی وابسته به جمهوری اسلامی و حشد شعبی با عبادی و دیگران تصویر تاریکی از انتخابات آینده عراق می دهد.

اما تا آنجا که به کردستان برمی گردد این از هم پاشی ناگهانی و یک شبه اتفاق نیفتاد. از زمانی که نفت کرکوک و مناطق مورد نزاعه در نتیجه جنگ داعش و شکست آن، در دست احزاب دولت اقلیم قرار گرفت و سهمیه بودجه سراسری قطع شد، پروسه شکست توافق حاکمیت فدرال قومی و مذهبی و عشیرتی شروع شده است. و امروز دولت عبادی می خواهد به آن رسمیت بدهد. و پرچم عراق یکپارچه را برافراشته است!

همزمان با این تحولات در کردستان اتفاق جدیدی افتاد. اتفاقی که هم دولت عبادی و دول منطقه و هم بخشی از احزاب ناسیونالیست کرد و هم طیفی از چپ جامعه می خواهند آن را انکار کنند و درز بگیرند. این اتفاق رای میلیونی مردم به خروج از حاکمیت فدرال عراق و جدا شدن از این سیستم استخوان لای زخم بود. رایی که به شدت برحق، انسانی، آزادیخواهانه و شرافتمندانه است. این رای این قدر پر زور و مشروع بود و حقانیت داشت که حتی مخالفینش در جناح احزاب بورژوازی کرد را پشت خود کشاند و وادار به تسلیم کرد.

اما طنز تلخ در این اتفاق این است که حتی بخشی از چپ جامعه هم این رای را می خواهند به حساب بارزانی بنویسند و مدالش را بر سینه او بزنند، آنطور که خود او می خواست. و عجیب تر این است که این ها در حرف استقلال و رای مردم را قبول دارند. اما رای مردم به جدایی و حق میلیون ها انسان را فدای سیاستی یا بهتر است بگویم بی سیاستی ای می کنند که پایه اش رادیکالیسم آیکی دشمنی با بارزانی است. ولی نه رفتن بارزانی پشت پرچم رفراندوم و استقلال کردستان و نه رادیکالیسم ضد بورژوایی چپ، مطلقا نمی تواند این تحول تاریخی را خط بزند. اتفاقی که افتاد متحقق شدن یک رویای انسانی و اجتماعی بود. رویایی که به همه تلاشهای رژیم صدام حسین برای نگه داشتن مردم کردستان بعنوان شهروندان درجه دوم و تحت ستم و تحقیر و سرکوب و تلاش حکومتهای پشت سرهم مالکی و عبادی و دولت اردوغان و جمهوری اسلامی ایران و تلاش امریکا برای نگه داشتن عراق یک پارچه...، خط بطلان کشید.

از چپ و راست به رفراندوم اتهاماتی وارد می شود، از این قبیل که، این پروژه بارزانی بود،

رای نو د در صدی دروغ است، بیست درصد مردم سلیمانیه رای دادند. حقوق بگیران بخاطر حقوقشان که دست بارزانی است رای دادند و غیره...

اما علیرغم این توجیهات بی پایه، رفراندوم پیروز شد. رفراندوم زمانی می توانست شکست بخورد که با استقبال میلیونی روبرو نشود و اکثریت مردم به جدایی رای ندهند. ولی این اتفاق نیفتاد. این نقطه عطفی در تاریخ تحولات عراق و کردستان است. اتفاقی است که بورژوازی عرب و شیعه ی طرفدار ایران و اردوغان قلدر حتی تصور آن، خوابشان را خراب می کرد. این ترسی است که در دل همه ی ستمگرانی افتاده است که به بهانه تفاوت قومی، زبان و فرهنگ و مذهب، بخشی از مردم را در موقعیت تحقیر آمیز و درجه دوم قرار می دهند. رفراندوم و رای به جدایی پیروز شد! اما پروسه جدایی متوقف شده است.

چپی که به این رای مردم مٔکی نیست و می خواهد آن را به بهانه های کودکانه خط بزند، نمی خواهد شریک این پیروزی مردم ستمدیده کردستان باشد. از نظر بخشی از چپ کردستان اتفاقی نیفتاده است، یا افتاد و تمام شد و اوضاع به سابق برگشته است. و حتی می گویند رای دهندگان پشیمان اند! این ها فراموش می کنند که بخشی از همین بورژوازی از جمله اتحادیه میهنی، گوران، کومه ل اسلامی و غیره که نصف بیشتر کردستان تحت سیطره آنها است، با رفراندوم مخالف بودند. بعلاوه، همه دشمنان رفراندوم از امریکا تا اتحادیه اروپا و دولت اردوغان و جمهوری اسلامی و دولت عبادی علیه رفراندوم ایستادند. ولی مردم کردستان که به این مخالفتهای داخلی و تهدیدهای خارجی واقف بودند، به آن بها ندادند و میلیونی به جدایی کردستان رای دادند و پیروزی رفراندومشان را جشن گرفتند. هر آدم سیاسی ای که یک ذره چشم و گوشش را باز کند می فهمد که مردم کردستان به جدایی رای دادند نه به عشق بارزانی. از تحریم ها و تهدیدات تنرسیدند. مردم تجربه کردند و فهمیدند که در چهار چوب حاکمیت فدرال قومی و مذهبی و عشیرتی بغداد هیچ شانس بهبودی در زندگی و امنیت و خوشبختی ندارند. مردم فهمیدند ولی چپ حاضر نیست این را بفهمد!

اتفاق دیگری که افتاد این بود که دولت عبادی با همکاری حشد شعبی قاسم سلیمانی به کردستان لشکر کشی کرد و مناطق بزرگی را اشغال کرد. عبادی و قاسم سلیمانی و بخشی از اتحادیه میهنی دست به یکی کردند تا رای مردم را زیر زنجیر تانک هایشان له کنند. آرزوی آزاد زیستن را بکشند و خواست رهایی شان از حاکمیت صدامی جدید را تحقیر کنند. علیه تصمیم و رای مردم لشکر کشی شد. صدها نفر کشته و زخمی و تهدید و تنبیه شدند. هزاران خانه به آتش کشیده شد و تخریب گردید. بیش از ده هزار نفر آواره و فراری شدند. در دست داشتن پرچم کردستان جرم سنگین و نابخشودنی است. کردستان خودمختار و شریک در حاکمیت فدرال عراق انکار می شود. کردستان بمانند دوره صدام استان هایی از عراق نامیده می شود. و همه ی این جنایات بخاطر "جرمی" بود که مردم کردستان کرده و به جدایی رای داده بودند.

از نظر چپ غیر سیاسی، ایدئولوژیک و بیگانه با سیاست و جامعه، هنوز اتفاقی نیفتاده است!! چپی که سر در لاک خود دارد، به کار روتین و پچ پچ های فرقه ای مشغول است و در کتاب های ژیزک و مکتب فرانکفورت دنبال جواب به مساله امروز کردستان است. می گویند اتفاقی نیفتاده است تا کار آرام و بی دغدغه تبلیغ و افشاگری و جمع کردن چند کارگر اینجا و آنجا و جوانانی تحت نام نسل جدید و غیره را ادامه دهد و یا سمپوزیوم های سر مساله قانون و فلسفه و ادبیات و شعر برگزار کند.

حاکمیت فدرال قومی، مذهبی و طایفه ای عراق به سرکردگی عبادی و قاسم سلیمانی با لشکر کشی به کردستان و تصرف بخش بزرگی از این منطقه شاهدهی عریان برای کسانی است که می خواهند حقانیت و آرزوهای مردمی را که می خواستند تاریخ و اتفاقات دوره صدام تکرار نشود، خط بزنند و نادیده بگیرند و این رویای میلیون ها انسان را با چسپاندن به اهداف بارزانی خدشه دار کرده و زیر پا بگذارند.

اما دیگر امروز خواست استقلال خواست این و آن گروه و حزب و افراد ناراضی نیست. خواست میلیون ها انسان زن و مرد این جامعه است. پرچمی است که ظاهرا زمین افتاده اما کسی نمی

خواهد آن را بردارد. برای چپ این پرچم بورژوازی است که افتاده نه رای میلیونی مردم! ولی در حقیقت کسی ظرفیت و توانایی و جسارت برداشتن آن را ندارد. انگار این جرات را فقط بارزانی داشت. چپ کردستان نمی تواند ناتوانی و بی اعتمادی بخود را پشت اتهاماتی که به رفراندوم و رای مردم زده می شود مخفی کند. هیچ تحقیر و سرزنش مردم که گویا بخاطر حقوق (معاش) به استقلال رای دادند و یا گویا این خواست مردم نبود یا برایش آمادگی نداشتند، یا امریکا راضی نبود و از این قبیل هذیان گویی ها، نمی تواند ترس چپ و آزادیخواهان جامعه را از برداشتن این پرچم به زمین افتاده توجیه کند...این پرچم امروز بی صاحب است!

استقلال و آزادی!

امروز استقلال و آزادی دو مساله لاینفک مردم کردستان عراق است. مساله استقلال و حاکمیت آزاد و مردمی دو موضوع و مساله و سیاست باز و حیاتی روی میز جامعه است. یکی بدون دیگری نمی شود. چپی که خجولانه و جیونانه از قدرت و حاکمیت مردم حرف می زند و گاها جار می زند و شعار می دهد، از خود نمی پرسد حاکمیت کدام کشور! حاکمیتی که قرار است مردم کردستان از احزاب ناسیونالیست و میلیشیایشان باز پس بگیرند مال کدام جغرافیا است؟ مال کردستان بعنوان بخشی از حکومت فدرال قومی مذهبی و طایفه ای عراق؟ حاکمیت اقلیم کردستان؟ یا کردستان مستقل؟

جواب به سادگی و به روشنی و قاطعیت، حاکمیت مردم آزاد در کردستان مستقل است! **کردستان آزاد و مستقل!**

جریانات چپ بطور کلی و یا ناراضیان جامعه ولو ناسیونالیست چپ و یا حتی راست مثل بارزانی که هنوز حقانیت رای مردم را یواشکی بازگو می کند، با عملا پشت کردن به رای مردم، هیچ مشروعیت و حقانیتی ندارند. این ها اعتماد مردم را از خود سلب می کنند. مردم کردستان کسانی را که به رای مردم می خندند که گویا گله وار پشت بارزانی رفتند، هر گز نمی بخشد و حق دارد آنها را نماینده آرزوهای تاریخی پامال شده زیر چکمه های بعضی ها و مالکی و عبادی و حشد شعبی های امروز در کرکوک و خانقین و دوز و خورماتو و شنگال، نداند. کسانی که می خواهند رای مردم را به بهانه های واهی نادیده بگیرند و مسخره کنند، در مقابل مصیبت مردم مناطق اشغال شده ساکت و بی طرف اند و این را مردم این مناطق از آنها نمی پذیرد و آنها را نمی بخشد! کردستان آزاد و مستقل از عبادی و حشد شعبی و احزاب میلیشای کرد، یک خواست و یک پدیده غیر قابل تفکیک و یک جواب و راه حل انسانی، قاطع و بی اما و اگر است.

رفرمیسم بی پایه و خود فریب، بیگانگی و بی اعتنائی به سیاست!

طیفی از چپ علی العموم، از کسانی که خود را فعال کارگری، فعال مدنی، گروه های جوانان، انجمن های به نام کارگر و محافل روشنفکری و کسانی که نارضایتی را نق می زنند، با سیاست بیگانه و به آن بی اعتنا هستند. می گویند الان مساله مردم، حقوق (معاش) است. کسی آن را بدهد مردم را با خود دارد! این ها نمی خواهند بفهمند که وقتی اکثریت مردم کردستان به جدایی رای دادند می دانستند دیگر معاش از عراق نمی آید. می فهمیدند که ممکن است مخالفتهای داخلی و خارجی برایشان دردسر درست کند. اما مردم کردستان با وجود همه این ها به یک عمل جراحی رای دادند تا سیاست انتظار و داروی مسکن بی تاثیر بخشهایی از بورژوازی و یا چپی که هنوز فکر می کند رفراندوم مال بارزانی است.

مدعیان و بخصوص خائنان به رفراندوم و رای مردم که حشد شعبی و نیروهای نظامی عبادی را در مناطقی از کردستان مستقر کردند و خانه های مردم را آتش زدند و آواره شان کردند، "کرد" کشی و "سنی" کشی راه انداختند و مردم را تحقیر و رای شان را به مسخره گرفتند... آنها هم مدعی اند که عبادی بهتر از بارزانی حقوق (معاش) مردم را می دهد. یا گفتند کامیون های حامل پول قاسم سلیمانی در راه است. اما در مقابل این ادعای بیشرمانه، دروغین و فریبکارانه، مردم کردستان بر جنازه افتاده ی پروسه استقلال شان گریستند. تحقیر شدند و خشم و نفرت شان را فرو خوردند و خفه شدند...

حالا طیف چپ و ناراضیان باید از خودشان

کمونیست ۲۲۴

بپرسند که این معاش را از که می طلبند؟ از احزاب شکست خورده و از هم پاشیده و مستاصل و تسلیم شده ی ناسیونالیست کرد؟ از بارزانی که به جرم تایید رفراندوم محاصره شده؟ از عبادی؟ از قاسم سلیمانی؟ ... از که می خواهند؟ می گویند می رویم انجمن خواستار برق و انجمن های صنفی معلم و کارمند و فقرا تشکیل می دهیم. و به این می گویند سازماندهی جامعه از پایین!! این ها ۳۰ سال از تاریخ عبند. این ها تجربه اعتراضات مردم بخصوص در سالیهای اخیر برای حقوق معوقه، برای آب و برق و رفاهیات و حرمت انسان و حرمت زن و ... را انگار فراموش کرده اند. این ها هنوز هم مطالبات خود را از حاکمیت احزاب کردی از هم پاشیده می خواهند و مردم را در انتظار بهتر شدن آب و برق و معاش نگه می دارند. این ها اول خود و بعد مردم را فریب می دهند.

در مملکتی که سگ صاحبش را نمی شناسد مطالبه رفرم و رفاه و بهبود زندگی کشک است. عبادی در بودجه سال آتی خود سهمی برای چند استان کردستان (نه اقلیم کردستان) تعیین کرده است. آیا این ها منتظر رسیدن این سهم اند؟ کامیون های حاج قاسم آغا هم نرسید. پس کدام رفرم و کدام بهبود و از که آن را می خواهند؟ می گویند مردم برق و آب ومعاش بخواهند و اگر ندهند بر میخیزند! این هم خواب و خیال روشنفکرانی است که شب ژیزک و مکتب فرانکفورت می خوانند و فردایش کنفرانس و سمپوزیوم حقوق و فلسفه برگزار می کنند، و تمام هنر سازماندهی شان جمع کردن یکی یکی ناراضیانی سرگردان در گروه و محفل خود است و آن را سازمان دهی از پایین مردم می نامند. دریغ از درک واقعی از سیاست. این بیگانگی و بی اعتنایی با سیاست، مرضی است که مثل خوره از درون چپ و ناراضیان و "فعالین" حقوق مدنی و رفاهیات جامعه را می خورد. این درد بی درمانی است.

در کردستان سیاست بر نان مقدم شده است!

کسی که نفهمد که امروز کردستان جواب سیاسی می خواهد، آلترناتیو سیاسی می خواهد، تعیین تکلیف اداره مدنی و انسانی جامعه می خواهد، قانون جامعه می خواهد، استقلال از حاکمیت فدرال قومی و مذهبی و طایفه ای زورگری بغداد می خواهد، کشور مستقل می خواهد، کوتاه کردن دست قاسم سلیمانی و حشد شعبی می خواهد...، معنی جواب امروز به این وضعیت را نمی فهمد! بدون حل این مسایل و بدون جواب به آن از نان و رفاهیات و آزادی و غیره خبری نیست! تنها جواب درست به این مسایل می تواند آزادی و رفاه جامعه را تامین کند!

کردستان جواب سیاسی می خواهد. حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد و صاحب میلیشیای حزبی نمی خواهد، آغا بالا سر نمی خواهد، دزد و تاجر و قاچاقچی نمی خواهد که بیاید و دوباره پارلمان و دولت درست کند، دخالت مستقیم خود در تعیین سرنوشت جامعه را می خواهد... کسانی که فکر می کنند مردم این ها را نمی خواهند یا نمی فهمند، یا از مردم و جامعه عقب اند.

کسی هست نه اینکه بفهمد بلکه با چشمان خود ببیند و با گوش خود بشنود که این مردم ظاهرا ذلیل شده دست معاش چه می گویند؟ می گویند به این احزاب دیگر اعتماد نداریم. باید بروند. می گویند به عبادی اعتماد نداریم باید از مناطق اشغال شده بیرون برود و هسته های مقاومت تشکیل می دهند. می گویند عبادی باز هم جنگ "کرد" و "عرب" و جنگ قومی و مذهبی سنی و شیعه در کرکوک و خانقین و دوز و شنگال راه انداخته است. نفرت قومی و مذهبی می پراکند. در روز لباس حشد شعبی را در می آورد و به نام پلیس فدرال به مردم می فروشد و شب لباس اصلی اش را می پوشد و نقاب می زند و جوانان و زنان کرد زبان و "سنی ها" و "کاکه ای" ها و "یزیدی" ها را شکار می کند...

مردم این را می گویند و تو می آبی و به این مردم می گویی انجمن خواستار برق درست کن! جوانان را در جمع ها و محافل روشنفکرانه مکاتب فلسفی می پرورانی! پس تکلیف جوانانی که در کرکوک و دوز و شنگال می خواهند مسلحانه اشغالگران را از شهرهایشان بیرون کنند و به مکاتب شما دسترسی ندارند، چه می شود! کردستان جواب سیاسی می خواهد. آلترناتیو سیاسی می خواهد، افق و استراتژی و سیاست روشن می خواهد. کردستان به جنبشی آزادیخواهانه و همزمان تلاش برای استقلال نیاز

چپ کردستان و ...

دارد. بدون این الترناتیو و افق و سیاست روشن، نه برقی تأمین می شود، نه نانی و نه امنیت و حرمتی برای زن و برای جوان. سکوت و بی اعتنایی به این سیاست و یا خجولانه و جیونانه از آن حرف زدن و جلو نیامدن و سازماندهی نکردن جامعه برای کسب قدرت و تعیین سرنوشت خود، یعنی فرستادن مردم دنبال نخود سیاه. کسی که وعده برق و آب و رفاه در این جامعه که شیرازه اش از هم پاشیده می دهد، باید بداند که اگر قرار است معاشی داده شود دست همین احزاب و عبادی است دیگر چرا سراغ شما بیایند؟ باز هم چند ماهی و چند سالی دیگر دندان روی جگر می گذارند تا یکی دوماه معاش برسد... یا بخشا فرار می کنند و می روند. چرا نروند؟ جامعه که صاحب ندارد.

امروز جامعه کردستان بی صاحب ترین جامعه دنیا است. حتی بدتر از کل عراق. در عراق هنوز حشد شعبی پولش را از قاسم سلیمانی می گیرد. هنوز کارگر بصره ای بخور و نمیری می گیرد. هنوز عبادی و دولت و پارلمانش مدعی است که صاحب جامعه است. اینجا چه خبر است؟ اینجا جامعه به حال خود رها شده است. مثل جنازه ای افتاده و کسی نیست زیر بغلش را بگیرد و بلندش کند. کسی نیست مردم را، این صاحبان واقعی جامعه را امیدوار کند. اعتماد به نفس بدهد. روحیه بدهد. اینجا کردستان است!

جامعه مریض کردستان به یک جراحی کامل نیاز دارد. به رهبران و فعالین واقعی و دلسوزان و انساندوستان و مدعیان ساختن جامعه مستقل و آزاد نیاز دارد. رهبران و پیشروانی که آستین بالا می زنند و صاحبان واقعی جامعه می شوند.

این جامعه برای تغییر بنیادی آماده است. زمینه دخالت مردم در سرنوشت سیاسی و اقتصادی و اداره جامعه بیشتر از هر زمانی وجود دارد. فقط رهبری می خواهد و پیشروانی می خواهد و مدعیانی که کم تر از استقلال کردستان و آزادی راضی نیستند. کسانی که این را زیاده خواهی و یا غیر واقعی می دانند این موقعیت را نمی شناسند. یا جسارت کارهای بزرگ ندارند. جسارت طالبانی و بارزانی و ضرغابی و ابوبکر بغدادی و عبادی را ندارند. اینجور ناجیان خود ناجی می خواهند. این درد امروز چپ و دمکرات و آزادیخواهی در حرف، در جامعه کردستان است.

اول حرفهایم گفتم و اینجا و در آخر هم تکرای می کنم که در این جامعه هیچ حزبی ولو کمونیست و رادیکال در حرف و هیچ گروه و انجمن و جمع کارگران و جوانان روشنفکر و هیچ فرد منتقد و ناراضی و افشاگر به تنهایی شانس دخالت جدی در تعیین سرنوشت جامعه از هم پاشیده کردستان را ندارد. فهمیدن این واقعیت سخت نیست. فقط باید از خودفریبی فاصله گرفت! کافی است از خرده کاری و ورجه ورجه های بیجاصل و خودخواهانه و از خود راضی کودکانه، فاصله گرفت. امروز روزی است که دستها به هم داده شوند. امروز روز جنگ ایدئولوژیک فرقه ها نیست. این کار پوچ است. امروز روزی نیست در کتاب ها دنبال جواب و راه حل گشت. جواب در هیچ کتابی نیست.

مارکسیست ها، کمونیست ها، طرفداران مبارزه طبقاتی، سکولارها، طرفداران جدایی دین از دولت و تعلیم و تربیت، طرفداران برابری زن و مرد، طرفداران رفاه و خوشبختی و حرمت انسان، طرفداران حقوق کودک، طرفداران انسانیت، مدنیت و ... در یک کشتی نشسته اند. گام اول نجات این کشتی با هدایت آن به مسیر آزادی و استقلال است. استقلال و آزادی و تحقق آن در گام اول رهایی از سناریویی است که بر جامعه چنگ انداخته است. آنهایی هم که بیشتر کتاب خوانده اند و خیلی مارکسیست اند و خیلی کارگری اند و خیلی آزادیخواه اند تنها در این پروسه و در تحقق این سیاست انسانی و شرافتمندانه شانس پیشروی به سوی اهداف نهایی خود و آزادی و برابری کامل انسان ها را دارند. و لا غیر!

افق و سیاست ایجاد کردستان آزاد و مستقل
سیاستی است که بیش از هر کس، کارگر، کارمند، معلم، پرستار، جوان بیکار، زن تحت ستم و انسان تحقیر شده از آن بهره مند می شود. کسی این را نفهمد نه مارکسیست است نه آزادیخواه. گاهی فکر می کنم وقتی به این جامعه نگاه می کنی، یک آدم دمکرات، لیبرال و حتی به نوعی ناسیونالیست و تا حدی هم مذهبی را آسان

تر می توان به ایجاد جامعه ای مستقل و آزاد قانع کرد. این سیاست و این افق و این راه حل برای توده های مردم سرراست تر و واقعی تر است تا بخشی از چپ و مدعیان مبارزه طبقاتی و طرفدار فلاسفه ی جدید!

آیا این به این معنی است که باید قید چپ را زد و رفت سراغ کسانی که ولو بیسواد و کم سواد و با لباس های ژنده که می گویند شرافتا بیاییم دست این غارتگران داراییهای جامعه را کوتاه کنیم. بیاید نگذاریم صدامی های جدید برگردند و مارا قتل عام کنند و سیاست تعریب دیگری اجرا کنند. بیایید به این جنگل توحش و بربریت قومی و مذهبی و طایفه ای به نام عراق فدرال، کردستان فدرال، دولت اقلیم و غیره خاتمه دهیم...؟!

قطعاً باید سراغ این بخش وسیع جامعه رفت و اگر چپ به همین موقعیتی که دارد و خرده کاریهایی که به آن راضی است ادامه دهد، خود جامعه قیدش را می زند. عمیقاً فکر می کنم این آخرین شانس چپ است که رسالت تاریخی اش را انجام دهد. و هزاران و ده ها هزار انسان معترض، ناراضی و جان به لب آمده و تحقیر شده و زن تحریب شده ی این جامعه را از این سناریوی جنگلی به نام عراق فدرال، کردستان فدرال، دولت اقلیم و اشغالگران حشد شعبی و قاسم سلیمانی و عبادی که ادامه صدام حسین است، برهاند. توده عظیم انسانی بجان آمده را به طرف پیروزی هدایت کند...

مردم عادی کوچه و خیابان می دانند که سرنوشت سیاه تری در راه است و به هیچ کدام از دشمنان داخلی و خارجی خود امید و اعتماد ندارند. این مردم را باید برای در دست گرفتن سرنوشت خود بسیج کرد و در محله، در کارگاه، در مدارس و دانشگاه ها، در میان زنان و جوانان... در همه جای این جامعه، متحد کرد و سازمان داد . و این بسیجگری با افق و سیاست صریح و روشن و بی اما و اگر ممکن است. با مس مس کردن و الان نمی شود و فعلاً باید برق محله درست شود، که ۳۰ سال است درست نشده، کسی به جایی نمی رسد. مردم کردستان از کارگر و معلم و جوان و زن و کارمند و ... نباید به کم تر از آزادی و استقلال رضایت بدهند.

استقلال و آزادی مطالبه ای نیست که از کسی خواسته شود. باید مردم خود برای تحقق آن بپا خیزند، بسیج شوند و سازمان یابند و متحد شوند. آزادی و حرمت و قانون و رفاه و برق و معاش و زندگی انسانی در گرو تحقق این کار است. کسی چشم بر این حقیقت آشکار و واقعیت صریح بیند خود کوری است که عصا کش می خواهد... باید با چشمان باز، با عزم و اراده و تصمیم قاطع و باور به این که راه حل امروز کردستان و جواب به این وضعیت، سیاسی است. جواب سیاسی می خواهد. راه حل سیاسی می خواهد و بدیل سیاسی می خواهد. این جواب و راه حل نجات جامعه است. راه حل دیگری وجود ندارد. خود فریبی، خرده کاری و کار روئین و آرام، بزدلی و نق زدن در حاشیه جامعه...، جواب نیست. وقت تلف کردن و فرصت از دست دادن و ماندن در حاشیه بورژوازی ناسیونالیست شکست خورده و مستاصل و از هم پاشیده است!

یک جنبش عظیم اجتماعی به رهبران و پیشروانی نیاز دارد که چشم بر این حقایق نبیندند. کسانی که سهل انگارانه و با نق زدن و شعار دادن و یا خیالبافی روشنفکرانه که من دارم کار خودم را می کنم و کارگران کردستان و بصره و اروپا را بهم وصل می کنم، قادر به انجام این رسالت تاریخی و انسانی نیستند. نه تنها جامعه را نجات نمی دهند، بلکه خودشان هم در این منجلاب غرق می شوند.

برای راه اندازی یک جنبش عظیم اجتماعی با افق و پرچم آزادی و استقلال کردستان و رهبری و هدایت آن باید دست ها را بهم داد. هرگونه بی اعتنایی به این سیاست، حکم مرگ خود را دادن است.

این گوی و این میدان. همه کمونیست ها، چپ ها، آزادیخواهان، انساندوستان، برابری طلبان، ناراضیان از وضع موجود، خواستاران رهایی از حاکمیت فدرال قومی و دولتی به نام اقلیم می توانند در این میدان نقش ایفا کنند. با هم و دست در دست هم و مثل یک تن واحد برخیزند و شانس یک پیشرفت و پیروزی را از مردم ستمدیده کردستان بگیرند!

ما فرهنگ مردم را عوض میکنیم. بجای این که شما بیایید نیمی

از جامعه را قربانی بکنید، میتوانید آن فرهنگ را قربانی بکنید.

خیلی ساده است! ما مردم مترقی و پیشرو آن مملکت را بسیج

میکنیم و سازمان میدهیم. ما کنار هر مدرسه دخترانه یا هر

مدرسه مختلطی که قرار است در آن مملکت وجود داشته باشد،

رادیکالهایی را میگذاریم که جلوی اوباش را بگیرند. ما قوانینی را

میگذارانیم و این قوانین را با بودجه‌هایی تضمین میکنیم که

ضامن شرکت زنان در فعالیت اجتماعی باشد، جلوی تحریک

علیه آنها را بگیرد، جلوی نیروهای قشری و عقب مانده را بگیرد.

ما کاری خواهیم کرد که کسی که مزاحم امر رهایی زن و امر

برابری زن و مرد بشود، جامعه او را به چشم خطاکار نگاه کند،

درست مثل کسی که مزاحم بهداشت مردم شده، کسی که

مزاحم خوشبختی آدمها بطور کلی شده، درست مثل کسی که از

اموال دولتی و اموال کشور اختلاس کرده، درست مثل کسی

که مانع رساندن بیمار به دکتر شده... به همان چشم به کسی

نگاه کنند که مانع درس خواندن دختری شده، مانع اشتغال

زنی شده، یا مانع این شده که زنی هر لباسی میخواهد بپوشد و

به سر کار برود. ما فرهنگ را عوض میکنیم. بجای این که

خودمان را عوض کنیم، یا حقیقتی که به آن معتقدیم زیر پا

بگذاریم، آن فرهنگ را عوض میکنیم.

آن فرهنگ از کجا آمده؟ آن فرهنگ هم تاریخا محصول طبقات

حاکمه در آن کشور است، فرهنگی است که بدرد سودآوری

سرمایه میخورده، فرهنگی که بدرد حاکمیت همین لات و لوتایی

که در ایران بر سر کارند میخورده... ما حکومت را عوض میکنیم،

فرهنگ را هم عوض میکنیم .همه جای دنیا همینطور است. شما

نمیتوانید آزادی بیاورید بدون اینکه به سنتهای عقب مانده

هجوم ببرید. ما این سنتها را عقب میزنیم، نیم بیشتر مردم

ایران، فکر میکنم اکثریت عظیمی از مردم ایران در حرکت علیه

فرهنگ عقب مانده با ما خواهند بود. اگر هم بخشهایی قشری و

عقب مانده و متحجر پیدا بشود، چاره‌ای ندارند، باید دندان روی

جگر بگذارند. بالاخره کسی باید دندان روی جگر بگذارد. یا زن

باید دندان روی جگر بگذارد و تحت ستم بماند، یا آن حاج آقا

باید دندان روی جگر بگذارد. ما در این قضیه میگوییم حالا حاج

آقا لطفا دندان روی جگر بگذارد...

ضرورت یک جنبش سیاسی – توده

ای برای برون رفت کردستان از بن

بست کنونی!

ریبوار احمد

۱۶ اکتبر حلقه ای دیگر از سنت جنبش ناسیونالیسم کرد!

۱۶ اکتبر لکه سیاه دیگری بر تارک و پیشانی ناسیونالیسم کرد است که به تاریخ پراز رسواییهای تاکنونی آن افزوده میشود. اگر مردم کردستان به ناحق فاجعه ای که ناسیونالیسم کرد در ۱۶ اکتبر به مردم ستمدیده تحمیل کرد را دور از انتظار میدانستند، از همان ساعات اولیه باردیگر اینکه این نه خیانت و نه جای تعجب، بلکه حلقه ای دیگر از کارنامه وابستگی و حلقه بگوشی این جنبش است، را به آنان یادآور شد. میگویم اگر به ناحق، چون بندوبستها و همدستیهای احزاب جنبش ناسیونالیسم کرد با دشمنان مردم کردستان و بازی با سرنوشت و حقوق این مردم همیشه یکی از احتمالات قابل انتظار بود. اما همزمان مطلقا موافق این حکم که آنچه بویژه در ۱۶ اکتبر رویداد قطعی و حتمی بود، نیست. حکمی که بخشی از ناسیونالیسم مخالف احزاب حاکم و شیدای بیزنس جهت خوش خدمتی به کاخ سفید آمریکا بر طبل آن میکوبند. بر همین مبنا، در ارزیابی از این پروسه، یکطرفه همه معضلات را بپای همدستی و وابستگی جنبش ناسیونالیسم کرد نخواهم گذاشت، بلکه براین نکته مهم اصرار دارم که اگر یک آلترناتیو سیاسی سوسیالیست و رادیکال، در سطح سیاسی و اجتماعی، بعنوان نماینده اراده مردم هم بر اجرای تصمیم رفراندم پافشاری میکرد و هم حداقل در میدان سیاسی و نظامی نماینده دفاع مسلحانه توده ای از رای و خواست مردم بود و آن را نمایندگی و هدایت میکرد، اینکه روند اوضاع و رویدادها مسیر متفاوتی را طی کند هم احتمال و امکانی بود. نباید اجازه داد که سنتها و حلقه بگوشی و تسلیم شدن ناسیونالیسم کرد به توجیهی برای ندیده گرفتن این انتقاد تبدیل شود.

زدن مهر "خیانت" در ۱۶ اکتبر بر پیشانی اینها، کاملا غیرمنطقی است زیرا آنها (احزاب ناسیونالیست کرد) هیچگاه در جبهه مردم ستمدیده، در جبهه دفاع از آزادی و حقوق مردم نبوده و نایستادند تا امروز به آن خیانت کرده باشند. تاریخ این دو خانواده (طالبانی و بارزانی) و کل جنبش ناسیونالیسم کرد و احزابش، تاریخ سپردن افسار خود بدست دولتها و بلوکهای ارتجاعی منطقه و جهان است. تاریخ آویزان شدن به کتیف ترین روندهای سیاسی ارتجاعی در منطقه و جهان است. تاریخ اینها، همیشه تسلیم و وادارکردن مردم کردستان به پرداختن هزینه های خونبار حاصله از شکستهای خودشان است. نمونه سالهای ۱۹۷۵، ۱۹۸۸ و ۱۹۹۱ تنها نمونه هایی از این تاریخ سیاه اند. تاریخ اینها، تاریخ راه انداختن جنگهای داخلی و قتل و ویرانگریهایی است که برای کسب قدرت و بدست آوردن رهبری جنبش ناسیونالیسم کرد، با به حراج گذاشتن حقوق و سرنوشت مردم، به مردم کردستان تحمیل کردند. رویدادهای خونین دهه های شصت و هشتاد و نود فقط چند نمونه این حقیقت تلخ اند. تاریخ اینها، تاریخ اشتهای پایان ناپذیرشان برای غرق کردن مردم کردستان در فجایع و آرزوی تکرار چندین باره تراژدیهای انسانی از نوع هلیجه و انفال و بمباران شیمیایی است، تاریخ سپردن سرنوشت مردم اربیل بدست رژیم بعث و مردم شنگال بدست داعش سنی و مردم کرکوک و دوز و چندین ناحیه دیگر بدست داعش شیعه (حشد شعبی) و، است. به همین دلیل همانطور که ۲۱ سال قبل گفتم و امروز هم دوباره تکرار میکنم این خیانت نیست، بلکه این سنت جنبش ناسیونالیستی کرد است.

چند هفته قبل از رفراندم نوشتم که رفراندم حق مردم است اما بارزانی و ناسیونالیسم کرد نقطه ضعف آن هستند. پایه اساسی این حکم من فقط این نبود که تا صبح ۲۵ سپتامبر (روز برگزاری رفراندم) احتمال که اینها از برگزاری رفراندم پشیمان شوند جدی بود، یا به این دلیل نبود که آیا بارزانی و ناسیونالیسم خواهان دولتی مستقل هستند یا نه، حتی این دلیل هم نبود که بارزانی از



آن بعنوان کارت فشار و معامله استفاده میکند و در اجرای نتیجه رفراندم پیگیر نخواهد بود و ...، بلکه بیشتر از هرچیزی اصرار و پافشاری براین واقعیت بود که این احزاب چنان هست و نیست موجودیت خود را در اختیار دولتهای مرتجع منطقه و جهان گذاشته اند، چنان کاسه لیس آنها و فاقد توانایی تصمیمگیری مستقل اند، چنان در مقاومت و ایستادگی توخالی هستند و بالاخره چنان نگران اعمال اراده مردم اند و از آن درهراسند، که بعید است توانایی تحمل فشارهای جدایی و تشکیل دولت مستقل و ایستادگی در برابر مخالفت اربابانشان را داشته باشند. البته باید اعتراف کنم که اصرار و جدیت بارزانی در برگزاری رفراندم و حتی صرف برگزاری آن، بیش از آنچه بود که انتظار داشتم. امروز با معلق نگهداشتن رفراندم عملا رای و صدای مردم را به وسیله ای جهت معاملات و بندوبستهای خود تبدیل کردند.

ذره ای شهامت سیاسی و حتی اخلاقی هم حکم میکرد که عصرروز ۱۶ اکتبر قبل از هرکسی خود بارزانی و بدنیل آن تمامی سران جنبش ناسیونالیسم کرد همگی استعفا داده و اعلام کنند که از تمامی مسئولیتهای خود دست میکشند. پیام روز ۱۷ اکتبر بارزانی بی پایه، توخالی و کهنه تر از آن بود که بتوان این درجه از بزانو درآمدنشان و غرق کردن مردم در فاجعه ای که خود ایجاد کردند، را با آن توجیه کرد. قبل از هر چیز بارزانی خود چندین بار به مردم قول داد که این پروسه را در مدت زمانی مشخص به تشکیل دولت مستقل میرساند، اما امروز میگوید: "روزی خواهد رسید که مردم کردستان به آرزوهای خود برسند!" وی قول داده بود که اگر در نتیجه این تصمیم هر بلایی سر مردم کردستان بیاید خود مسئولیت و هزینه اش را بعهده خواهد گرفت، اما امروز تاوان آن کشته شدن تعداد زیادی پیشمرگان فرزند مردم ستمدیده و کشته و زخمی شدن صدها تن از مردم، آواره شدن و روبرویی مردم با فاجعه های مرگبار و آوارگی صدها هزار تن از ساکنین کرکوک و "دوز" و دیگر نواحی و بازگرداندن مردم تحت سیطره و سیادت حاکمیت قومی و اسلامی عراق بود. او قول داده بود که نیروی پیشمرگ دفاعی جانانه و محکم از مردم کردستان و تصمیم و اراده و حقوقشان خواهد کرد، قول داد که به مردم دنیا نشان دهد که "این کرد نیست که شبیه شیر است، بلکه این شیر است که شبیه پیشمرگ است!" سوال این است که آیا میتوان همه اتفاقات اخیر و فاجعه ۱۶ اکتبر را با همان منطق ۳۱ ثاب (۳۱ اوت ۱۹۹۶ ارتش صدام به درخواست بارزانی به اربیل، که تحت کنترل اتحادیه میهنی بود، حمله کرد) توجیه کرد که خانواده بارزانی و طالبانی جای خود را عوض کردند و همانطور که بارزانی به کمک ارتش صدام اربیل را از کنترل طالبانی خارج کرد، اینبار خانواده طالبانی دست در دست جلادانی چون قاسم سلیمانی و عبادی و داعش شیعه گذاشتند؟! سوال این است که بارزانی بعنوان فرمانده کل قوا در این شرایط بسیار حساس و متحول که همگی انتظار یورش حشد شعبی شیعه را داشتند، کجا بود که تصمیم گیری بدست فرماندهانی رده های پایین تر افتاد. فرماندهانی که امروز آنها را به "خیانت" متهم میکنند؟ مگر بارزانی نگفت "آماده ام بعنوان یک پیشمرگ اسلحه برداشته و به کرکوک بروم"؟! اگر در کرکوک انگشت اتهام به سوی آن ببرهای کاغذی طالبانی است که تا ساعتی قبل از یورش حشد شعبی رگ گردن شان بالا زده بود و میگفتند "مگر از روی جنازه هایشان رد شوند تا بتوانند یک وجب خاک کردستان را اشغال کنند!" پس چه

کسی در تحویل دادن دوباره مناطق مخمور و شنگال و دشت نینوا به داعش شیعه، حتی بدون شلیک یک گلوله و کمترین مقاومتی، مقصر اصلی ست؟ تا کی میخواهید به این استدلال پوچ و بی پایه که نابرابری تسلیحاتی نیروی پیشمرگ و حشد شعبی عامل این ماراتن فرار از جبهه بود، متوسل شوید؟ اگر بعد از همه آموزشها و اسلحه و مهماتی که طی ۲-۳ سال گذشته دراختیار نیروی

پیشمرگ گذارده شده هنوز این نیروی "افسانه شکن" توانایی مقاومت و دفاع چند ساعته ای را از خود نشان نداد، چرا مردم کردستان را در چاهی انداختید که از قبل میدانستید پیشمرگه های تان مانند همیشه دوپای دیگر قرض گرفته و پا بفرار میگذارند؟ همه اینها به کنار و پیشکش، اما چرا بدور از چشم مردم پا به فرار میگذارند و حداقل صراحتا به مردم نمیگویند که بنابه هر دلیلی، برنامه ای برای مقاومت ندارند. تا مردم از قبل حقیقت را بدانند و فکری بحال خود کرده و در چنین چاله ای نیافتند؟ چرا استاندار کرکوک، که شاگرد وفادار بارزانی نیز تشریف دارند، تا چند ساعت قبل از فرار، جوانان و مردم شهر را به مقاومت و فداکردن جان خود دعوت میکند؟ همین جرمی بزرگ و نهایت بی مسئولیتی است که به هیچ وجه قابل بخشش نیست. این احزاب در سال۱۹۹۱ و یورش ارتش صدام به کردستان همین کار را انجام دادند. در سال ۲۰۱۴ در شنگال و یورش داعش به مردم بیگناه شنگال همین سناریو را دوباره تکرار کردند. اینبار نیز برای چندمین بار سناریوی فرار را در کرکوک و دیگر نواحی تکرار کردند. در تک تک این موارد عده زیادی از مردم بیگناه را قربانی کرده و با فجایع گوناگون روبرو کردند.

بارزانی، مثل همیشه، به امید حمایت آمریکا از رفراندم و حداقل با این امید واهی که آمریکا مانع یورش نیروهای ارتش عراق علیه کردستان خواهد شد، مردم کردستان را خلع سلاح کرده و آنان را کت بسته تحویل حشد شعبی داد.

پس از برگزاری رفراندم که خود دستاوردی بزرگ برای مردم کردستان بود، سرکوب اراده این مردم توسط حشد شعبی و سپاه پاسداران، همکاری آشکار خانواده طالبانی و بخشی از اتحادیه میهنی و سپردن جان و مال مردم به این ملیشبای خون آشام، تنها پرده از بیشمری این دوحزب برنداشت، بلکه و بیشتر از هرزمان دیگری ماهیت واقعی جناح ناراضی و معترض ناسیونالیسم کرد، که نقاب دلسوزی برای مردم را بر چهره خود زده است، را نیز نشان داد. شکی در این نیست که بدون همدستی و همراهی مستقیم خانواده طالبانی، بعنوان بخشی از اتحادیه میهنی، با حشد شعبی و حاکمان بغداد این نواحی به همین سادگی و بدون مقاومت بدست نیروهای ملیشبای خون آشام نمی افتاد و تراژدی ای که مردم کردستان با آن روبرو شده اند تا این حد عمیق نمیبود. به همین دلیل، جرم و مسئولیت خانواده طالبانی در این شکست تراژدیک از همه شاخه های دیگر ناسیونالیسم و بورژوازی کرد سنگین تر است. البته آنها بیشرمانه میخواهند جرم همکاری و همدستی خود با ملیشبای متوحشی چون حشد شعبی را با ادعاهایی چون "الان زمان رفراندم نبود، یا این تراژدی بخاطر رفراندم رویداد و ... " توجیه و پرده پوشی کنند.

اما شوروشوق جنبش گوران (تغییر) و جبهه "نه به رفراندم" و بخشی از اسلامیها در مقابل فاجعه ای که بر مردم کردستان، بویژه مردم کرکوک و سایر نواحی که از ۱۶ اکتبر به بعد یکی پس از دیگری به تسلط حشد شعبی درآمدند، بروشنی این حقیقت را نشان داد که این نیروها با مردم کردستان همدرد و هم هدف نیستند. نشان داد

کمونیست ۲۲۴

تراژدی تحمیل شده به مردم برای آنها وسیله و دستاویزی بود در اختلافات ارتجاعی خود با مخالفین شان بویژه حزب دمکرات کردستان و بارزانی. اینها نماینده افق شکست هستند، و نه فقط زحمت اینکه چگونه در مقابله با شکست و عواقب ویرانگر آن بر زندگی مردم نقش ایفا کنند را بخود ندادند، بلکه در سنگر اشتیاق به شکست لم داده و برای تراژدی در جریان، لحظه شماری میکردند تا بگویند "نگفتیم الان وقت رفراندم نیست؟"، "نگفتیم بدون آمریکا نمیشود؟" یعنی تکرار همان استدلالهایی که از سال ۱۹۹۵ علیه کمونیستهای مدافع برگزاری رفراندم و استقلال بکار میبردند و در نهایت نیز به سرکوبشان برخاستند. امروز نیز که فاجعه رویداده است، از اینکه میتوانند در اختلافات ارتجاعی شان با طرف مقابل از آن بهره برداری کرده و آن را به سندی جهت اثبات درستی و حقانیت سیاست و مواضع خود در مقابله با منافع و خواست مردم تبدیل کنند، از فرط شادی در پوست خود نمیگنجند. این جریانات که برسر سهم خود از ثروت و قدرت با حزب دمکرات و بارزانی اختلافی ارتجاعی دارند، شکست و تراژدی تحمیلی بر مردم کردستان را فرصتی برای ممکن شدن اهداف ارتجاعی خود می شمرده و همزمان تلاش میکنند از این شرایط استفاده کرده و بذر خوشبآوری به آمریکا را کاشته و خواستها و سرنوشت مردم کردستان را به دنبالچه و تابعی از سیاستهای ضدانسانی و زورگویانه این رهبر بربریت و تروریسم دولتی تبدیل کنند. این در شرایطی است که با کمترین هوشیاری و درایت سیاسی میتوان این حقیقت را دریافت که آمریکا و دولتهای غربی نه تنها دوست مردم کردستان، در مبارزه برای آزادی و احقاق خود، نبوده و نیستند بلکه تاکنون نه مسئله کرد را بعنوان مسئله ای سیاسی تأیید کرده اند و نه هیچگاه حل این مسئله در سیاستهای آنها جایی داشته است. سیاست آنها چه در سال ۱۹۹۱ و چه در ۲۰۰۳، در دوران جنگ دوم خلیج علیه عراق، و چه در پروسه سیاسی پس از سرنگونی رژیم بعث و تاکنون، بازی با مسئله کرد است. سیاست آنها استفاده از مسئلهٔ کرد برای جلب احزاب ناسیونالیست کرد و تبدیل آنها به کارت و عامل فشار جهت پیشبرد سیاستهای ارتجاعی خود در عراق و منطقه بوده است.

تغییر معادله و توازن سیاسی

کردستان از عصر روز ۱۶ اکتبر وارد اوضاع سیاسی تازه ای شد. توازن و معادلات قبلی با تغییرات بزرگی روبرو شده اند. قبل از هرچیز و مانند همیشه، ناسیونالیسم کرد نتایج شکستهای خود را بر سر توده های کارگر و زحمتکش سرشکن کرد. توازن بین مردم و حاکمیت احزاب بورژواوی کرد وارد مرحله تازه ای شده است. در این شرایط اگر آلترناتیو چپ و سوسیالیسم و آزادیخواه بعنوان رهبر مبارزات توده ای با آمادگی کامل با شرایط جدید رودرو نشود، ناسیونالیسم و بورژوازی کرد گام بگام شانه از زیر به حراج گذاشتن حقوق و سرنوشت مردم خالی کرده و عواقب این هزیمت را تماما بردوش کارگران و مردم ستمدیده انداخته و این مردم را از این چاه به چاله چشم براه بودن و انتظار معاملات و بده بستانهای آنان با دولتهای بغداد و

حکمتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج محمدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نینا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری محمد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

ضرورت یک جنبش سیاسی...

تهران و آنکارا و قدرتهای جهانی میاندازد. بار دیگر، افق و آلترناتیو ارتجاعی همدستی و همنوایی مستقیم با دولتهای مرتجع و نیز حاکمان بغداد برسر منافع مردم برسر سرنوشت مردم میداندار خواهد شد.

رابطه مردم کردستان با دولت بغداد دچار تحول بزرگی شده است و عملی کردن خواست مردم برای جدایی و تشکیل دولت مستقل، که خود را در رفراندم ۲۵ سپتامبر به نمایش گذارد، چندین قدم بعقب رانده شده است و حتی بازگشت ستم ملی به شیوه و روشهای متفاوت به کابوسی برسر مردم تبدیل شده است. در مقابل، مقاومت مردم کردستان به شیوه های مختلف ادامه خواهد داشت و این مردم به همین راحتی زیر بار زورگویی حاکمیت بغداد نخواهند رفت.
مقابله با نیروهای سرکوبگری که کردستان را مورد یورش قرار داده اند در دستور کار مردم قرار خواهد گرفت و ادامه خواهد داشت.
مقابله ای که آرامش را از این نیروها خواهد گرفت. با یورش میلیشیای وحشی به کردستان، مسئله کرد بمثابة مشکلی اساسی که بردوش جامعه سنگینی کرده و مانعی بزرگ در برابر روند اعتلای مبارزه طبقاتی کارگران و تمامی مردم ستمدیده بود، پیچیده تر شده و اختلاف و جنگ قومی میان مردم کرد زبان و عرب زبان عمیقتر خواهد شد. به موازات پیشروی دولت بغداد در سیاستهایش، مردم کردستان بسوی بی اراده گی و تحقیر و شهروند درجه دومی شدن، سوق داده خواهند شد. این امر در تحمیل افق و پرچم بورژوازی کرد و عرب به توده های کارگر و زحمتکش در کردستان و عراق و در تبدیل آن به سیاهی لشکر ناسیونالیسم کرد و عرب تاثیر خواهد داشت. این واقعیت راه را برای دشمنان مردم باز خواهد کرد تا اختلافات ارتجاعی خود را به نفرت و اختلاف میان مردم کرد زبان و عرب زبان تبدیل کنند.

غرق شدن هرچه بیشتر احزاب خانوادگی ناسیونالیسم کرد در وابستگی و گوش بفرمانی دولتها و قطب بندیهای منطقه ای و جهانی، مردم کردستان را با نگرانیهای جدی، و فضای ترس و رعب روبرو خواهد کرد. این احزاب همیشه نقش گوش بفرمان و نوکری این دولتها و قطبها را داشته اند اما اوضاع جدید خطر تبدیل این نیروها به حلقه بگوش و همدست در سطحی عمیقتر و وسیعتر را بوجود آورده است. آنچه اتفاق افتاد ۳۱ ناب دیگری (۳۱ اوت ۱۹۹۶ ارتش صدام به درخواست بارزانی به اربیل، که تحت کنترل اتحادیه میهنی بود، حمله کرد) با تعویض جایگاه دو خانواده و احزابشان است. ۳۱ ناب در روز روشن و صراحتا حزب دمکرات کردستان و بارزانی را کاملا در آغوش رژیم بعث و طالبانی و اتحادیه میهنی اش را به آغوش رژیم اسلامی انداخت. در ۱۶ اکتبر خانواده طالبانی و بخشی از اتحادیه میهنی تماما خود را در اختیار سپاه پاسداران و داعش شیعه قرار داده و کرکوک را تحویل آنان دادند. به این ترتیب توازن نیرو میان اتحادیه میهنی و حزب دمکرات، حداقل برای مدتی کوتاه، تا حدودی بنفع اتحادیه میهنی و خانواده طالبانی تغییر دادند. اما این خود هزینه ای سنگین دربردارد و به همان اندازه که در مقابل آن خوشباوری وجود داشته باشد عواقبش برسر مردم ریخته و تحمیل خواهد شد. طرف مقابل، یعنی بارزانی و حزب دمکرات برای تغییر تعادل بنفع خود، قبل از اینکه به فکر هرگونه راه حل سیاسی باشند به فکر این هستند که با دست به دامن کدام دولت و قطب بندی منطقه ای شدن میتوانند این تعادل را بنفع خود تغییر دهند. این روش، دست دولتهای مرتجع منطقه و حاکمان بغداد در کردستان را بازتر کرده و بعید نیست که تاحد پیشقراولیشان و تکرار فجاییی از نوع ۳۱ ناب و ۱۶ اکتبر پیش بروند.

اوضاع در سطح داخلی کردستان نیز بسوی این پیش می‌رود که نه تنها وضعیت فعلی، حاکمیت دو حزب در بخشهای مختلف، را به سطح بالاتری سوق دهد بلکه احتمال اینکه کردستان به دواقلم جداگانه، تحت حمایت و متکی به یکی از دول منطقه تبدیل شود، وجود دارد. روشن است که

منطقه تحت قلمرو و اقتدار اتحادیه میهنی به منطقه مستقیما تحت کنترل جمهوری اسلامی تبدیل میشود. تبدیل این منطقه، به منطقه تحت نفوذ ایران و سپاه پاسداران، همانگونه که تجربه گذشته، بویژه در دوران دهه نود نشان داد، مخاطرات و فجایع بسیاری بدنبال خواهد داشت. دوتکه شدن کردستان شکافی بزرگ در داخل کردستان بوجود می آورد و نه تنها مانعی جدی در مبارزات سراسری مردم کردستان و طبقه کارگر در کردستان ایجاد خواهد کرد، بلکه مردم هریک از این دو بخش را به اسارت یکی از قدرتهای میلیشیایی محلی درآورده و وادار به تن دادن به اقتدار دولت ناسیونال-اسلامی مرکزی خواهد کرد. این اوضاع همچنین بازار سیاست نیروهای مرتجع اسلامی و جنبش ارتجاعی گوران (تغییر) را نیز گرم نگاه خواهد داشت. هردو حزب خانوادگی برای جلب جریانات کوچکتر بسوی خود به رقابت و دادن امتیازات بیشتر به آنان دست خواهند زد. روند رویدادها به سوی احتمالاتی از نوع آنچه در اواسط دهه نود روی داد، پیش می‌رود که تشدید اختلافات اتحادیه میهنی و حزب دمکرات نه تنها به رشد وسیع ارتجاع اسلامی و حتی تروریسم اسلامی میدان داندند بلکه با دراختیار گذاردن امکانات وسیع و کشاندن آنها در حاکمیت، برای تقویت جبهه خود، راه را برای رشد احکام و قوانین ارتجاعی اسلامی کاملا باز کردند. امروز هم جنبش گوران (تغییر) و بخشی از اسلامپها غرق در شادی سرکوب نتایج رفراندم و روند استقلال اند و غیرمستقیم به ستایش آن بخشی از اتحادیه میهنی میپردازند که با فروختن خود به سپاه پاسداران و داعش شیعی به سرکوب این پروسه کمک کردند. این، میتواند عامل ویرانگری برعلیه اراده آزادیخواهانهٔ مردم کردستان باشد و عمل کند. در چنین شرایط نگرانی راه افتادن جنگ داخلی نیز بر جامعه سایه انداخته است.

پیشرویهای تاکنونی دولت عبادی شروع پروسه محدود کردن حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد و بازپس گیری امتیازاتی است که در جریان و بعد از تحولات سال ۲۰۰۳ بعنوان فدرالیسم و دولت اقلیم به ناسیونالیسم کرد داده بودند، و مهمتر پیشرفتی در جهت الحاق اجباری کردستان به عراق است. این سرآغاز مرحله دیگری است از انتقامجیری و مجازات مردمی که ۹۲٪ آنها تصمیم به جدایی گرفتند. عقب نشینی و شکست ناسیونالیسم کرد در برابر دولت قومی-اسلامی بغداد، به نحوی که مخالفین بورژوایی اتحادیه میهنی و حزب دمکرات ادعا میکنند، نه تنها به رهایی مردم کردستان از چنگ احزاب میلیشیایی کردستان کمک نمیکند بلکه میتواند این مردم را بیشتر و بیشتر بسوی اتحادیه میهنی و حزب دمکرات و مخالفین بورژوایی آنان بکشاند. شرایطی که این مردم کردستان و حقوق و سرنوشتشان است که بیش از هر چیزی قربانی سیاست و یورشهای حاکمان بغداد خواهد شد.

ضرورت شکل دادن به آلترناتیو سیاسی چپ و رادیکال در شرایط کنونی!

شرایط جدید و تحولات و توازن قوا و اوضاع سیاسی مورد بحث، بروز احتمالات متفاوتی را ممکن کرده است اما هیچیک از این احتمالات راه هموار و همگونی پیش رو ندارند. قطعا در شرایط عدم وجود و حضور آلترناتیو سوسیالیستی و آزادیخواهانه که توانایی بمیدان آوردن نیروی توده ای برای مقابله و ایستادگی در برابر سناریوهای ارتجاعی را داشته باشد و به اوضاع سیاسی کنونی جهتی متفاوت بدهد، در بر روی نیروها و آلترناتیوهای ارتجاعی آنان باز است تا برمبنای توازن قوای جدید میان نیروهای ناسیونالیست کرد و همچنین با حکومت مرکزی، با بندوبست و معامله از بالای سرمردم شرایط را علیه آنان تغییر دهند و تراژدی دیگری را به مردم در کردستان تحمیل کنند.

اما این سناریوها به هیچ وجه لاینحل و غیرقابل پیشگیری نیستند. شرایط کنونی و رسوایی هردو حزب خانواده ای و میلیشیایی، اتکا و پناه بردن ناسیونالیسم و اسلامیون ناراضی (جنبش تغییر، کومله اسلامی و جبهه "نه به جدایی" و ..) با آویزان شدن به ریسمان فاسد شکست و سرکوب

خواست مردم کردستان از جانب داعش شیعی، احتمال تعمیق اختلاف در صفوف ناسیونالیسم کرد و حتی امکان بروز شکافی جدید در صفوف اتحادیه میهنی، همزمان رشد و گسترش نارضایتی و تنفر مردم آزادیخواه و ستمدیده علیه نقش نفرت انگیز همه شاخه های ناسیونالیسم کرد و ...، از طرفی راه سرکوب اراده مردم را باز گذاشته و روند تسلیم در برابر سیاستها و آلترناتیوهای متفاوت ناسیونالیسم و زورگوییهای حکومت عراق را تسریع بخشیده، اما از طرفی دیگر راه وارد آوردن ضربه سیاسی سنگینی به تمامی آلترناتیوهای ارتجاعی ناسیونالیسم را باز خواهد کرد. این، در گرو بمیدان آمدن سیاسی و اجتماعی آلترناتیوی چپ و رادیکال و انقلابی و آزادیخواهانه است که در میدان سیاست فرصتهای مقابله و زدن افقها و آلترناتیوهای متفاوت ناسیونالیسم و احزابش را بدست گرفته و در نقش رهبری و سازمان دادن مبارزات آزادیخواهانه کارگر و توده های معترض و حق طلب علیه این احزاب، و همزمان برای شکست دادن سیاستها و یورشهای رژیم بغداد به میدان بیاید. نیرویی که همزمان بتواند نیروهای وسیع توده ای که از سنن و جنبش ناسیونالیسم فاصله گرفته اند را حول آلترناتیو و افق سوسیالیستی و رادیکال و آزادیخواهانه در میدان نگاه دارد. اگر این آلترناتیو نتواند با همان سرعت تغییراتی که در توازن اوضاع فعلی پیش میآید با جسارت سیاسی و انقلابی عرض اندام کند، روند رویدادها امکان دخالت آلترناتیو انقلابی را محدودتر کرده و ناسیونالیسم شکست خورده کرد نیز، که در اندیشه نشان داد نمیتواند آلترناتیوی برای مقاومت و دفاع بر برابر این زورگوییها و سرکوب باشد، بعنوان عامل به تسلیم کشاندن مردم کردستان در برابر چنین شرایط فاجعه باری نقش ایفا میکند و برای دوره ای دیگر این شرایط سخت و ناگوار با تحمیل فشارهای بیشتر به کارگران و توده های مردم ادامه خواهد یافت.

تا روز ۱۶ اکتبر اوضاع و شرایط سیاسی فرصتی ایجاد کرده بود تا پافشاری و تاکید بر رفراندم و استقلال کردستان با تحولاتی به نفع آلترناتیو آزادیخواه و توده های کارگر و مردم ستمدیده تمام شود. برگزاری رفراندم و رای به استقلال نه تنها میتوانست مسئله کرد، بعنوان مانعی بزرگ برسر راه مبارزه طبقاتی، و توهمات "همسرنوشتی بورژوازی کرد و پرولتاریای کرد" را بزداید و از میان بردارد، بلکه میتوانست روحی تازه در اعتماد به نفس مردم در کردستان بدمد، که عملا نیز دمید. همچنین میتوانست سرآغاز و راهی برای تغییر سیستم سیاسی در کردستان باشد، میتوانست توازنی جدید میان بورژوازی و پرولتاریا و مردم ستمدیده شکل بدهد، میتوانست روند مبارزه آزادیخواهانه را تسریع کند. بدون شک همگی این اگرها به این بستگی به نقش و جایگاه کمونیسم و آزادیخواهی در کل این پروسه داشت. اما حتی مستقل از نقش و جایگاه کمونیسم، صرف رفراندم و استقلال و خاتمه مسئله کرد، بعنوان مسئله ای سیاسی که بر جامعه سنگینی میکند، به خمیرمایه ای برای پیشرفت شرایط به نفع شفاف تر شدن مبارزه طبقاتی و آزادیخواهانه طبقه کارگر و توده های ستمدیده علیه ستم بورژوازی و اقتدار سرمایه تبدیل میشود.

اگر در بحبوحه این شرایط جدید یک حزب کمونیست سیاسی و اجتماعی در میدان بوده و حضور داشت، امر استفاده از شرایط جدید، جهت تغییر دادن اوضاع بنفع توده های ستمدیده و افشا و طرد آلترناتیوهای متفاوت ناسیونالیسم و افقهای ارتجاعی و همچنین زدن مهر آزادیخواهانه و رادیکال به این تحولات، آسانتر پیش میرفت. شرط چنین امری، حداقل وجود و حضور آلترناتیوی سیاسی سوسیالیستی با نفوذ و اعتبار و معتبر، بعنوان یکی از نیروهای درگیر در این شرایط و یکی از نیروهای دخالتگر موثر در صحنه سیاسی و تقابلها است. متأسفانه نمیتوان از حزب کمونیست کارگری کردستان، علیرغم اینکه در سطح ارائه سیاست و راه حل سوسیالیستی به این اوضاع نقش داشته است، بدلیل محدود بودن نقش سیاسی و عملی آن و محدودیتهای این حزب، و کمونیسم علی العموم در شرایط کنونی، انتظار

داشت که به این زودی، سریع و به تنهایی توانایی ایفای آلترناتیوی سیاسی جهت حل قطعی اوضاع را داشته باشد. اما بدون تردید این حزب میتواند هم بخشی از این آلترناتیو باشد و هم نقشی پیشرو در شکل دادن به آلترناتیوی سیاسی- توده ای با جوابی آزادیخواهانه، انقلابی و چپ به این شرایط، را ایفا نماید. در بخش بعدی این نوشته در مورد چگونگی شکل دادن به این آلترناتیو در شرایط کنونی خواهم پرداخت. اما پیش از آن ضروریست جمع بندی از شرایط فعلی و بویژه رفراندم، زمینه و ضرورتهای آن از زاویه ای سوسیالیستی و در تقابل با دیدگاهها، طرز تفکرها، ارزیابیها و جمعبندیهای نادرست و متفاوت، از موضع راست و چپ، درباره و علیه رفراندم و نقش مخربی در بوجود آمدن شرایط فاجعه بار فعلی و شکستی که بر مردم تحمیل شد ایفا کردند، انجام گیرد.

جمعبندی؛ زمینه و ضرورت برگزاری رفراندم چه بود؟

از نقطه نظر سوسیالیستی فرصتی که تا ۱۶ اکتبر فراهم شده بود فقط این نبود که پس از ۲۲ سال تاکید کمونیسم کارگری بر برگزاری رفراندم و استقلال، برای اولین بار حاکمیت و بخش اصلی ناسیونالیسم کرد بشیوه خود و برمبنای اهداف و افق سیاسی خود به این خواست تن داد، بلکه شرایط سیاسی عینی مشخصی بود که این زمینه و فرصت را فراهم کرد.

دوفاکتور اصلی که این شرایط واقعی را بوجود آوردند عبارت بودند از:
اول: شکست تجربه ۱۴ ساله فدرالیسم قومی، و دوم: نزدیک شدن به خاتمه یافتن جنگ علیه داعش و بوجود آمدن توازن جدید میان نیروها.
هیچیک از این دو فاکتور عامل یا معلول دیگری نبودند، اما هردو تاثیر مستقیمی بر هم داشتند.

تجربه ۱۴ سال فدرالیسم قومی بنا به اعتراف صاحبانش شکست خورد. دیگر نه حاکمیت بغداد و نه ناسیونالیسم کرد موافق توازنی نبودند که پس از سرنگونی رژیم بعث جهت تقسیم ثروت و حاکمیت میان آنان بوجود آمده بود. از مدتی قبل حاکمیت بغداد در تلاش بود تا از زیر باری که در توازن قوای پس از ۲۰۰۳ بعنوان امتیاز به ناسیونالیسم کرد، شانه خالی کند. بویژه درباره قطعی کردن وضعیت مناطق مورد مشاجره و بازگذاشتن دست احزاب ناسیونالیست کرد در دخالت سیاسی و ایفای نقش که در توازن قبلی به دولت مرکزی تحمیل شده بود. این پروسه قبل از به میدان آمدن داعش شروع شده بود. فرستاند نیرو (نیروهای دجله) به کرکوک با هدف یکسره کردن مسئله قدرت در این شهر به نفع دولت مرکزی، اقدامی آشکار در این مسیر بود. بر متن توازن قوای محلی، فرصتی پیدا شد تا با به شکست کشاندن استراتژی آمریکا در عراق جمهوری اسلامی را به نیروی اصلی و تعیین کننده در این منطقه و عراق تبدیل کند و تلاش کند آرایش مجدد قدرت سیاسی درعراق بنفع خود شکل دهد. از طرفی تعرض به روند سنی گرایی، که محور ائتلاف جبهه مقابل یعنی ترکیه - عربستان سعودی و ..، بود، و از طرف دیگر پس گرفتن امتیازات داده شده به ناسیونالیسم کرد، بعنوان نیروی تحت نفوذ آمریکا و بلوک محلی آن علیه جمهوری اسلامی، نشانه های این توازن قوای جدید بود. در مقابل نیز، ناسیونالیسم کرد بویژه حزب دمکرات، بعنوان نیروی اصلی و صاحب قدرت آن، که بلحاظ سیاسی به اتکای بیشتر به بلوک ترکیه - سعودی و تشویق اپوزیسیون جمهوری اسلامی، از نظر اقتصادی بجای اتکا به دریافت ۱۷٪ از درآمد عراق، که در مقابل ناچار به قبول و پایبندی به تصمیم و سیاستهای دولت بغداد میشد، به فروش مستقل نفت (که باعث قطع بودجه دولت مرکزی به دولت اقلیم شد) و البته سرشکن کردن کمبود بودجه ناشی از این سیاست برسر مردم کارگر و ستمدیده پرداخت و به این ترتیب بسوی خلاصی هرچه بیشترخود از افسار حکومت بغداد گام برداشت.

با بمیدان آمدن داعش این روند موقتا متوقف شد. شکست ارتش عراق در برابر داعش فرصتی طلایی برای ناسیونالیسم کرد بودجود آورد و به آن امکان داد تا تمامی نواحی مورد مناقشه را

کارگران جهان متحد شوید

ضرورت یک جنبش سیاسی...

تحت پوشش و کنترل نیروهای پیشمرگ خود در آورد. از به بعد ناسیونالیسم کرد بر یکطرفه کردن سرنوشت نواحی مورد اختلاف و اجرای ماده ۱۴۰ قانون اساسی تاکید ورزید. در بحبوحه چنین شرایطی بود که بارزانی کارت برگزاری فرماندم و استقلال را بدست گرفت و از آن فقط بعنوان کارتی جهت فشار برای جان تازه ای دادن به فدرالیسم شکست خورده قومی و برپایی توازنی جدید استفاده میکرد. توازنی که در آن دولت بغداد هم ناچار به تن دادن به قدرت دوافکتوی ناسیونالیسم کرد بر نواحی مورد مناقشه شود و هم آن درجه از استقلال سیاسی و اقتصادی ای که عملا اقلیم کردستان بسوی آن گام برداشته بود، برسمیت شناخته شود. در آنزمان اوضاع بنفع دولت بغداد نبود. بغداد از طرفی بدلیل شکست نظامی اش در مقابل یورش نیروهای داعش، که موفق به تحت کنترل درآوردن مناطقی وسیع و اعلام حکومت خلافت شده بود و تا حدودی حتی بغداد را نیز با خطری جدی مواجه کرده بود، از طرف دیگر بدلیل استفاده ناسیونالیسم کرد از این فرصت، که با کنترل مناطق مورد مناقشه و نیز صدور و فروش مستقیم نفت دست خود را جلو انداخته بود، قادر به عکس العمل آنچنانی نبود. در مقابل ناسیونالیسم کرد از اعمال قدرت دوافکتوی خود بر این مناطق و نفت کرکوک بسیار خشنود بود.

برخلاف آنچه که مخالفین فرماندم در "جبهه نه" و "جنبش تغییر (گوران)" و جناح خانواده طالبانی در اتحادیه میهنی، که امروز با شکست نظامی استقلال کردستان بسیار خشنود بنظر میرسند، و حتی بخشی از چپ و کمونیستهایی را که از موضعی چپ مخالف فرماندم اند، فرماندم عامل و فاکتور یورش نظامی و شکست ۱۶ اکتبر نبود، بلکه بر تسریع این روند تاثیر گذاشت. وگرنه از همان روزی که آمادگی نظامی برای شروع "عملیات آزادسازی موصل" به مرحله نهایی و شروع جنگ به مرحله اجرایی رسیده بود، ما پیش بینی آغاز چنین جنگ و تقابلی را اعلام کرده بودیم (به مقاله "سایه جنگی دیگر در بحبوحه جنگ موصل" مراجعه کنید). از همان روزهایی که عملیات شروع شد و نشانه های شکست نظامی داعش روشن شد، هم اقلیم و هم بغداد، در بحبوحه جنگ مشترک علیه داعش، خود را برای جنگی دیگر علیه همد آماده میکردند و حتی علنا آن را در گوش جامعه نیز میخواندند که اولین گلوله پس از جنگ داعش میان نیروهای پیشمرگ و حشد شعبی شلیک خواهد شد. تفاهم و توافق میان بارزانی و عبادی، به سرپرستی آمریکا، برای خارج کردن نیروی پیشمرگ از مناطقی که هنگام یورش داعش تحت کنترل خود درآورده بودند، سندی آشکار در تایید این مسئله است. بغداد با پیشرویهای محور ایران - سوریه - روسیه عزم جدی تری یافت، بویژه نجات رژیم اسد در سوریه از سقوط، بمیدان آمدن و دخالت روسیه در کشمکشهای سیاسی و نظامی و تقابلات منطقه، استفاده از جمهوری اسلامی در جنگ علیه داعش و پخش کردن بیشتر نیروهایش در عراق و سوریه، عزم و اراده بیشتری به اقتدار شیعه و نیروهای شیعه در عراق بخشید. از طرف دیگر شرکت و برجسته شدن نقش پیشمرگه در جنگ علیه داعش و همه امکانات سیاسی، مادی و نظامی ای که بدست آوردند ناسیونالیسم کرد را به جایگاه نیرومندتر خود در تعیین تکلیف اوضاع بنفع خود پس از جنگ داعش، امیدوارتر کرد.

در آخرین روزهای جنگ علیه داعش در عراق، دیگر شرایط برای تعیین تکلیف میان بغداد و اقلیم مهیا شده بود. ناسیونالیسم کرد باید یا در انتظار بماند تا در آینده ای نزدیک حاکمیت در بغداد با آمادگی بیشتر به جنگ بازپس گیری مناطق مورد مشاجره و وادار کردن حکومت اقلیم به تن دادن به سیاستهای حکومت مرکزی و پایبند کردنشان به شرایط و اوضاع جدید، و تبدیل بحث برسر قانون ۱۴۰ و امتیازات بدست آمده به مسئله ای قدیمی و بی خاصیت، بیاید و یا اینکه بلحاظ سیاسی دست خود را برای استفاده ازآخرین فرصتها جهت تغییر اوضاع بنفع خود پیش بیناندازد. این دقیقا آن اوضاع حساس و آن نگرانیهایی بودند که بارزانی در همه گفتارهای خود در کارنوال فرماندم تکرار میکرد و میگفت: "این درست است که برگزاری فرماندم ریسک دارد اما عدم برگزاری آن و سیاست انتظار ریسک بزرگتری دربردارد." این، اشاره به این مسئله بود که اگر ناسیونالیسم کرد دست به عملی

سیاسی نزنند و دست خود را پیش نیاندازند بزودی و در کوتاه مدت بغداد بخود آمده و به کردستان حمله خواهد کرد. براین مبنا و برخلاف جاروجنجال بخشی از ناسیونالیسم کرد، فرماندم در زمان و توازنی مناسب، به نفع ناسیونالیسم کرد، برگزار شد. مشکل این بود که حزب دمکرات و اتحادیه میهنی که همه امکانات دفاعی را در اختیار خود گرفته بودند در برابر یورش حشد شعبی نه تنها هیچ مقاومتی نکردند بلکه بخشی از آن، که خود را در خانواده طالبانی مییافت، با ملیشیای خون آشام همدست شده و خود به بخشی از نیروی درهم شکستن عزم توده های مردمی تبدیل شدند که برای مقابله آماده میشدند. اگر مقاومتی که در ۲۱ اکتبر در "پردی" انجام گرفت در ۱۶ اکتبر نیز انجام میشد میتوان گفت که شرایط بگونه ای دیگر رقم میخورد و آرایشی دیگر بخود میگرفت.

همانگونه که قبلا اشاره کردم ضرورت برگزاری فرماندم برای بارزانی هرچه باشد، مستقل از اینکه ناسیونالیسم کرد تلاش میکرد از این تاکتیک برای رسیدن به اهداف و نیات خود، خاتمه دادن به تهدیدات ناسیونالیسم عرب علیه دستاورد و امتیازات خود و رسیدن به دولت کردی، استفاده کند، اما این فرماندم برای کمونیسم و روند آزادیخواهی نیز فرصتی بود. از یکطرف بدلیل اینکه این اولین بار، حداقل در تاریخ معاصر، بود که شکافی واقعی میان سیاست ناسیونالیسم صاحب اقتدار کرد با کل طرحها و سیاستهای قطبها، دولتها و نیروهای مرتجع منطقه ای و جهانی بوجود آمده بود، از طرفی دیگر نیز راهی برای خاتمه دادن به و حل مسئله کرد و دورکردن کردستان از سناریوی تلخی که ناسیونالیسم اسلامی شیعه مورد حمایت مستقیم جمهوری اسلامی بر عراق بوجود آورده است، باز میکرد. سناریویی که در آن زن اسیر است، آزادی عقیده و نظر کفر است، ملیشیا و نیروهای اسلامی و قومی صاحب قدرت و تصمیم گیرنده اند، گریه و زاری برای حسن و حسین کابوسی است در زندگی مردم، ناامنی بر جامعه حکمروا شده، مشروب و آزادیهای فردی و حقوقی به جرمهایی خطرناکتر و بزرگتر از انفجار بمب بحساب میآیند. روندی که شکل دادن، غیر رسمی و دوافکتو، به جمهوری اسلامی دیگری در عراق در دستور قرار داده است. در این شرایط جدایی کردستان از هر نظر بنفع مردم کردستان و بنفع ایجاد فضای سیاسی مترقی تر در منطقه، شفافتر شدن اختلاف و مبارزه طبقاتی و بنفع خاتمه دادن به اختلاف و شکاف قومی میان کرد و عرب، بنفع خاتمه دادن به سرمایه گذاری بورژوازی کرد و عرب بر اختلاف و دودستگی برمبنای مسئله کرد و بنفع ... بود. و برهمین مبنا نیز برگزاری فرماندم و ایجاد دولت مستقل در کردستان، بویژه در شرایطی که اگر دولتی آزادیخواه و غیرقومی و غیر مذهبی در کردستان ایجاد میشد، میتوانست سرآغاز و امکانی برای تحولاتی مترقی در قدرت سیاسی و خاتمه دادن به حاکمیت ملیشیایی احزاب ناسیونالیست و به کرسی نشاندن حقوق سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی مردم و بازگذاشتن در بر روی روند تحولاتی انقلابی باشد.

خلاصه کنم، در برابر همه انتقادات و مخالفتهایی که از دیدگاههای چپ و راست علیه و در تقابل با برگزاری فرماندم در ۲۵ سپتامبر صورت گرفت، که گویا "فرصت مناسب نیست"، "آمریکا و دوستان کرد از آن حمایت نمیکند"، یا "این سیاست ناسیونالیستی است" و "این فرماندم بارزانی و حزب دمکرات و طرحی امپریالیستی است" و، من فرماندم را حق طبیعی و غیرقابل انکار مردم میدانم و معتقدم هر زمان فرصتی برای عملی کردن و به اجرا درآوردن این حق ایجاد شد باید آن را پیش برد. برهمین مبنا نیز فرماندم ۲۵ سپتامبر قدمی بموقع و مثبت و برحق بود. رای دادن به جدایی و تشکیل دولتی مستقل یا ماندن در چهارچوب عراق حق ابتدایی و غیرقابل انکار و بدون چون و چرای مردم کردستان است. در این شکی نیست که احزاب ناسیونالیست کردستان و همچنین کمونیسم نیز بعنوان تاکتیکی جهت تحقق اهداف خود به دفاع از برگزاری فرماندم برخاستند، اما این ذره ای از این حقیقت کم نمیکند که برگزاری فرماندم حق مردم بود. رای اکثریت قاطع مردم کردستان به جدایی نیز برجسته کردن خواست و اراده این مردم بود. همه آنهایی که فرماندم را عامل یورش سپاه پاسداران و حشد شعبی و شرایط نامانسی که در ۱۶ اکتبر بر منطقه پروبال گشود، میدانند، یا این حق مسلم مردم را فدای اختلافات ارتجاعی

خود با رقیبایشان میکنند و یا برای ترغیب مردم کردستان برای دست برداشتن از این حق مسلم خود بهانه تراشی میکنند. بسیار غیر منصفانه است، بخصوص از زاویه چپ، که به جای سرزنش حکومت بغداد و یورش ددمنشانه ملیشای آنان، مردم کردستان سرزنش شوند که چرا دست به متحقق کردن یکی از حقوق پایه ای خود برده و به این ترتیب باعث بوجود آوردن این وضعیت و شکست شده است. به نظر من این برخوردها سرسوزنی حقانیت ندارند.

از منظر چپ تکرار این بهانه ها و توجیهات عملا سرتسلیم فرودآوردن در برابر تبلیغات پوچی است که همیشه در برابر تاکید کمونیستها بر برگزاری فرماندم، عنوان شده است. "استدلالهایی" چون "مناسب نبودن شرایط" و "بهم خوردن رفاه و آسایش مردم کردستان" را به بهانه ای برای مخالفت با این حق مردم تبدیل کرده اند. از سال ۱۹۹۵ کمونیسم بر برگزاری فرماندم تاکید کرده و درهر فرصتی که برایش بوجود میآمد آن را عملی میکرد. در حالیکه در طول این سالها هیچوقت به اندازه ۲۵ سپتامبر شرایط و توازن برای اینکار فراهم نبود، هیچوقت نیز در این شکی نداشتیم که حداقل دولتهای عراق و ترکیه و ایران و سوریه برای ممانعت از آن و به شکست کشاندن فرماندم و جدایی از هیچ تلاشی دریغ نخواهند کرد. اکنون، رای دادن مردم کردستان به جدایی دستاورد سیاسی بزرگی در دست کمونیسم و هر نیرویی است که بخواهد برای عملی کردن این رای و حق مردم تلاش و مبارزه بکند. بدون شک، فرماندم و عملی کردن نتایج آن اگر نگوییم دو مرحله حداقل دو گام متفاوت در این پروسه اند. مردم کردستان اساسا بدلیل عدم وجود آلترناتیوی سوسیالیستی برای سازمان دادن و رهبری جنگ مقاومت توده ای و همینطور بدلیل گوش بفرمانی و نوکرمنشی خانواده طالبانی و بخشی از اتحادیه میهنی به قاسم سلیمانی و حشد شعبی از یکطرف، و زانو زدن شاخه های دیگر ناسیونالیسم کرد، در متحقق کردن گام دوم این پروسه، یعنی ایجاد دولتی مستقل، با شکست مواجه شده است. اکنون دیگر این وظیفه کمونیسم و چپ و جبهه آزادیخواهی است که مردم کردستان را از زیر آوار ویرانه های این شکست درآورده و این روند را به سرانجام منطقی خود برساند. مقابله با فرماندم برگزارشده و رای اکثریت قاطع مردم کردستان با هر بهانه و توجیهی که باشد، عملا ملحق شدن و یا همکاری با نیروها و دولتهایی است که علیه حق این مردم برای آزادی و برخورداری از حقوق اولیه خود هستند و یا حداقل تسلیم در برابر آن افق ارتجاعی است که میخواهد مردم کردستان را به الحاق اجباری و ستم و درجه دومی وادار کند.

با واقعه ۱۶ اکتبر این فرصت، حداقل در شرایط کنونی، از دست رفت. همه شاخه های بورژوازی کرد، بویژه ۵ حزب در حاکمیت اقلیم کردستان، هرکدام بنوعی در از بین بردن و به هدر دادن این فرصت و تحمیل شکستی دیگر به مردم کردستان، شرکت و مسئولیت مستقیم داشتند و دارند. بخشی از آنان به پشقراولان حشد شعبی تبدیل شدند، بخشی دیگر، مثل همیشه، مردم را با راه انداختن جاروجنجال های توخالی "از بین بردن هرنیرویی که به کردستان حمله کند"، فریب داده و بدون هیچ مقاومتی مردم را دو دستی تسلیم حشد شعبی کردند. بقیه نیروهای ناسیونالیسم و بورژوا اسلامی کرد که به همه روند و رویدادها از زاویه ای آنتی بارزانی و حزب دمکرات مینگرند، برای این شکست و پیشرویهای ارتش عراق و حشد شعبی در سرکوب مردم کردستان رقص و پایکوبی میکنند و مژده بهتر شدن اوضاع را به مردم میدهند. امروز همه شاخه های بورژوازی و ناسیونالیسم کرد علیرغم هراختلافی و تقابلی که باهم داشته و یا دارند، آنهایی که از همان ابتدا علیه برگزاری فرماندم بودند همراه با دولت بغداد بر لغو نتایج فرماندم تاکید میکنند و بخشی دیگر که موافق برگزاری فرماندم بودند با معلق نگه داشتن نتیجه فرماندم تا تاریخی نامعلوم، آینده ای که احتمالا به لغو کامل نتیجه فرماندم هم تن دهند، موافقت کرده.

تغییر اولویتهای جبهه چپ و آزادیخواه!

در شرایط جدید نه تنها تصمیم و رای مردم کردستان برای جدایی کماکان برجای خود باقی میماند و تاکید بر آن ضروری است، بلکه وادار کردن مردم کردستان به الحاق اجباری توسط دولت عراق، آنهم با اتکا به ملیشیاهای حشد شعبی و سپاه پاسداران برای سرکوب مردم،

کمونیست ۲۲۴

ضرورت و تمایل به جدایی را در مردم کردستان عمیقتر و وسیعتر خواهد کرد. این اوضاع همه خوشبایوریهای بوجود آمده که گویا عراق پس از ۲۰۰۳ شرایط ماندن مردم کردستان در عراق با برخورداری از حقوق مساوی شهروندی را فراهم کرده، را به حبایی تبدیل کرد.

در مورد جدایی کردستان بمثابه تصمیم فرماندم، ضروری است بر این نکته تاکید کنم که استقلال کردستان برای کمونیسم بمعنی استقلال طلبی نیست. استقلال بخودی خود هدفی نیست و بخودی خود نیز راه چاره ای برای نجات مردم ستمدیده و کارگر از مصائب و مشکلاتی مانند فقر و فلاکت و بیکاری که سرمایه بر مردم تحمیل کرده، نیست. در شرایط عدم وجود راه حلی برای مسئله کرد در چهارچوب عراق یکپارچه است که استقلال کردستان ناچارا بعنوان راه حلی برای مسئله کرد و خلاصی از گرداب فدرالیسم قومی و اختلاف و دو دستگی موجود در عراق، از طرف کمونیستها طرح میشود. برهمین مبنا استقلال کردستان امکانی است برای خاتمه دادن به مانعی بزرگ برسر راه گسترش و رشد مبارزه طبقاتی و شفاف تر شدن اختلاف میان بورژوازی و پرولتاریا در کردستان و عراق است. در شرایط فعلی و پس از ۱۶ اکتبر، یافتن فرصتی برای عملی کردن نتایج فرماندم در گرو ایجاد تغییر در توازن قوای فعلی نیرو در کردستان و در گرو این است که آلترناتیو و رهبری رادیکال و انقلابی و چپ با عزم رهبری و هدایت رای و تصمیم مردم به میدان بیاید. ایجاد تغییر در توازن قوای نیروها از طریق سازمان دادن و رهبری کردن همه نفرت و بیزاری مردم که هم علیه یورش و و ویرانگری و سرکوب وحشیانه حشد شعبی و دیگر نیروهای عراقی و هم علیه حاکمیت گنبدیه، ستمکار و همیشه بازنده ناسیونالیسم کرد رو به فزونی دارد، است. ادامه حاکمیت ملیشیایی کنونی کردستان را بسوی شرایطی بمراتب سهمناک تر و فاجعه بارتر سوق خواهد داد و دست همه دولتهای مرتجع منطقه در دخالت مستقیم تر و مخرب تر در کردستان را بازتر کرده و احتمال تشدید اختلافات و رقابتها تا سطح وقوع جنگی داخلی را نیز بوجود آورده است.

چنین شرایطی در اولویتهای آلترناتیو سوسیالیستی و آزادیخواه تغییراتی بوجود خواهد آورد. اگر تا ۱۶ اکتبر تاکید و اصرار بر عملی کردن تصمیم و رای فرماندم یعنی اعلام استقلال و تشکیل دولت مستقل راهی برای خاتمه دادن به حاکمیت ملیشیایی و آغاز روندی به نفع آزادی و متحقق شدن حقوق مردم بود، در شرایط کنونی دیگر مسئله و موضوع کاملا متفاوت است. پیش شرط و راه پیشروی برای عملی کردن نتیجه فرماندم، بمیدان آمدن جنبش وسیع اعتراضی، رادیکال و انقلابی توده ای برای درهم پیچیدن حاکمیت باخته و ستمگر و منفور کنونی در کردستان و مقابله با هرگونه یورش و تعرض نیروهای سرکوبگرعراق است. این جنبش، ازهمین امروز و بدون درنگ و با اتخاذ شیوه های گوناگون میتواند شروع شود.

این جنبش میتواند برمبنا و حول سه محور اصلی شکل بگیرد:

اولا) ایستادگی و مقابله با هرگونه تقسیم کردستان به چند منطقه که هریک از حاکمائش متکی به یکی از دولتهای مرتجع منطقه است و به وسیله معاملات یکجانبه با دولت مرکزی تبدیل کنند. ایستادگی در برابر هرگونه معامله و بندوبستی برسر نتیجه فرماندم و یا لغو آن.

دوما) آزادکردن کردستان یعنی درآوردن سرنوشت مردم از چنگ و اقتدار نیروهای ملیشیایی حکومت مرکزی و حاکمیت ملیشیایی احزاب بورژوایی کرد و استقرار حاکمیتی آزاد و متکی به اراده و دخالت مستقیم مردم.

سوما) بشکست کشاندن یورشهای حکومت بغداد و به اجرا درآوردن نتیجه فرماندم و اعلام دولت مستقل کردستان.

چهارچوب تشکیلاتی مناسب برای این جنبش، بوجود آوردن تشکلی سیاسی، چپ و رادیکال و انقلابی توده ای برمبنای پلاتفرمی است که این ۳ بند اصلی را به محور تمامی تلاشها و مبارزات و شیوه های مبارزاتی خود جهت تحقق آنها تبدیل کند. این تشکل مستقل از تعلق و همفکری ایدئولوژیک و یا فاصله های سیاسی-ایدئولوژیک و با پیش قدم پیش شدن کمونیستها و رهبران و فعالین کارگری، چپ و آزادیخواه و روشنفکران و شخصیتهای مترقی که موافق این ۳ بند اساسی

←

ضرورت یک جنبش سیاسی...

باشند، تشکیل میشود. این جنبش در کنار دامن زدن به مبارزات توده ای مانند: برگزاری مبنینگ، اعتصاب عمومی و کار آگاهگرانه و تاکید بر عدم مشرعیّت و رسمیت حکومت و پارلمان و رهبری دم و دستگاه احزاب ناسیونالیست مسلح کنونی، همزمان در سه عرصه مهم دیگر به تلاش خود ادامه میدهد که عبارتند از :

اول) تلاش در سازمان دادن مستقیم توده ها و بدست گرفتن امور جامعه، در محلات و کارگاهها و مراکز کار جهت کوتاه کردن دست احزاب بورژوایی از جان و مال و سرنوشت خود. سرانجام در طی این پروسه سازماندهی و کار آگاهگرانه خود را برای خاتمه دادن به اقتدار گنبدیده و ستمگر کنونی و برقراری حاکمیتی متکی به اراده مردم، آماده میکند.

دوم) این جنبش ضروری است مسلح باشد، و علاوه بر تسلیح خود باید در جهت تشکیل نیروی مسلح توده ای بمنظور بیرون راندن میلیشیا و نیروهای مسلح دولت مرکزی و مقاومت در برابر تعرض آنان، قدم بردارد.

در ایندوره باید با نیروی اسلحه و توانایی نظامی، آرامش را از نیروهای حکومت مرکزی در کردستان گرفت. این توانایی در کنار و همگام با مبارزات و نارضایتی های توده ای، باید به چنان سطحی برسد که با اتکا به نیروی مسلح خود نیروهای دولت مرکزی را از کردستان بیرون رانده و قادر به مقاومت باشد.

رای و تصمیم مردم کردستان به جدایی و تشکیل دولت مستقل، یورش سرکوبگرانه دولت مرکزی علیه این تصمیم، مهر تاییدی بر حقانیت و درستی این تصمیم و رای را برجسته تر کرده است. علاوه بر این، این حقیقت که مردم کردستان زمانی میتوانند تصمیم خود را عملی کنند که قادر به دفاع مسلحانه از خود باشند، را نیز روشن کرد. احزاب ناسیونالیست بارها امتحان خود را پس داده اند و نشان داده اند که نه قابل اعتماد اند و نه میتوانند این امر را به نتیجه برسانند. به همین دلیل، این امر و وظیفه نیروی توده های مسلح و سازمانیافته است که حول آلترناتیو چپ و انقلابی متحد شده باشند. بهترین انتخاب پیش روی نیروی پیشمرگ، این فرزندان توده های کارگر و ستمدیده، ترک صفوف احزاب ستمگر و بازنده کنونی و پیوستن به این نیروی مسلح توده ای است.

سوم) میدان و عرصه دیگر این جنبش، تلاش و مبارزه آن در عرصه بین المللی جهت جلب حمایت جنبش کارگری و سوسیالیستی و بشریت آزادیخواه جهان از این جنبش و خواستها و مبارزات مردم کردستان، و اعمال فشار بر نیروها و دولتهایی است که مدافع یورش ۱۶ اکتبر و تحمیل این بربریت و بندوبستهای احزاب ناسیونالیست کرد بوده و یا خواهند بود، و همچنین دفاع و حمایت از آزادی و استقلال کردستان است. این، آلترناتیو و آرایشی موثر و مترقی در مقابل سیاست پناه بردن احزاب حاکم به دولتهای مرتجع منطقه و جهان است که هیچگاه حامی و مدافع واقعی مردم کردستان نبوده و نخواهند بود.

این جنبش که ابتدا با پیشقدم شدن رهبران و فعالین سیاسی آغاز میشود باید بیدرنگ در سطح محلات و مراکز کار و تولید، و در سطح وسیع میان اقشار مختلف مردم شاخه های خود را گسترش دهد. با شکلگیری این کمیته ها و ایفای نقش رهبری و ابتکاراتی در مرکز و پیرامون خود، میتوانند در قدم بعدی نیز به پیشقراول تشکیل شورا و انجمن و تشکلهای گوناگون جهت بدست گرفتن و اداره امور و خدمات عمومی در محلات، کارگاههای تولیدی، شهرها و شهرکها و تبدیل شوند. این وظیفه کمونیسم و فعالین کارگری و سوسیالیستی و آزادیخواه و همه تشکلهای و گروههای سیاسی آزادیخواه و مدافعان آزادی و حقوق و رای مردم، است که در این راه نقش خود را ایفا کنند.

اکتبر ۲۰۱۷

*** اصل مطلب به زبان کردی است رفیق بهزاد یونسى به زبان فارسى ترجمه کرده است**

به بهانه “ انقلابی ” ترین قطعنامه، رژیمى در محاصره!

محمد فتاحی

بررسی قطعنامه اوضاع سیاسی کنگره چند هفته قبل رفقای سابق ما که هنوز تحت نام حکمتیست فعالیت میکنند، بهانه ای برای نگاهی به چند حکم داده شده کمونیسم بورژوایی ایران است که مداوما تکرار میشود. این یادداشت میکوشد نشان دهد که کل آن قطعنامه در خدمت ارائه تصویری از جمهوری اسلامی است که امروز جز سرنگونی راهی در مقابل خود ندارد. بند اصلی قطعنامه مذکور که در فشرده ترین شکل وارد تحلیل اوضاع سیاسی امروز ایران میشود، میگوید:

"جمهوری اسلامی در چرخه تداوم سیاستِ صدور تروریسم اسلامی و جنگ افروزی و لشکرکشی در منطقه و سیاست امتیاز دادن به سرمایه داران خارجی برای توسعه سرمایه داری ورشکسته و بحران زده ایران، گیر افتاده است. راه اول، یعنی ادامه سیاستِ صدور تروریسم با موانع داخلی و خارجی گسترده روبرو است با اینحال جمهوری اسلامی از این سیاست عقب نخواهد نشست. راه دوم، متضمن پائین کشیدن ستونهای اساسی هویتی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی و لذا تامین امنیت کامل سیاسی و حقوقی سرمایه و دفاع از مشروعیتِ آنست، امری که در چهارچوب جمهوری اسلامی غیر ممکن است. مضاف بر تقابل دو روند اساسی داخلی، فاکتورهای جهانی و منطقه ای که سرمایه در آن بسر می برد، به ضرر جمهوری اسلامی عمل میکنند."

تکرار کنکرت تر این احکام جای دیگری میگوید:

"جمهوری اسلامی بعنوان اصلی ترین و فعال ترین عامل صدور تروریسم اسلامی به منطقه و دیگر نقاط جهان، دخالت جمهوری اسلامی در امور داخلی کشورهای منطقه...، گسترش تسلیحات جاه طلبانه و جنگ افروزی...و" وجود هیئت حاکمه متعارف بورژوائی تثبیت شده و تضمین کننده رشد و توسعه اقتصاد کاپیتالیستی در ایران از درون جمهوری اسلامی درنمی آید و فعلا جزو رویاهای غیر عملی بورژوازی ایران است."

هر دو حکم که جمهوری اسلامی را نماینده اصلی اسلام سیاسی در منطقه میداند و استحاله آن به یک هیئت حاکمه متعارف و باثبات را غیرممکن ارزیابی میکند، مهر تاریخی بیش از دو دهه پیش پشت سر دارند. اولی ورژن جدید ادعاهای اخیر ترامپ و نتانیاهو و شیخ عربستان است که توسط این دوستان کپی شده است. حکم دوم هم مانند اولی، تاریخا از منصور حکمت و در شرایط سیاسی تاریخی معینی صادر شده، که باز توسط همین دوستان مثل آیات قرآن و بدون در نظر گرفتن شرایط متفاوت سیاسی امروز کپی شده است. اما فاکتور "موانع خارجی گسترده "و اینکه "فاکتورهای جهانی و منطقه ای که سرمایه در آن بسر می برد، به ضرر جمهوری اسلامی عمل میکنند"، مولفه های جدید و از اختراعات جدید خود این دوستان اند.

اصلی ترین و فعالترین عامل صدور ترویسیم در منطقه و جهان؟

در مورد حکم اول، بورژوازی غرب و بخش عمده بورژوازی اروپا چنین ادعایی ندارند. مجموعه این قدرتها در طی مذاکرات طولانی با این حاکمیت، به توافقاتی رسیدند که آرزوی غرب برای کنار آمدن با جمهوری اسلامی بود. هدف غرب در این متن جلب رژیم اسلامی به جرگه حاکمیت هایی بود که در پیشبرد سیاست های بورژوازی غرب در منطقه، آنرا همراهی کرده و به عنوان فاکتوری موثر در تضمین امنیت سرمایه در منطقه عمل کند. برای جمهوری اسلامی، این توافق، گشایش مسیری بود تا راه این رژیم برای ورود به جرگه دول مورد قبول غرب و بازار تجارت جهانی را ممکن کند. همین توافقات که به برجام منتهی شد، لایه های مختلف بورژوازی ایران را به حاکمیت اسلامی امیدوارتر کرد. از نظر بورژوازی پرو غرب ایران، از نظر قدرت



های غربی و از نظر خود رژیم حاکم بر ایران هم این اقدام قدم بزرگی برای نزدیکی ایران به غرب محسوب میشود. زمان و انرژی بالایی که غرب برای آن مذاکرات گذاشت و دفاعی که همین امروز، در مقابل تهدیدات ترامپ از آن میکند، درجه بالای اهمیت آنرا نزد غرب نشان میدهد. بازنشسته شدن رضایهلوی به عنوان سخنگوی سابق بورژوازی پروغرب ایران، توسط خود سلطنت طلبان و غرب، یک محصول جانبی همین پروسه سیاسی تحویل گرفتن رژیم اسلامی بود. با این حساب، در صف بورژوازی غرب منهای الیت امروز حاکم بر امریکا، کسی چنین ادعایی در مقابل جمهوری اسلامی ندارد. نه فقط این بلکه خود بورژوازی بزرگ ایران هم که در حاکمیت است، شاهد تغییرات مهمی در جمهوری اسلامی برای تبدیل به نماینده صاحب صلاحیت کل بورژوازی ایران است. بخشی از این تغییرات محصول کوتاه کردن دست فتوا و آخوند، در دخالت در سوخت و ساز سرمایه و از این مسیر تامین امنیت بیشتر برای سرمایه بوده است. شعار مرگ بر امریکا به عنوان یک پایه ایدئولوژیک و از ستون های اصلی و هویتی اسلام سیاسی از فضای سیاسی ایران جارو شده است. مردم ایران سالهاست که از نظر اصلی ترین رهبران اسلام سیاسی در این کشور، به عنوان ملت ایران و نه امت خدا خطاب میشوند.

جمهوری اسلامی در مقابل فشار پائین، جهت ممانعت از آبروریزی در مجامع جهان و برای بستن در "مدافعین حقوق بشری" غربی، برخورد حاکمیت به جامعه هم تغییراتی کرده است. بطور نمونه سنگسار عملا حذف شده و برای پرهیز از قصاص، گروههایی توسط خود حاکمیت برای کسب رضایت شاکی سازمان یافته و از این طریق سعی در محدود کردن قوانین فوق ارتجاعی اسلامی را دارند. از شمار اعدامهای رسمی زندانیان سیاسی نسبت به سابق کاسته شده، رژیم سیاست جدیدی در پیش گرفته و به جای اعدام علنی و رسمی، کاری میکند که بعد از آزادی از زندان به مدت کوتاهی، ظاهرا به دلایل دیگری جان میدهند، که همان اعدام اما دور از چشم دنیای بیرون است. برای پائین آوردن سطح فله ای اعدام به بهانه قاچاق مواد مخدر هم "اصلاحاتی" در پیش گرفته اند. در فضای سیاسی هم افشاگریهایی را تحمل میکند که سالهای قبل جرمشان اعدام بود. نام عقب نشینی در ابعاد فرهنگی و سخت گیری ها نسبت به زنان و جوانان، را هم "اصلاحات" و "اعتدال" نام گذاشته اند و نهایتا اینکه عقب نشینی در وحشیگری علنی را دستمایه دادن تصویری مقبول تر از خود نزد "مجامع بین المللی" و صادرکنندگان سرمایه به کشور کرده اند.

در پیش گرفتن این مسیر به خاطر تغییر در ماهیت جنایتکارانه نظام و محافظان و سران ارتجاعی آن نیست. در مقابل این" نرم" گرفتن ها، در عرصه اقتصادی، زندگی مردم را به تباهی بسیار بیشتری کشانده و امید و شادی و آسودگی را از زندگی میلیون ها انسان کارگر و زحمتکش این جامعه جارو کرده اند.

دستگاههای اطلاعاتی چهارچشمی مواظب اند تا پائین آوردن سطح سرکوب و خشونت و وحشیگری شامل حال کارگر و اتحاد و تحزب کارگری نشود.

در عرصه ترور در خارج کشور هم اگر سالهای قبل تروریست های شان مستقیما از تهران عازم مقصد می شدند و برای قتل این و آن علنا فتوا صادر کرده و پول پرداخت میکردند، امروز برای فشار به مخالفین سیاسی، فکول کراوات زده و مانند هر دولت "معتبر" و ارتجاعی دیگر به اینترپول مراجعه میکنند.

همانطور که اشاره کردم علت این تغییرات سیاسی و ایدئولوژیک و فرهنگی و کوتاه کردن دست اسلام سیاسی در داخل و خارج کشور محصول حتی یک ذره هم تغییر در ماهیت جنایتکارانه حاکمان و سران ریز و درشت این نظام نیست. سران جمهوری اسلامی بعد از نزدیک به چهار

دهه حاکمیت اسلام سیاسی و صدور ترور و تروریسم و پاشیدن تخم ترور در منطقه، و خفه کردن فضای سیاسی و فرهنگی و هنری و حرام کردن یک قدم زدن آزادانه، امروز به فکر ادامه حیات این نظام وحشی در درازمدت افتاده اند؛ دوران" اقتصاد مال خر است" شان مدتهاست پایان یافته و هر دوره ای برنامه های چندساله برای" پیشرفت اقتصادی" در پیش میگیرند. در چنین مسیری متوجه شده اند تا زمانیکه این ظاهر علنا و رسما وحشی را حفظ کنند و مملکت ربط و ضبطی به دور از فتوای آخوند نداشته باشد، سرمایه به مملکت وارد نمیشود، در بازارهای جهانی بروی شان باز نمیشود، مشکلات اقتصادشان پاسخی نمیگیرد و جامعه هم قابل اداره کردن و مدیریت شدن نمیشود. این جبر اقتصادی است که تغییر را به آنها دیکته میکند. همین رژیمی که تا امروزش را با اتکا به ترور و وحشیگری در داخل و خارج مرزهای این کشور جلو آمده است، رژیمی که قدم به قدمش را در این کشور و آن کشور با اتکا به ترور شروع کرده بود، امروز با محکم شدن جای پایش در کشورهای مختلف خاورمیانه، در عراق، در سوریه، در یمن، در لبنان و ...با اعتماد به نفس، خواهان صلح فوری در سوریه و یمن است. نام حفظ وضعیت و بالانس موجود در خاورمیانه را ثبات و امنیت گذاشته و خواهان ثبات در منطقه خاورمیانه و امنیت در منطقه، نه از سر عشق به صلح، که بخشا از سر تثبیت حضور خود در آن کشورها، است. امروز نیاز اقتصادی جمهوری اسلامی نگاه داشتن وضع موجود در خاورمیانه و ممانعت از هر کشمکشی است که وضعیت را بی ثبات و نا امن کند. برای سرمایه های بزرگ جهانی، صرف اینکه داخل این کشور برای سرمایه امن و با ثبات به نظر برسد، کافی نیست، چون هیچ سرمایه بزرگی وارد کشوری نمیشود که تمام اطراف آن سناریوی سیاه و جنگ و ناامنی و ترور است. اینکه خاورمیانه ای که علیرغم اینهمه ذخایر و منابع وسیع زیر زمینی حتی یک کشور موفق در اقتصاد را در خود جای نداده است، ناشی از همین عدم ثبات و امنیت در ابعاد کل منطقه و ترس سرمایه از چنین شرایطی است.

حذف کامل اسلام سیاسی از حاکمیت در ایران و حرکت یسوی ثبات برای تامین امنیت سرمایه هنوز کار دارد؛ اگر در حالیکه تمام تغییراتی که در سالهای اخیر در ایران در جهت کوتاه کردن دستان اسلام سیاسی از حاکمیت رخ داده است، تحت رهبری مستقیم خامنه ای به عنوان ولی فقیه بوده است، حضور ولی فقیه در راس قدرت هنوز بزرگترین یا اساسی ترین مانع در مقابل جارو کردن اسلام سیاسی است. تغییر در قانون اساسی و قیچی کردن زواید اسلامی آن، قدم مهم دیگر است. شمردن موانع این مسئله و چگونگی امکان فایق آمدن بورژوازی ایران بر آنها،ممکن یا غیر ممکن بودن آن، هدف این یادداشت نیست. هدف از پیش کشیدن این بحث، تاکید بر این مسئله است که جمهوری اسلامی در مسیر طی کردن این جهت است. اینکه در دنیای واقعی طی کردن این مسیر با چه موانعی از بالا و پائین طرف است، هم بحث دیگری است. دعوای جناح ها هم برعکس ادعاهای سطحی، نه صرفا از ترس سرنگونی که دست اندازهای سیاسی مسیر همین خانه تکانی در نظام حاکم است. خواننده علاقمند به این موضوع میتواند به مقاله" سناریوی سیاه، سناریوی سفید، بحثی پیرامون روند اوضاع سیاسی در ایران، بخش مربوط به رژیم اسلامی : استحاله؟ "از منصور حکمت مراجعه کند. (http://hekmat.public-archive.net/fa/0810fa.html)

آیا شرایط جهانی و منطقه ای به ضرر جمهوری اسلامی است؟

شواهد بی پایه بودن این ادعا را نشان میدهد؛ در مقایسه با تمام تاریخ این رژیم، جمهوری اسلامی تقریبا در موقعیت منحصر به فردی در منطقه و جهان است. کل بورژوازی غرب منهای دولت ترامپ پشت جھتی که این رژیم در پیش گرفته ایستاده است. اروپا در کنار روسیه در کیس سوریه حضور ایران در مذاکرات سوریه را به عملا به امریکا تحمیل کرد و در کشمکش میان ایران و عربستان از ایران بعنوان عامل ثبات و از عربستان بعنوان عامل تشنج، کشمکش و راه اندختن جنگهای نیابتی نام میبرد. دولت ترامپ که تقریبا هر سیاست اتخاذ شده اش با مانع داخلی روبرو میشود و بخش عمده بورژوازی آن کشور

به بهانه " انقلابی“ ترین ...

را پشت خود ندارد، دیگر دولت قلدر و شماره یک جهان نیست. امریکا امروز تنها یکی از قدرت های قطب های مختلف جهان است. نتیجتا حتی با خصومت صد در صدی هم قادر به کاری نیست که قبلا از دستش برمی آمد.

شکست امریکا و غرب در عراق و سوریه، بطور کلی ورق را به نفع رژیم اسلامی و به ضرر غرب برگردانده است. امروز جمهوری اسلامی در مقایسه با رقبای منطقه ای در خاورمیانه از موقعیت مناسبتری برخوردار است. به همین دلیل در تمام کشورهایی که حضور دارد، برعکس بقیه رقبای، از موضع اعتماد به نفس در سنگر "مدافع امنیت و ثبات" ایستاده است. طرح جنگ نیابتی عربستان از طریق حزب دمکرات کردستان در خاک ایران، شروع نشده شکست خورد و رفت. در مقابل، عربستان سعودی در مقابل حوثی های یمن تا این لحظه تقریبا هیچ پیشروی به جز بی آبرویی در ابعاد جهانی کسب نکرده است. قطر که قبلا در دایره دیگری بود، حالا به جرگه دوستان رژیم اسلامی پیوسته است.

رژیم سوریه که در مسیر نابودی بود امروز از طرف غرب هم مقبول تر از بدیل های دیگر، منجمله بدیل های دست ساز خود، شناخته میشود. حکومت داعش هم که بخش های مهمی از خاک دو کشور متحد ایران را اشغال کرده بود، دارد جمع میشود. ترکیه که در سالهای گذشته تقریبا متحد عربستان سعودی بود، امروز با جمهوری اسلامی و روسیه بیشتر در همکاری است. این فاکتها نشانی از موقعیت پائین تر رژیم اسلامی در مقایسه با جبهه مقابل خود، عربستان، ندارد. نتیجتا شرایط منطقه ای و همچنین جهانی در فضای امروز طوریکه دوستان سابق ما تصویر میکنند، به ضرر این رژیم نیست و دقیقا همین موقعیت دستمایه به سکوت کشاندن جامعه در مقابل سرکوب و تحمیل فقر و بیکاری و شرایط وخیم اقتصادی است. شرایطی که هر کمونیستی باید نه با انکار آن که با شناخت از آن و برای مقابله با آن سیاستی فعال و رادیکال در پیش بگیرد.

علل احکام بالا

اگر تمام واقعیات امروز نشان میده‌د که بالاترین موقعیت صدور تروریسم دولتی و غیر دولتی، سازمانده و حامی سازمان های تروریست اسلامی، گسترش تسلیحات و جنگ افروزی وحمله نظامی به کشورهای دیگر، هنوز در اختیار امریکاست، که خلاق نود درصد سازمانهای تروریستی امروز جهان و منطقه است، و اگر خطر شروع جنگ دیگری ممکن باشد، اساسا توسط دولت امریکا و اسرائیل و سعودی کلید میخورد، آنوقت گذاشتن جمهوری اسلامی بر صندلی محاکمه در محضر پریزیدنت ترامپ و نتانیاهو و شیخ سلمان، آنهم با احکامی چون "صدور تروپسم به همه جهان و منطقه و جنگ افروزی" و... برای چیست؟

پاسخ سراسرت و ساده است؛ اولین محصول آن میتواند بارش رحمت مالی همین قدرت ها برای تکرار احکام شان توسط اپوزیسیون جمهوری اسلامی باشد، ولی قویا جای شک است که چنین امری هدف چنین حکم مورد علاقه خبرگزاری العربیه باشد. مسئله عمیقتر و جدی تر از اینها است. برای درک هدف باید به این فکر کرد که نبض این چپ با چه مولفه هایی میزند، این چپ چه آرزوهایی دارد که به دنبال آن از این کنگره و تجمع تا کنگره بعدی و از این فصل تا فصل آتی سرگردان است؟ خودشان میگویند سرنگونی و انقلاب! اما ببینیم واقعیت چیست کدام انقلاب و چطور؟

صاحبان چنین حکمی از نظر خود تصویری از جمهوری اسلامی بدست میدهند که به تمام جهان تروریسم صادر میکند و مشغول تولید سلاح هایی است که تمام جهان را مورد مخاطره قرار داده است؛ یعنی تصویری که ترامپ و اسرائیل و عربستان سعی در القای آن به جهان دارند، و نتیجتا تصویری که در آن، تمام جهان امروز در مقابل این رژیم ایستاده است، از نظر اینها تمام جهان آماده کمک به سرنگونی آن است. در این تصویر، ظاهرا این رژیم در دنیا منزوی و مورد حمایت هیچ دولت و قدرتی نیست. نتیجتا، با توجه به بحران اقتصادی و درگیری های جناحی و بحران سیاسی- اقتصادی ظاهرا لاعلاج، و با توجه به انزوای بین المللی و منطقه ای، یک تکان

و فقط یک تکان مردم در ایران میتواند مسیر سرنگونی را شروع و انقلاب را در همان پیچ بعدی ممکن کند. انقلابی که این چپ مدافع آن است انقلابی است نه منتج از تقابل طبقه کارگر و بورژوازی، مستقل از قدرت یا ضعف بورژوازی، نه انقلابی برای خلع ید از بورژوازی، که انقلابی است برای سرنگونی رژیم یک رژیم معین یعنی "رژیم ولایت فقیه، تروریست و اسلامی، در بحران"! به همین دلیل تضعیف هر یک از این خصوصیات کل سناریوی انقلاب و انقلابیگری این چپ را زیر سوال میبرد.

حکم سرنگونی با اتکا به بحران اقتصادی!

احکام بعدی کم و بیش از همین جنس یا با همین هدف اند. میگویند چون بحران اقتصادی جمهوری اسلامی راه حل ندارد. نتیجتا سرنگونی در پیش و در پیچ بعدی است! در اینکه جمهوری اسلامی در بحران شدید اقتصادی است و اوضاع هم بدتر و بدتر میشود و شده است، تردیدی نیست. در اینکه جمهوری اسلامی شکننده است هم تردیدی نیست، چون نه فقط مقاومت جامعه در مقابل استبداد سیاسی بلکه صرف تناقض آن با فرهنگ این جامعه موجب میشود تا کنار زدن حجاب اجباری هر زنی و نشان دادن موهایش شکننده بودن این نظام را برملا کند. هر مشروب خوری با سلفی گرفتن با یک قوطی خالی آجو هم میتواند حکم سرنگونی اش را به همین آسانی بدهد. اما هر آدم فهیمی هم میداند که علیرغم بحران اقتصادی و بیجوابی اقتصادی، علیرغم این شکنندگی سیاسی و علیرغم کشمکشهای درونی خود، تا امروز چهار دهه را پشت سرگذاشته و بحران های متعدد سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را مدیریت کرده و جان سالم به در برده است. علت ساده است؛ اگر صرف بحران اقتصادی و بیکاری و فقر شدید باعث انقلاب میشد، یونان را می بایست سیل انقلاب از سالها پیش می برد. یا دنیای امروز گیر کرده در بحران را می بایست یک انقلاب جهانی دگرگون میکرد، اما می بینیم که نشده است. درست است که ایران تاریخا انقلاب زاست و سرنگونی حاکمان را بارها در خاطره تاریخی خود دارد، اما آخر روز، در صحنه سیاسی باید جنبش و نیرویی قد علم کند که قادر به جارو کردن کل این سیستم است. بدون این آمادگی، بدون وجود یک جنبش قوی کمونیستی و کارگری و ابراز وجود قدرتمند این جنبش و احزابش بحران های سیاسی و اقتصادی، هر اندازه عمیق هم به خودی خود انقلاب زا نیستند. علاوه بر این دنیای امروز با دنیای دوران دو قطبی قبل از فروپاشی بلوک شرق متفاوت است؛ پیچیده تر شدن اوضاع منجمله سناریوی سیاه در کشورهای منطقه و اوضاعی که دیگران در آن زندگی جهمی تر از ایرانیان دارند، سوالات جدی را در ذهن هر کسی بوجود می آورد و قاعدتا یک جریان چپ و کمونیستی باید از امروز جوابهای خود به مخاطرات انقلاب آتی در ایران را داشته باشد. بخشی از پرت و پلاگویی های این سنت چپ بورژوایی در این بعد وسیع، بخشا محصول شرایط پیچیده تر شده جهان امروز و بیجوابی آنها به همین شرایط است.

داستان آشنای غیرمتعارف و بی ثبات!

حکم خیلی ثابت تر و قدیمی تر این چپ غیرممکن نشان دادن تغییر و تحول در درون خود جمهوری اسلامی برای اثبات حتمی و جبری شدن امر سرنگونی است. مدعی میشوند که این رژیم راهی برای تبدیل شدن به یک رژیم متعارف و باثبات بورژوایی ندارد. گیرم که این رژیم بی ثبات و غیرمتعارف است. آیا از قدرت های منطقه ای "متعارف "ترکیه و پاکستان و عربستان و دیگر همسایگان خود بی ثبات تر است؟ چرا سرنگونی دم در آنها خوابیده ولی هر فصلی از این بی ثباتی همراه مژده سرنگونی برای این یکی است و برای دیگران نیست؟ بعلاوه این مژده چه نتیجه ای به دست کارگر کمونیست در سازماندهی اش برای انقلاب کارگری میدهد جز اینکه خاطر جمش کند که بالاخره این رژیم در دل این بی ثباتی یک روزی خودش می افتد و چون هنر هم فقط نزد ایرانیان است و بس، پس انقلاب کارگری در یکی از این مراحل بی ثباتی از احتمالات اصلی است؟ جبری نشان دادن سرنگونی جمهوری اسلامی توجیه بی سیاستی حاکم در کل این چپ است.

ثانیا چرا جمهوری اسلامی قابل تغییر نیست؟ چرا استحاله یکی از آن ممکن های واقعی نیست که بعضا خود همین رژیم بخشی از مسیرش را طی کرده است؟ همه می بینند که بخشی بورژوازی

بین المللی در آغوشش گرفته است. خودش هم تحت رهبری همین ولی فقیه دست آخوند را از دخالت در امور سرمایه و امر ناامن کردن محیط تا اندازه زیادی کوتاه کرده است. از شعار ایدئولوژیک و هویتی مرگ بر امریکا هم که یک شبه دست شسته و از این زاویه یک گام ایدئولوژیک عقب نشسته است. نماینده بورژوازی بزرگ ایران شده و نمایندگان تمام لایه های بورژوازی ایران را زیر چتر خود جای داده است..به جای تروریسم رسمی و علنی دیروزش، امروز برای عقب راندن اپوزیسیونش به اینترنت پول و پلیس بین الملل مراجعه میکند. در منطقه بحران زده و شکاف میان قدرتهای جهانی امکان دخالت امثال جمهوری اسلامی را فراهم کرده است.

در اینکه جمهوری اسلامی حکومتی ارتجاعی، بورژوایی با تاریخی سیاه و خونین در به قدرت رسیدن، رژیمی تا دندان مسلح و یکی از عوامل نا امنی در منطقه است، تردیدی نیست. اما این حکم که اینها از هر تغییری در خود، برای تضمین ادامه حیات خود اند، پوچ است. چرا در یک پروسه قادر نیست تا از قدرت ولی فقیه به نفع بازتر کردن دست بازار آزاد بکاهد؟ چرا میتواند شعار هویتی مرگ بر امریکا را کنار بگذارد اما قادر به تخفیف سخت گیری های فرهنگی بر زنان نیست؟ چرا قادر نیست شیعه گری اش را به یک اسلام گرای بی ضرر به نفع ایجاد حاکمیتی فراگیرتر و مستحکم تر خود کنار بگذارد؟ یعنی اینها اندازه مسعود بارزانی هم عقل طبقاتی ندارند که میگفت در صورت کسب استقلال کردستان پرچم و سرود ملی اش را تغییر و یک دولت غیرقومی فراگیر را در نقشه دارد.

چرا اگر جمهوری اسلامی با کمبود شخصیت با اتوریته در جنبش خود روبرو شود، نمی تواند از سرمایه نیروهای نظامی اش، که در سالهای اخیر قهرمانان پیروزی های جمهوری اسلامی در کشمکش ها و جنگ های منطقه ای بوده اند، خرج کند تا موانع سیاسی و فرهنگی و قانونی را یکشبه کنار بگذارند؟ بخصوص که امروز که قاسم سلیمانی و آقای ظریف از شخصیتهای محبوب بورژوازی و ناسیونالیستهای دو آشته ایرانی اند.

اینها تجربه تبدیل چین به یک قدرت اقتصادی و تغییرات لازم زیر رهبری حزب کمونیست آن کشور را دارند، فروپاشی شوروی را هم شاهد بوده اند. چرا به این فکر نکنند که مسیر چین را برای استحاله خود در پیش بگیرند و به جای محکومیت به نابودی زیر تناقضات متعدد، دوره ای از قدر قدرتی سیاسی اقتصادی را تجربه کنند؟

حقیقت این است که این راهها و مسیرها همه گزینه های ممکن و مطرح اند. با اینهمه، سوال مطرح برای هر ناظر متفکر بیرونی این است که اینهمه اصرار در نامتعارف و بی ثبات بودن جمهوری اسلامی برای چیست؟ چه چیزی و چه فاکتورهایی در یک رژیم متعارف و باثبات سرمایه داری موجود است که این چپ را اینهمه نگران وقوع خود میکند تا جاییکه میگویند "نمیگذاریم این رژیم را متعارف کنبد"! مسئله متعارف بودن یا نبودن ، با ثبات یا بی ثبات بودن جمهوری اسلامی نیست. مسئله اصلی استنتاج سیاسی از این حکم است.

یک رژیم متعارف بورژوایی، در پایه ای ترین کارکرد خود، امکان سوخت و ساز سرمایه را تامین میکند. پدیده ای است که بورژوازی بین المللی یا یکی از قطب های آن به اضافه بورژوازی ایران آنرا رژیم مورد قبول خود تصویر میکنند، حاکمیتی که منافع کلیت بورژوازی را در محل تامین میکند. از نظر این چپ، چنین حکومتی غیرقابل سرنگونی است و سازماندهی انقلاب کارگری علیه آن غیرممکن است. چرا؟ چون همه لایه های بورژوازی را همراه خود دارد. در دوران شاه، از نظر چپ غیرکارگری آن دوره، رژیم شاه سگ زنجیری، وابسته و نماینده بورژوازی کمپرادور بود. چنین احکام و ارزیابی از شاه و رژیم سلطنت، از نظر این چپ، امکانی بود تا بورژوازی"ملی "و "خودی" و "لایه های انقلابی "خرده بورژوازی، بعنوان نیروهای خلقی در کمک به مبارزه چپ و کارگر، به یاری طلبیده شوند. از نظر بخشی از این چپ هم رژیم سلطنت را بعنوان نماینده تمام کمال بورژوایی، که بورژوازی غیروابسته و ملی "خودمان "هم به آن رضایت داده بود، نمی شد با ترور و سیانور زیر دندان سرنگون کرد. نتیجتا کافی بود توسط موتور کوچک که نیروی فدایی بود، تکانی به اوضاع داده شود تا موتور بزرگ انقلاب که از نظر فدایی، توده ها یعنی همه اقشار

کمونیست ۲۲۴

و طبقات، منهای بورژوازی کمپرادور و سگ های زنجیری را در بر میگرفت، به حرکت در آیند. بخش دیگر چپ با همین ترها و با قائل شدن به "بورژوازی ملی" بعنوان بخشی از نیروی خلق و متحد طبقه کارگر قرار بود انقلاب علیه رژیم وابسته و سرسپرده امریکا، را به پیروزی برساند .

داستان غیرمتعارف بودن و بی ثبات بودن جمهوری اسلامی برای چپ غیرکارگری امروز هم قرار است همان نقش داستان" شاه سگ زنجیری "را ایفا کند تا این چپ به خود دل خوشی دهد که این نه فقط چپ که بقیه هم، منجمله بخش هایی از بورژوازی هم خواهان سرنگونی اند و نتیجتا امر سرنگونی آسان تر و بی دردسترتر ممکن است.

برای این چپ، بزرگترین خطر، شنیدن اخباری در مورد متعارف یا باثبات شدن این رژیم و با دیدن نشانه هایی از وقوع آن است. در چنین صورتی، اینها از نظر خودشان، کار طاقت فرسا و طولانی و تقریبا غیرممکنی در پیش دارند، که خود را برای آن صحنه تلخ آماده نکرده بوده اند. نیرویی که عادت دارد هر از گاهی افق سرنگونی را به رفقایش مژده دهد، معلوم نیست در مقابل چنین خبر تلخی و برای جلوگیری از ویرانی روحیه خود و "تشکیلات" چه نسخه ای بپیچد.

در متن این تحلیل البته یک امید به سهل تر بودن سازماندهی یک سرنگونی و یک انقلاب هم نهفته است. از نظر این سنت، جامعه هر اندازه فقزرده تر، مستبد تر، باشد سازماندهی تغییرات بنیادی با اتکا به توده های فقزرده و مستاصل ممکن تر است، چون اگر اوضاع متعارف و باثبات و "نرمال "باشد، از نظر آن چپ، کارگر و انسان زحمتکش چرا باید علیه آن وضع "نرمال" انقلاب کند؟

صرفنظر از اوضاع متشنج جهان امروز و بویژه منطقه ای که جمهوری اسلامی در آن زندگی میکند، که انگار اشکال نامتعارف سیاست و دولت داری و تحزب و جنگ و...هم نوعی ثبات و شکل متعارف پیدا کرده اند، جمهوری اسلامی برای تبدیل شدن به یک رژیم متعارف و باثبات، در صورتیکه کماکان سرکار بماند، ناچار است به ضروریات اقتصادی پاسخ های سیاسی دهد. معضلات اقتصادی جمهوری اسلامی به جوابهای سیاسی نیاز دارد. اما از زاویه کارگر کمونیست، این رژیم چه در شکل یک رژیم متعارف و باثبات و چه در شکل تا به امروزش، باید برود. برای این کار سیاست، سازمان و تشکیلات و تحزب کمونیستی لازم است. بدون این کار، اگر این رژیم روزی چند بار سرنگون شود، در غیبت تحزب قوی کارگری مطلقا هیچ به طبقه کارگر نمیرسد.

کمونیست روشن بینی که سرگردان تحلیل و مباحث متعارف و غیرمتعارف و بحران زده و نزده و... نیست، خطاب به طبقه اش و به کارگر کمونیست میگوید که باید سازمان یافت، باید حزب داشت، باید در مقابل کل این سیستم مسیر پیشروی را هموار کرد. باید... ولی چنین خواستی از چپی که سرتاپای تحلیل هایش دل خوشی دادن به صفوف خود و سر در لاک خود کردن و مژده دادن که در پیچ بعدی سرنگونی و انقلاب به استقبال مان می آید، امرش هر چیزی باشد، انقلاب کارگری نیست.

جا دارد در کنار اینهمه مژده به سرنگونی در پیچ بعدی توسط سنت کمونیسم بورژوایی و بی سیاستی مطلق این سنت، کمونیست و رهبر کمونیست طبقه کارگر را فراخوان داد تا حول سیاست ها و افق و استراتژی حزب حکمیتست - خطر رسمی برای انقلاب کارگری متحد شده و آنرا از آن خود کنند. جمهوری اسلامی با یا بی بحران، با ثبات و متعارف یا بی ثبات و غیرمتعارف، شایسته نیست بیش از این عمر کند و فرصت ادامه حیات بیش از را داشته باشد. شایسته نیست طبقه کارگر تا ابد شاهد ویرانی های بیشتری در زندگی و حیات خود باشد. این طبقه قدرتمند میتواند و باید این جانیان را جارو کند. این طبقه شایسته آزادی از استثمار ، استبداد و دستیابی به رفاه و آزادی و سعادت است. لازمه این کار تعجیل در سازمان یافتن در صفوف حزبی است که برای این کار ساخته و پرداخته شده است.

۱۱ دسامبر ۲۰۱۷

جنبش کارگری در ایران: ضعف ها و قوت ها

مصاحبه سایت گزارشگران با خالد حاج محمدی

۸ دسامبر ۲۰۱۷

گزارشگران: همچنانکه اشاره کردیم انگیزه این گفتگوها، دستگیری محمود صالحی است. به این مناسبت ما به بررسی جنبش کارگری میپردازیم. اما و خوشبختانه در این فاصله محمود صالحی آزاد شد. خواستم ابتدا در مورد آزادی محمود صالحی و تلاشهایی که در این مورد شد، نظرثان را ببرسم.

خالد حاج محمدی: راستش آزادی محمود صالحی مدیون تلاشهای زیادی است که برای آزادی او به عمل آمد. در جریان هسئید که در این فاصله هم در داخل ایران و هم در خارج کشو تلاش نسبتا فراوانی در اعتراض به دستگیری او و آنهم در شرایطی که همه میدانستند وضع جسمی محمود صالحی بدلیل دوره های طولانی و مکرر زندانی شدن از جانب جمهوری اسلامی، بسیار بد و باید مرتب تحت نظر میبود و تحمل زندان را نمیکرد، صورت گرفت. جمهوری اسلامی هم وارد بازی شده بود و باید آنرا به نحوی تمام میکرد که عقب نشینی اش را لاپوشانی کند، بخصوص که میدانستند اگر بلایی سر محمود صالحی بیاید دنیا به سخن می آید و نهایتا با فروش یکسال زندانش او را آزاد کرد.

اینجا لازم میدانم آزادی محمود صالحی را به نجیبه صالح زاده که بی دریغ برای آزادی او کوشید، به فرزندانش و همه دوستان و بستگان وی، کمیته دفاع از محمود صالحی و به شما و همه خوانندگان این سطور و همه جریانات و کسانی که برای آزدیش تلاش کردند تبریک و خسته نباشید بگویم.

در این مدت جمهوری اسلامی تحت فشار بود، کم نبودند اتحادیه های کارگری بزرگی که از اروپا تا آمریکا و استرالیا به دستگیری او و بقیه فعالین کارگری و زندانیان سیاسی اعتراض کردند و با نامه های اعتراضی خود به مقامات جمهوری اسلامی، آنها را مسئول جان محمود صالحی و هر مشکلی دانستند که ممکن بود برایش پیش بیاید. ما قبلا شاهد بودیم که چگونه جان شاهرخ زمانی را گرفتند و چگونه باعث مرگ محمد جراحی، بدلیل زندانی کردن طولانی و عدم رسیدگی پزشکی و مداوای او، شدند. این اتفاق میتوانست برای محمود صالحی هم بیفتد که خوشبختانه سیل حمایتها از او و اعتراضات به جمهوری اسلامی، این امکان را از آنها گرفت. میخواستند با غل و زنجیر کردن محمود و با از بین بردنش، به هر کارگر معترض و به هر رهبر و فعال کارگری و کمونیست و آذابخواه درس عبرتی بدهند. خوشبختانه شکست خوردند. آزادی او برای ما موفقیتی بود و همزمان یک شکست برای جمهوری اسلامی. آنها زندان او را به سه میلیون فروختند و با این معامله سعی کردن امکانی برای عقب نشینی آبرومندانه خود فراهم کنند و پیروزی ما را نیز ناچیز جلوه بدهند. اما این پیروزی ارزشمند است. باید تلاش کرد بقیه فعالین سیاسی از رضا شهبای تا دهها انسان شرافتمند دیگری که به جرم دفاع از خود و همکاران و هم طبقه ای های خود در زندان هستند نیز آزاد شوند. بهر حال و چنانچه اشاره کردم آزای محمود صالحی یک موفقیت بود برای همه کسانی که برای آزادی او تلاش کردند و این موفقیت را به همگی و خصوصا به محمود صالحی و نجیبه صالح زاده و فرزندانشان صمیمانه تبریک میگویم.

گزارشگران: طی سالیهای اخیر شاهد افزایش تصاعدی اعتراضات کارگری هستیم. شمارش آنها دیگر ممکن نیست. هر روزه بخشی از این وقایع در محیط های تولیدی و خدماتی انعکاس خبری مییابند و اینها تنها قسمتی از این اخبار هستند. ارزیابی شما از موقعیت جنبش کارگری در کشورمان چیست؟

خالد حاج محمدی: ارزیابی از جنبش کارگری بحث همه جانبه و وسیعی است و من تنها به نکاتی در این زمینه بسنده میکنم. تا جایی که به



مسئله مورد اشاره شما یعنی رشد تصاعدی اعتراضات کارگری برگردد، فکر میکنم این یک مشاهد واقعی است و اما این کل مسئله نیست و تنها یک وجه یا یک عرصه از مسئله جنبش کارگری را نشان میدهد که به آن برمیگردم. اما اولین سوالی که برای کسی مثل من پیش میاید این است که منظور از جنبش کارگری چیست. و ارزیابی از جنبش کارگری شامل کدام جنبش و چه مسائلی است. اینرا از این رو میگویم که فکر میکنم تصور رایج در چپ ایران و متاسفانه در میان بخش وسیعی از کارگران هم از جنبش کارگری، تنها مبارزه اقتصادی طبقه کارگر است. و وقتی از افت و خیز جنبش کارگری صحبت میشود و یا از مبارزات کارگری صحبت میشود یا از جنبش کارگری سخن به میان می آید، تنها مبارزه طبقه کارگر برای بهبود معیشت او و تنها مقابله او در مقابل تعرضاتی که در این عرصه و تنها این عرصه به این طبقه میشود مورد نظر است. من فکر میکنم این تصور درستی نیست. اجازه بدهید بدلیل سنگینی این تصور و لطماتی که به طبقه کارگر و مبارز این طبقه میزند، این بحث را مقداری باز کنم.

در این تصویر طبقه کارگر یک طبقه اجتماعی که در قبال کل جامعه و در همه مسائلی که به جامعه مربوط است، مسئول است و آنها را به خود مربوط میداند یا باید مربوط بداند و در قبال آنها راه حل خود را دارد، نگاه نمیشود. در این تصویر طبقه کارگر یک صنف است و نه یک طبقه اجتماعی، یک صنف است مثل بقیه اصناف. رابطه این طبقه با دولت و بورژوازی ایران نیز رابطه ای در محدوده معامله و تلاش برای فروش کمی بهتر نیروی کارش است. در این تصویر حاکمیت بورژوازی فرض است و قرار نیست کارگر برای سرنگونی سیادت آن کاری کند. احتیاجی به احزاب کارگری و کمونیستی خود ندارد و امر انقلاب مستقیم کارگری و برای اتمام بردگی مزدی به کارگر مربوط نیست و بخشی از جنبش کارگری محسوب نمیشود. این میدان ممنوعه کارگر است و کارگر باید دنبال لقمه نانی و بر سر افزایش آن نسل اندر نسل تلاش کند. بحث من عدم اهمیت مبارزه اقتصادی نیست، اعتراض طبقه کارگر به شرایط زندگی و تلاش برای بهبود و رفاه بخشی همیشگی از مبارزه و فعل و انفعال دائمی و همیشه در جریان این طبقه است و اما این تنها یک عرصه است.

به باور من تلاش برای تبدیل این تصویر به تصویر عمومی طبقه کارگر را، خود جمهوری اسلامی و راستش فراتر از ایران و جمهوری اسلامی، همه دولتهای بورژوایی دنیا میکنند و برای آن نیرو اختصاص میدهند، پول خرج میکنند و انرژی صرف میکنند. امروز در کل جهان مستقل از هر ارزیابی ای که از جنبش کارگری در تک تک کشورهای آن داشته باشیم، یک تلاش سراسری و همه جانبه در جریان است که رابطه طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اجتماعی با جامعه و با حاکمیت و با طبقه بورژوا، در بهترین حالت به رابطه ای بر سر چگونگی و شرایط فروش نیروی کار، معامله سالی یکبار برای تعیین دستمزد یا میزان حداقل دستمزد، تبدیل شود. در این تصویر طبقه کارگر نیز یکی از اصناف است. در این تفکر علاوه بر اینکه من و شمای کمونیست بخشی از جنبش کارگری نیستیم، بعلاوه مسائل اصلی سیاسی که دنیا حول آن قطبی میشود، به طبقه کارگر مربوط نیست و عرصه ابراز نظر و دخالت و ابراز وجود فعال کارگری، حتی فعالین کمونیست این طبقه نیست.

اینکه قدرت در جهان و از جمله در ایران در میدان سیاست و جدالهای اصلی سیاسی تعین تکلیف میشود، الفبای مبارزه طبقاتی است. اما در این تصویر سیاست و دخالتگری سیاسی در همه ابعاد اجتماعی و سیاسی از دستور کارگر خارج میشود. این میدان را غالبا به طبقات حاکم و روشنفکران بورژوا میسپارند. عملا طبقه کارگر را از این میدان که در جهان میدان ابراز وجود احزاب و سنتهای سیاسی و طبقات اصلی جامعه و

جنگ و جدال آنها با هم است، خارج میکنند یا تلاش میکنند خارج کنند. ظاهرا کارگر باید به مسائل صنفی خود بپردازد و دخالت در سیاست امر او نیست و روزنامه نگار و خبرنگار و بورژوا و دگر اندیش و خلاصه هر بچه پولدار صاحب مدرکی در جهانی که ما شاهد تحولات سرنوشت سازی در آن هستیم و در همه این تحولات سرنوشت جوامع بشری دستخوش تغییرات بنیادی میشوند، صاحب نظر و صاحب موضع است و حق دخالت و اظهار نظر دارد، اما طبقه ای که طرف اصلی این جدال است و غالبا نتایج جنگها و جدال بالایی ها بیش از هر کسی سرنوشت این طبقه و آینده و زندگی او را رقم میزند، در این تصویر و دخالت در آن حاشیه ای است. امروز و در همین دوره کمتر از ده سالی که گذشت، در لیبی طبقه کارگر آواره و در بدر و خانه بدوش شدند و بخشی از آنها امروز و درسایه "دخالت بشر دوستانه" ناتو، در بازار برده فروشی معامله میشوند. در سوریه بخشی از این طبقه از سر ترس و برای حفظ امنیت جانی خود، یا از سر فقر و با تقسیمات قومی و مذهبی و راه انداختن جنگهای صلیبی، به سرباز سیاه ترین جریانات تاریخ تبدیل شدند و بقیه آواره و خانه بدوش و یا زیر آوار خانه های خود جان باختند. در عراق شرایطی را فراهم کرده اند که بخشی از همسروشتان ما باز هم از فقر، از سر دامن زدن تعصبات کور قومی و مذهبی، از سر ترس و ...، سرباز حشدالشعبی و انواع دارودسته های مسلح و ضد کارگر شدند. در عراق و کل خوامینه به هر بخشی از این طبقه مهر یک قوم و مذهب را زده اند. اما ظاهرا این وظیفه طبقه کارگر و جنبش کارگری نیست که در این مسائل دخالتی کند، لازم نیست به اینها بپردازد و لازم نیست با کارگران سوریه ای، عراقی، لیبیایی و.. اعلام همسروشتی کند. لازم نیست علیه نسل کشی در این جوامع با دخالت دول بزرگ امپریالیستی و دولتهای مرتجع منطقه که یکی از آنها ایران است، چیزی بگوید. ظاهرا این میدان او نیست و اینها به فعال کارگری و رهبر کارگری و طبقه او مربوط نیست. ظاهرا کارگر باید تنها برای نان شب خود و در عرصه معینی که مبارزه اقتصادی است، حضور پیدا کند.

امروز در خود ایران عده ای با نگاه به تخصصات این دوره دولت ترامپ و عربستان و... با ایران، راه افتاده اند و تلاش میکنند ادای ارتش آزاد سوریه را در بیاورند و کارگران و مردم در این مملکت را به نام شیعه و سنی، فارس و کرد، بلوچ و عرب و.... و با اشاعه تعصبات عقب مانده دوران بربریت، به جنگهای خونین قومی و مذهبی بکشانند. در گذشته نیز در ایران هم در دوره بوش و هم در دوره های دیگری از این تلاشها شده است و اما جایی نمیبینید جمعی کارگر، نهادی کارگری، انجمن و سندیکا و اتحادیه و کارخانه و مرکزی کارگری، بانگ برآورد و چیزی بگوید. ظاهرا اینها و دهها مسئله دیگر به کارگر مربوط نیست و سکوت فعالین کارگری و جنبش کارگری در این مورد مشروع است. در این تصویر دفاع از حقوق برابر زن، دفاع از کودکان، اعدام و آزادهای سیاسی و...، همگی از دستور جنبش کارگری خارج میشود یا تلاش میشود خارج شود. به سر کارگر قسم خورده میشود و اما کارگر را از دخالت در این میدانها برحذر میدارند.

در این تلاش که گفتم ذهنیت غالب بر فعالین کارگری و احزاب و جریانات سیاسی چپ است، جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران بیش از همه نقش دارند و سهیم اند. بخش مهمی از کار خانه کارگر و اعوان و انصارشان به عنوان یک ارگان ضد کارگری جا انداختن این تصویر است. تصویری که در آن "مبارزه ما صنفی است" و تقدیس این صنفی بودن و صنفی ماندن، علامت کارگری بودن و "درک موقعیت کارگر" است. کارگر در این تصویر عده ای مظلوم و قابل دلسوزاندن، بی دست و پا، با دست های پینه بسته تصور میشود که در دنیای سیاست و اجتماع یک عده خواص باید وکالتشان را بکنند و حواس شان به آنها باشد. یکی به نام چپ و کارگر به او ترحم میکند و دیگری به نام مستضعف از او اسم میبرد و اما در هر دو، تلاش این است که کارگر از سیاست دور شود.

حتی زمانی که بحث تشکل کارگری است، از سندیکا و اتحادیه فراتر نمیروند. سندیکا و اتحادیه و هر تشکل کارگری و هر سرپناهی که کارگر را دور هم جمع کند و نانی به سفره کارگر اضافه کند، ارزشمند است و باید ساخت. اما و همچنانکه گفتم امر سرنگونی نظام سیاسی حاکم از دستور

طبقه محکوم و استثمار شوند خارج میشود و نتیجتا تحزب کارگر مطلقا در این تصویر غایب است. و نه تنها این بلکه این غیر سیاسی کردن طبقه کارگر و جنبش کارگری بعنوان نشانه نزدیکی بیشتر به کارگر و واقع بینی و خیلی کارگری بودن تقدیس میشود. "کارگر نباید سیاسی شود و باید به معیشت خود بپردازد"، عملا وجود و ماندگاری جامعه سرمایه داری و استثمار و بردگی مزدی در آن، اینکه کارگر نسل اندرنسل باید تلاش کند تا بهبودی به عنوان برده ای که بردگی او فرض است ایجاد کند، فرض گرفته میشود.

حال به رشد تصاعدی اعتراضات کارگری و ارزیابی از آن بپردازیم. همچنانکه گفتم در این تردیدی نیست که امروز آمار اعتراضات کارگری و تعداد آنها بسیار بیشتر از گذشته است. روزی نیست ما شاهد اعتراض جمعی از کارگران در محل کار، مقابل مرکزی دولتی، مقابل مجلس و اداره کار و... نباشیم. اما من فکر میکنم رشد تصاعدی اعتراضات کارگری دلیلی بر موقعیت خوب طبقه کارگر یا به اعتباری حرکت رو به جلو و رو به رشد جنبش کارگری نیست. اجازه بدهید مقداری این را باز کنم.

فکر میکنم تصویر بخش وسیعی از نیروهای سیاسی و حتی جریاناتی که خود را مدافع این طبقه میدانند، و با اتکا به افزایش آمار اعتراضات کارگری فکر میکنند توازن به نفع طبقه کارگر عوض شده است یا دارد عوض میشود، تصویر واقعی نیست. این نگاه راستش به مقدار زیادی دلبخواهی و تلاشی است برای اینکه آرزوی خود را جای واقعیت گذاشت و به آن دل خوش کرد. رشد تصاعدی اعتراض کارگری آنهم در محدوده مبارزه اقتصادی، مطلقا دلیلی بر بهبود توازن قوای جنبش کارگری با جمهوری اسلامی و کلا طبقه حاکمه نیست. تعمق زیادی نمیخواهد، نگاهی به زندگی طبقه کارگر در این دوره و مقایسه ای ساده با یک یا دو دهه گذشته نشان میدهد که طبقه کارگر امروز از نظر معیشتی و سطح زندگی و رفاه، میزان اشتغال و...، به مراتب از بیست سال قبل و حتی از ده سال قبل وضع بدتری دارد. نمیتوان تصور کرد جنبش کارگری در یک حالت مناسب است و هر روز اعتراض میکند(که البته هر روز اعتراض میکند)، رو به رشد است و ... اما این طبقه به مراتب از گذشته فقیر تر، بی امکانات تر و محرومتر است.

همچنانکه گفتم رشد تصاعدی مبارزات کارگری دلیلی بر پیشروی این طبقه و این جنبش نیست. کارگر برای دفاع از زندگی خود راهی جز اعتراض ندارد. مبارزه روزمره این طبقه برای بهبود یا مبارزه اقتصادی این طبقه امری دائمی است و سنگر دفاعی طبقه کارگر در مقابل تعرض بورژوازی و دولت آن است. آنچه واقعیت امروز طبقه کارگر است حتی در عرصه اقتصادی که مورد بحث است، بیان تعرض همه جانبه از جانب بورژوازی ایران و نماینده اش جمهوری اسلامی در همه عرصه های مختلف و از جمله به معیشت طبقه کارگر است. عکس العمل این طبقه و آنهم به صورت بسیار پراکنده و اما به فراوانی، انعکاس دفاع از خود این طبقه در مقابل حمله بورژوازی است. جالب است حتی آنهایی که میگویند جنبش کارگری پیشروی کرده است و طبقه کارگر خیلی جلو آمده است و هر روز اعتراض میکند، همزمان انگشت بر وضع وخیم اقتصادی کارگران در ایران میگذارند. امروز علاوه بر اینکه شاید بیش از ۹۰ درصد کارگران شاغل در ایران حتی در مراکز اصلی صنعتی با قرار دادهای موقت و سفید امضا کار میکنند، امنیت شغلی وجود خارجی ندارد و بیکاری به یک هیولای جدی تبدیل شده است که شاغلین این طبقه از ترس آن، نه تنها دست به کلاه خود گرفته که کاهش دستمزد و مزد چند ماه یک بار و معوقه را تحمل میکنند، به شرطی که بیکار نشود. کارفرما بدون هیچ مانعی کارگر را اخراج میکند. با شکایت هر کارفرمایی فعال کارگری و کارگر معترض دستگیر و زندانی میشود و باید او ثابت کند بیگناه است نه برعکس. بخشی از طبقه کارگر و خصوصا نسل جوان آن، زنان و دختران طبقه ما، حتی در میان تحصیل کردگان و دانشگاهیان، برای تامین نان شب خود و فرزندان و خانواده خود رسما تن فروشی میکنند. کار کودکان و پدیده کودک خیابانی از طبقه کارگر و اقشار محروم، امروز دیگر یک معضل جدی اجتماعی است.

تصور کنید ۹۰ درصد مبارزه و اعتراض کارگری که هر روز در جریان است، برای

جنبش کارگری در ...

گرفتن مزد ناچیزی است که پرداخت نشده است. بخشی از اعتراضات علیه اخراج است، بخشی علیه قرارداد سفید امضا است و این موقعیت طبقه کارگر و توازن قوای بشدت نابرابری را نشان میدهد. این پروسه و تعرض به طبقه کارگر و تلاش برای کاهش سهم او از ثروتی که بدست این طبقه تولید شده است کماکان ادامه دارد. با اوضاعی که اکنون می بینیم و با برنامه ای که دولت جناب روحانی و کل دستگاه حاکم و طبقه سرمایه دارد دارند، قرار است باز هم نیروی کار ارزانتر و سرکوب و خفقان در آن بیشتر شود تا سرمایه داران خارجی هم توجه شان به ایران جلب شود و جنس ایرانی و تولید ایرانی در بازار توان رقابت با مثلا تولید ارزان چین را داشته باشد.

لذا موقعیت کنونی طبقه کارگر بشدت نامساعد است. طبقه کارگر امروز ایران از هر دوره ای در ۵ دهه گذشته فقیر تر است. نمیتوان جنبش کارگری را از موقعیت این طبقه جدا کرد. اگر طبقه کارگر موقعیت نامناسبی دارد و اگر فقر و محرومیت و اخراج و بیکاری و مزد پرداخت نشده به این طبقه تحمیل شده است، اگر طبقه کارگر در مقابل مهمترین مسائل این جامعه، در دفاع از حق زن، علیه اعدام، علیه نژادپرستی و در صف اول اعتراض نیست، دیگر نمیتوان بدلیل افزایش تعداد اعتراض بحث از پیشروی جنبش کارگری کرد. افزایش تعداد اعتراض ناشی از تعرضی همه جانبه به معیشت و هستی و نیسی این طبقه است و این متاسفانه بیان کننده موقعیت نابسامان جنبش کارگری است و نه بر عکس.

به نظر من تصویری که فکر میکند رشد تصاعدی اعتراض کارگری الزاما نشانه پیشروی این جنبش است، توجه ندارد که بورژوازی و دولتش کارگر را در موقعیت بسیار برده واری گذشته اند و کارگر تنها ابزارش اعتراض به توحش و سنگر دفاع از خود است. این تصور و برداشت نه تنها واقعی نیست که بیگانگی عمیق با زندگی کارگر را نشان میدهد. رشد کمی اعتراضات علیه تعرض وحشیانه بورژوازی، نشانه رشد و پیشروی جنبش کارگری نیست.

شما به بحثهای قانون کار که چندین سال است راه افتاده است و تعدیلات آن نگاه کنید، همگی بخشی از این تعرض است. به برداشتن سوبسیدهای دولتی بر کالاهای اساسی، به اقتصاد مقاومتی و اهمیت خرید جنس ایرانی، به کاهش هزینه تولید برای افزایش توان رقابت تولیدات ایران و به بحثهایی که از همین امروز بر سر تعیین حداقل دستمزد راه انداخته اند و ... نگاه کنید، همگی گوشه و زوایای یک تعرض همه جانبه، نقشه مند و آگاهانه و پر از بیرحمی و شقاوت به این طبقه است. کارگری که چند ماه است دستمزد نگرفته است، مجبور است اعتراض کند. کارگری که در کارخانه اش را بسته اند و خود اطلاع ندارد و یا اخراج میشود و بیمه بیکاری هم در جریان نیست، راهی جز اعتراض ندارد. این اعتراض برای بهبود و بهتر شدن نیست بلکه عکس العمل طبیعی کارگران و دفاع کارگر از وضع موجود و برای بدتر نشدن است و این را نمیتوان پیشروی نام گذاشت.

طبقه کارگر ایران در توازن قوای بشدت نابرابری قرار دارد. این موقعیت به محافظه کاری در میان این طبقه دامن زده است. این حقیقت در مراکز اصلی تولیدی و خدماتی که شاهرگ حیات جامعه و مرکز قدرت این طبقه اند، بشدت قابل مشاهده است. مبارزات پراکنده بخشهای ضعیفتر این طبقه از نظر اقتصادی و نقش آن در تولید اجتماعی جامعه، متاسفانه بشدت پراکنده و صنفی است و حتی بخشا به یک مرکز کاری محدود می ماند و کارگران همان رشته چهار قدم آنطرفتر از آنها حمایت نمیکند و به خود مربوط نمیدانند و فکر میکنند فعلا بخش آنها مورد حمله قرار نگرفته است. مبارزات این دوره کارگران مثلا هفت تپه یا اعتراضات شرکت واحد را در نظر بگیرید و یا مبارزه قهرمانانه کارگران بافق که یکی از تحركات بسیار سطح بالا و مدیرانه طبقه کارگر ایران است، مورد دفاع بخشهای دیگر قرار نگرفت. ماشین سازی ها، کارگران نفت، کارگران ترانسپورت و برق و آب و.... حتی سبلیک هم یک ساعت دست از کار نکشیدند و حرکتی قابل مشاهد از خود و در دفاع از آنها انجام ندادند. این پراکندگی در مبارزه اقتصادی طبقه کارگر یکی از پاشنه آشیل های آن

است. بدون یک اتحاد وسیعتر میان بخشهای مختلف کارگری حتی موفقیت در مبارزه اقتصادی غیرممکن و یا موقتی است. دستاوردهایش قابل پس گرفتن است و رهبران این اعتراضات به راحتی مورد تعرض قرار میگیرند. امروز هر فعال کارگری و رهبر عملی به دلایل پیشروی کم و یا موفقیت کم اعتراضات کارگری فکر میکند باید راهی برای متحد کردن بخشهای مختلف طبقه کارگر و مبارزات آن پیدا کند.

ناسیونالیسم از همه نوع آن در میان طبقه کارگر از بالا پمپاژ میشود و لطمه ای جدی به اتحاد و همبستگی و همسرنوشتی این طبقه زده است. امروز نه تنها کارگر افغانی غیر خودی و تنها مانده است که تلاشی مهندسی شده برای انشقاق وسیع در میان طبقه کارگر به عنوان کرد و ترک و عرب و فارس و شیعه و سنی و... در جریان است و متاسفانه گاردی جدی در میان خود فعالین کارگری و در مراکز اصلی علیه این تعرضات نیست. بعلاوه موقعیت جهانی این طبقه، فاکتورهای اصلی جهانی، پایان جهان دو قطبی، دوره عروج غرب به رهبری آمریکا و پایان آن و تحولات عظیمی که در جهان شد، از جنگ و ویرانی تا تعرض به معیشت طبقه کارگر در خود غرب و موقعیت کمونیسم و احزاب و جریانات مختلف کمونیستی در خود ایران، همگی بر سر موقعیت طبقه کارگر به عنوان یک طبقه اصلی اجتماعی در این اوضاع تأثیر دارند که جای پرداختن به اینها نیست. بهر حال فاکتورهای دیگری در این ماجرا دخیلند و تنها برای نمونه وضع خاورمیانه و ترس از تبدیل ایران به سوریه و عراق و... مانع جدی در مقابل جامعه و در مقابل طبقه کارگر است که دست به اقدامی جدی بزند که وارد آن نمیشوم. میخوام تاکید کنم تعرضی همه جانبه به کل جامعه بشری و در راس آن به طبقه کارگر و دستاوردهای آن در همه عرصه های سیاسی، ایدئولوژیک، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شده است که چهر جهان را تغیر داده است و اینها بشدت به یزان طبقه کارگر تمام شده است و بدون توجه به آنها، صرفا با اتکا به اعتراضات کارگری برای مقابله با تعرض به معیشت نمیتوان جوابی اصولی و ارزیابی درستی از موقعیت جنبش کارگری و از این مهمتر راهی برای تغییر مثبت در مقابلش قرار داد.

با همه اینها باید اذعان کنم که قدرت بالقوه طبقه کارگر ایران عظیم است. طبقه کارگر ایران بدلائل مختلف از چند انقلابی که در این جامعه اتفاق افتاده است و بطور برجسته انقلاب ۵۷ و عروج این طبقه در این انقلاب و...، بدلیل سمپاتی عمومی به کمونیسم در میان رهبران و فعالین این طبقه و...، قدرتمندترین گردان انقلاب سوسیالیستی در منطقه است. توازن کنونی همه چیز را در مورد طبقه کارگر نمیگوید. این طبقه تجربه سازماندهی شوراهای کارگری در دل انقلاب ایران را دارد و یک پای پایین کشیدن حاکمیت دولت مقدر آریامهر بوده است و این در رگ و پوست طبقه کارگر تأثیر گذاشته است. در این تردیدی نیست با هر تکانی و با هر تحولی امید بخش، بسرعت مبارزات کارگری نه تنها از نظر کمی که از نظر کیفی فوری رشد میکند. و البته باید اذعان کنیم که هیچ تحول مثبتی بدون تلاش و دخالت جدی ما صورت نمیگیرد. این تصور که گویا دنیا خود بخود عوض میشود و بالاخره جمهوری اسلامی سرنگونی و انقلاب کارگری میشود، سراپا غلط و خودفریبی است. ما میتوانیم تغییر ایجاد کنیم و بدن دخالت عنصر فعاله که ما آدمها هستیم، دنیا میتواند از این هم بیشتر به قهقرا برود.

بعلاوه ایران یکی از جوامع صنعتی جدی خاورمیانه با یک طبقه کارگر متخصص و با ویژه گی های خود است. اگر این طبقه تکانی بخود و اگر رهبران و فعالین اصلی آنها افقی روش پیدا کنند، اگر ذهنیات ناسیونالیستی، محدودیتهای تاریخی تحمیل شده در آنها تکانده شود، اگر سطحی از تحزب و اتحاد میان رهبران و فعالین اصلی آن شکل بگیرد و...، هیچ قدرتی تاب مقاومت در برابر این طبقه را ندارد. علیرغم موقعیتی که اشاره کردم و توازن بدی که طبقه کارگر در آن قرار دارد، همزمان فضای جامعه مانند بسیت سال قبل نیست. جامعه ایران با جمهوری اسلامی، با فرهنگ ضد زن و شرقی بدور ایران و سانسور و خفقان، آشتی نکرد و امروز در این میدانها عقب نشینی هایی به جمهوری اسلامی تحمیل شده است. امروز کسانی با نام و نشان در بخشهای از طبقه کارگر به

عنوان سخنگو و رهبر و فعال کارگری عرض اندام کرده اند. اینها خود زمینه ای بهتر برای صف بستن و مقابله با بورژوای ایران در مقابل ما قرار میدهد.

گزارشگران: از حکومت عدل علی گفته میشد و اینکه رهبران جمهوری اسلامی میخواستند دست پینه بسته کارگران را ببوسند و در گذر تاریخچه این حکومت دیدیم که چه بر سر کارگران و زحمتکشان رفت. هر جا اعتراضی هست نیروهای ضد شورش بسرعت در برابر شریف ترین انسانهای کشورمان صف میبندند و در اندیشه سرکوب وحشیانه آنها هستند و از هیچ جنایتی ابا ندارند. ریشه اینهمه خصومت وخشونت چیست؟

خالد حاج محمدی: جمهوری اسلامی از دل یک انقلاب آزادیخواهانه و به نام "نتیجه" آن بیرون آمد و هم خود جمهوری اسلامی و هم رسانه های بزرگ در خود غرب و دولتهای مختلف، برای پرهیز کارگران از انقلاب، جمهوری اسلامی را به این نام معرفی کردند و هنوز هم میکنند. انقلاب ۵۷ ایران مستقل از شکستی که به آن تحمیل شد، اما یک انقلاب آزادیخواهانه بود و طبقه کارگر در آن نقشی جدی ایفا کرد. این انقلاب در اینکه جنبش اسلامی و شخصیتهای آن امثال خمینی در اوایل به نام کارگر و دفاع از کارگر و "مستضعف" به دست بوسی کارگران رفته و با قسم خوردن به آنها به میدان بیاید، نقش جدی داشت. فراموش نکرده ایم که خمینی اعلام میکرد "خدا هم کارگر بوده!!" آن دوران به این "اعلام وفاداری" و "دفاع" احتیاج داشتند. اگر یادتان باشد در اوایل بحثی از محدودیت بر زنان و آزادی های سیاسی و ممنوعیت چپ و کمونیسم و... در میان نبود. این انقلاب و نقش طبقه کارگر در آن تا جایی که "کارگر نفت ما رهبر سر سخت ما"، به شعار صدها هزار نفر در اعتراضات و تظاهرات وسیع آن دوره تبدیل شد، هم جامعه و هم خود طبقه کارگر را متوجه نقش مهم و توان و قدرتی که این طبقه و خصوصا پرتلاریای صنعتی ایران دارد کرد. بعلاوه این چپ با هر تبیین یا نقدی که امروز از آن داشته باشیم، چپی که به نام کارگر و کمونیسم، به نام عدالتخواهی و برابری و دفاع از مردم محروم، ابراز وجود میکرد در انقلاب وزن، اعتبار و نقش ویژه ای داشت. این امر یعنی طبقه کارگر و چپ در انقلاب خود را به ارتجاع اسلامی و کل بورژوازی تحمیل کرد و امروز هم کماکان شاهد سنگینی وزن آنها بر نیروهای سیاسی و منجمله جمهوری اسلامی هستیم. نتیجتا کارگر پناهی جمهوری اسلامی و بسیاری از قوانینی که در آندوره تصویب کردند که یکی از آنها قانون کار است، مهر انقلاب ۵۷ و وزن طبقه کارگر و چپ آندوره را بر خود دارند. آنها به مرور زمان تلاش کرده اند، آثار توازن آن دوره و تحمیلاتی که مجبور به قبولش شدند را از قانون کار و در همه عرصه های دیگر از خود و جامعه بتکانند و خود را از "غل و زنجیر" انقلابی که به وحشیانه ترین شیوه اثر ا سرکوب کردند و به خون کشیدند خلاص کنند. امری که با گذشت نزدیک به ۴۰ سال هنوز موفق به انجام آن نشده اند. امروز هم پز و ادعای دفاع از کارگر را دستمایه آبرو خریدن برای خود میکنند.

جمهوری اسلامی چه در گذشته و چه هم اکنون بهتر از هر کس و جریانی متوجه موقعیت و وزن طبقه کارگر هست و خطر عروج این طبقه را مستقل از توازن قوای نابرابر کنونی، لحظه به لحظه و با تمام وجودش حس میکند. تا کنون هر جا اعتصاب بزرگ و قدرتمند کارگری صورت گرفته است که یک نمونه آن بافق است، نه تنها انواع هیئتهای بلند بالا را فرستاده اند، بعلاوه ولی فقیه مستقیم دخالت کرده و تلاش کرده با قول و قرارهایی یا با عقب نشینی هایی، قال قضیه را بکند. آنها هم به موقعیت طبقه کارگر ایران آگاهند و هم میدانند این طبقه بدلائل تاریخی از جمله انقلاب مشروطه و بویژه انقلاب ۵۷ با طبقه کارگر کشورهای دیگر متفاوت است و نمیتوان آنرا دست کم گرفت. اینکه طبقه کارگر ایران به معنایی که اشاره کردم هنوز تمام قد در مقابل بورژوازی ابراز وجود نکرده است یا بدلائل واقعی، از فقر تا فاکتورهای دیگر و موانع دیگری که برشمردم، پراکنده است و متحد نیست و ...، به معنای عدم قدرت بالقوه این طبقه نیست. به همین دلیل بورژوازی ایران هم دامنه تعرضش به معیشت محدودیت خود را دارد. بالاخره تا حدی

کمونیست ۲۲۴

میتوان فقر و سرکوب را به این طبقه تحمیل کرد و آنهام هم میدانند که جامعه و این طبقه بیشتر از این نمیپذیرد. میدانند حتی اگر طغیان گرسنگانی اتفاق بیفتد، ممکن است کنترل اوضاع از دستشان خارج شود. نمیتوان با سرنوشت دهها میلیون کارگر و مردم محروم که نفرت از وضع موجود و حاکمیت را دیگر کسی مخفی نمیکند، بازی کرد و این را جمهوری اسلامی خوب میداند و دست به عصا حرکت میکند.

در مورد دلیل خصومت علیه طبقه کارگر که اشاره کردید، خوب این یک نیاز واقعی حاکمیت بورژوازی چه در ایران و چه هر جامعه سرمایه داری دیگری است. در همه این جوامع بورژوازی بعنوان دشمن طبقاتی طبقه کارگر دشمنی آشتی ناپذیری با این طبقه دارد، همانطور که طبقه کارگر بعنوان گورکن سرمایه داری، با این طبقه خصومت آشتی ناپذیری دارد و تا زیر و رو کردن نظامی که فقط و فقط بر پایه استثمار نیروی کار و تحمیل فقر و فلاکت و بیحقوقی به تولید کنندگان اصلی ثروت در جامعه سر پا ایستاده است، از پا نخواهد نشست. برخلاف تصویری که بورژوازی میدهد خصومت این دو طبقه همه جانبه و خصومت کلیت دو طبقه است نه صرفا بخشی از بورژوازی و بخشی از طبقه کارگر.

علاوه بر این در جامعه ای مانند ایران حاکمیت بورژوازی بدون استبداد سیاسی ناممکن است. با هر درجه باز شدند فضا و با هر درجه از آزادی های سیاسی، فوری انواع تشکلهای کارگری و اعتراض و میتینگ و...، شکل خواهد گرفت و حاکمیت را پایین میکشند. این در جامعه ای مانند ایران و در روانشناسی مردم جا گرفته که میتوان بالا را پایین کشید و این کار قبلا صورت گرفته. بعلاوه کلا در کشورهای جهان سوم که در تقسیم کار بین المللی به حوزه فوق سود معروفند بدون رونای سیاسی استبدادی و بدون استبداد سیاسی، هیچ حاکمیتی دوام نمی آورد و امنیت سرمایه و سرمایه گذاری تامین نمیشود. برخلاف کشورهای امپریالیستی که میتوان دمکراسی نیمبند پارلمانی را داشت، در کشوری مانند ایران تضمین سودآوری سرمایه و سر پا ماندن سیستم مستلزم استبداد و دیکتاتوری مطلق است.

بعلاوه در مورد خصومت جمهوری اسلامی علیه طبقه کارگر و محرومان جامعه ایران یک ویژگی دیگر روبنای مذهبی و حاکمیت یک جریان مذهبی است که رنگ خود را به همه چیز زده است. جمهوری اسلامی در تقابل با چپ و برای رفع خطر عروج چپ و قدرتیگری یک نیروی چپ در دل انقلاب ۵۷ آنهم در ایران و در همسایگی بلوک شرق که بالاخره قطب مخالف غرب بود و به نام کمونیسم معرفی میشد، به کمک غرب و به عنوان بهترین گزینه ممکن و ضدکمونیست ترین جریان ممکن سر کار آمد. رونای مذهبی آن مستقل از سیری که طی کرده و تغییراتی که به آن تحمیل شده، یک خصلت دیگر و یک فشار مضاعفی به کل جامعه و از جمله به طبقه کارگر نیز داشته است. در دوره شاه هم استبداد سیاسی از اکنون کمتر نبود و اما تبعیضات جنسی، فشار به زنان و دخالت مذهب در خصوصی ترین مسائل با امروز قابل قیاس نبود و این هم بخشی از خصومت است. در ضمن استفاده از مذهب و توهمات مذهبی جامعه هم یک ابزار سیادت حاکمیت طبقه بورژوا با اتکا به توهمات مردم به مذهب است و جمهوری اسلامی هم از این سلاح بیشترین استفاده را کرده است. در یک کلام "دمکرات" ترین جریانات از مصدق و بازرگان که اکنون در قید حیات نیستند تا هر جریان و فردی که امروزمدعی دمکراسی در جامعه ایران است، مستقل از ادعای خودشان، برای طبقه کارگر و محرومان جامعه و برای تأمین سود سرمایه و کارکرد و ادامه حاکمیت طبقه بورژوا به استبداد سیاسی روی می آورند و بدون آن نمیتوانند سر کار باشند.

خلاصه کنم خصومت جمهوری اسلامی با طبقه کارگر ناشی از ماهیت بورژوایی این حکومت است و این پز و ادعای طرفداری از کارگر، عدالتخواهی اسلامی و "عدل علی" و مستضعف پناهی جمهوری اسلامی، نتیجه وزن طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ و خطر عروج مجدد این طبقه در انقلاب آتی و زدن مهر نهایی و قطعی و طبقاتی خود به این انقلاب علیه بورژوازی است.

گزارشگران: فعالین کارگری همیشه خود و

جنبش کارگری در ...

خانواده هایشان در خطر دستگیری و زندان و شکنجه، تهدید و آزار بوده اند. دفاع از حقوق هم قطاران تحت ستم در جمهور اسلامی یعنی هزینه سنگین دادن و در این شرایط برخی از آنها همانند شاهرخ زمانی و کورش بخشنده و محمد جراحی به اشکال متفاوت بقتل رسیدند. امروزه نیز علیرغم آزادی محمود صالحی اما هنوز رضا شهابی در خطر جدی است. علت زوم شدن مسئولان جمهوری اسلامی بر آنها چیست؟

خالد حاج محمدی:

مستقل از جایگاه هر کدام از این فعالین در جنبش کارگری ایران، در تمام جهان برای به زمین زدن یک جنبش قبل از هر کس تلاش میکنند سر رهبران و شخصیتهای آن جنبش را زیر آب کنند. محمود صالحی، شاهرخ زمانی، محمد جراحی، رضا شهابی و بسیاری از فعالین هفت تپه، شرکت واحد و.. به میزانی که رو به بیرون ظاهر شده اند، به میزانی که منشا کار و تحرکی در میان کارگران شده اند، برای مقابله و شکست آنها فوری پلیس سیاسی و پرونده سازی و زندان و اخراج از کار و گرو گرفتن نان شب خ‌انواده هایشان، بکار گرفته شده. در مورد محمود صالحی قبلأ توضیح دادم اما فکر میکنم یک پای جدی از کار هر جنبشی و هر مبارزه ای چه کارگری، چه تحرک معلمان، دانشجویان، زنان، محلات کارگر نشین و..، باید دفاع از شخصیتها، فعالین و سخنگویان خود و حفاظت از آنها در مقابل پلیس سیاسی، در صورت دستگیری تلاش برای آزادی، کمک به خانواده های آنها از نظر اقتصادی در دوره زندان و...، باشد. اکنون قصد ندارم وارد ارزیابی از جایگاه هیچکدام از این عزیزان در جنبش کارگری بشوم. اما هوشیاری به اینکه میان فعال کارگری، رهبران عملی و توده کارگر فاصله نیفتد و از هم جدا نشوند، یک فاکتور جدی است. جمهوری اسلامی با اخراج و زندان و حتی فراری دادن از ایران تلاش کرده است، فعال کارگری را از محیط اجتماعی خود جدا و ایزوله کند و با این کار مرکز توان و قدرت او را که توده کارگران است از او بگیرد.

توجه کنید که در آمریکا، در آمریکای لاتین و در بسیاری از کشورهای جهان، درست مانند ایران یک تاکتیک اصلی بورژوای برای مقابله با هر تحرک کارگری، علاوه بر فشار به آنها، تلاش برای جلب توجه آنها، تلاش برای خریدن آنها و پشت کردن آنها به کارگران است. اگر در این میدان موفق نشده اند، سر به نیست کردن آنها در ادامه آمده است. واقعیت این است که امروز جمهوری اسلامی به مقدار زیادی این امکان برایش محدود شده است. اعدام رهبر کارگری در ایران، هزینه زیادی برای جمهوری اسلامی دارد و جامعه خوشبختانه اینقدر عقب نرفته است که چنین امری را تحمل کند. اگر تحمل میکرد، محمود صالحی و رضا شهابی و... را به راحتی اعدام میکردند.

بهر حال شخصیتهای اصلی هر جنبشی نقش جدی ای در آن جنبش دارند و همیشه برای زدن جنبش های توده ای، جنبش های کارگری و رادیکال و انقلابی، زدن رهبری آنها بخشی همیشگی از تاکتیک حاکمیت بوده است. رهبران جنبش کارگری قلب آن جنبش هستند. بهر حال حفظ یک جنبش سیاسی چه کارگری چه بورژوای یک فاکتورش حفظ رهبرانش است.

گزارشگران: تاریخچه جنبش کارگری پیوسته با مقوله ای بنام فرقه گرایِ روبرو بوده است. از سوی رهبران فکری سوسیالیسم هم مذمت و سرزنش شده و مقابله با آن ضروری ارزیابی شده است. ارجحیت دادن منافع و تمایلات گروهی، سازمانی و حزبی بر منافع کل طبقه کارگر نمودی از این انحراف بوده است.آیا امروزه و در ارتباطات با جنبش کارگری در کشورمان حضور آن را محسوس میدانید؟

خالد حاج محمدی: من تردید دارم که مشکل جنبش کارگری ایران فرقه گرایی و کلا سکتاریسم باشد. میدانم فرقه گرایی در نیروهای چپ و احزاب و گروهایی که به نام کمونیسم و کارگر فعالیت دارند و خودشان را چپ و کمونیسم میدانند، یک فاکتور است. اما در مورد جنبش کارگری چنین فکر نمیکنم. به این مسئله بر

میگردم.

اما تا جایی که به جنبش کارگری برگردد علاوه بر مشکلاتی که در ابتدای بحث به آن اشاره کردم، فکر کنم صنفی گری، ناسیونالیسم و محلی گری، محدود بینی و غیر سیاسی گری مشکلاتی جدی هستند. بطور نمونه موقعیت کارگران افغانستانی را در نظر بگیرید و یا مسائلی مانند کارگر بومی و غیر بومی، و یا محافظه کاری و دست به کلاه خود گرفتن که قبلا هم به آن اشاره کردم. یا صنفی گری که اول بحث توضیحات زیادی در مورد آن دادم. کلا اینها نقش جدی در پراکندگی اعتراضات کارگری و در تضعیف آن داشته است.

بحث من کم رنگ کردن اهمیت مبارزه اقتصادی طبقه کارگر نیست. تردید ندارم که کارگران و توده کارگر در این پروسه است که به موقعیت خود به مثابه یک طبقه و جایگاه خود در مقابل بورژوا پی میبرد. بعلاوه در همین پروسه خود آگاه میشوند و به اهمیت اتحاد صفوف خود و به بودن خود به عنوانی عنصری از یک طبقه جهانی پی میبرد. همزمان تلاش برای رفاه و بهبود بعنوان یک امر حیاتی و نیاز روزانه و دائمی این طبقه است. اما بحث من فراتر رفتن از این و به قدرت چشم دوختن و خشت روی خشت گذاشتن و خود را به عنوان نیروی که میخواهد به حاکمیت طبقه بورژو و کار مزدی پایان دهد و به استثمار و بردگی خاتمه دهد، و نیروی خود را برای انقلاب خود، انقلاب کارگری سازمان دادن است. رهبر کارگری که چنین فکر کند، آنوقت به مسائل کلان سیاسی در جامعه فکر میکند، دخالت میکند و جواب و راه حل خود را در مقابل جامعه میگذارد. میدانم غالباً این امر توسط احزاب کمونیست و کارگری پیش میرود و اما بهر حال تصویر غالب و برجسته این است که کارگر جز مبارزه برای امرار معاش به بقیه لازم نیست کاری داشته باشد و این ذهنیت لطمه جدی به جنبش کارگری زده است.

در این میان نباید از طبقه کارگر بطور عام و آحاد این طبقه شروع کرد و یا آنرا مبنای نقد و بررسی قرار داد. معضلی اگر هست معضل بخش پیشرو، رهبران عملی و کارگران سوسیالیست طبقه کارگر، و احزاب کمونیستی است. مشکل ناروشتنی و تشتت فکری و سیاسی رهبران و فعالین طبقه کارگر است. کلا نداشتن یک افق روشن مارکسیستی و آغشتگی به انواع برداشتهای کج و معوج که خود به عدم اتحاد آنها لطمه زده است. یکی از عوارض آن قانع شدن به مبارزه برای بهبود، قانع شدن به "پیروزی صنف خود" و عدم تلاش برای بوجود آوردن اتحاد هرچه عمیقر میان بخشهای مختلف طبقه کارگر، عدم حساسیت در مقابله با ناسیونالیسم ، عدم حساسیت در مقابل با جنگهای قومی و مذهبی و سناریوهای سیاهی که در منطقه پیش برده میشود و عدم دخالت در جدالهای سیاسی جدی در خود جامعه ایران و این را مال خود ندانستن و در قامت رهبر جامعه ظاهر نشدن است. گفتم فکر میکنم یک معضل جدی طبقه کارگر نیروی است که باید منشا اتحاد و تحزب کمونیستی این طبقه باشد. خود این نیروی که نجات دهنده است که از این موقعیت برخوردار نیست و خود رهبرانی که نقش لولای اتحاد درونی طبقه کارگر را دارند ناروشن هستند و با انواع برداشتهای نادرست و انواع سمومی که روزانه در میان این طبقه از روی برنامه و از طرف حاکمین پمپاژ میشود آغشته اند که ناسیونالیسم تنها یکی از اینها است.

اما تا جایی که فرقه گرایی و سکتاریسم برگردد، متأسفانه این را در چپ ایران و کلا نیروهایی که به خود چپ و حتی کمونیست میگویند و به این اعتبار خود را بخشی از جنبش کارگری میدانند، میتوان به روشنی دید. راستش این نگاه و این سنت در میان طیفی از مدافعان طبقه کارگر و یا طیفی از فعالینی که در ایران به عنوان چپ و کمونیست کار میکنند نیز قابل مشاهده است و این انعکاسی از تأثیر نیروهای چپ در میان آنها است. اما نه خود این نیروها و نه هم خط های آنها در خود ایران تأثیر مستقیم و ملموسی در میان طبقه کارگر ندارند. جمعها و جریاناتی از این تیپ در ایران که تأثیری از احزاب چپ غیر کارگری گرفته اند، در حاشیه جنبش کارگری قرار دارند و در سوخت و ساز آن اثری قابل مشاهده ندارند. کلا جمعها، محافل واحزاب و جریاناتی هستند که خود را چپ و کمونیست میدانند، خود را مدافع کارگر میدانند، به این درجه از استثمار و بی حقوقی اعتراض دارند و اما راستش اینها نه تنها در حاشیه جامعه و کار و زیست این طبقه زندگی

میکندند و کم تأثیر و یا بی تأثیر هستند، بعلاوه این موقعیت هم برایشان جای سوال نیست. اینها بیشتر جریانات ایدئولوژیک هستند که در حواشی احزاب و سنتهای سیاسی اصلی فعالیت دارند. این جریانات از نظر سیاسی به شعبه های مختلف ناسیونالیسم نزدیکند و غالباً تأثیر منفی هم میگذارند.

در میان چپ ایران و به نام مقابله با فرقه گرایی، یک سنت سیاسی دیگر تاریخا حضور داشته است و اکنون هم موجود است که از کیسه کمونیسم و کارگر به ناسیونالیسم و مذهب باج میدهد و اسم این را میگذارد اجتماعی و غیر فرقه ای بودن. در این سنت که یک سنت راست و ناسیونالیستی است، احترام به انواع ملیت و ملت‌ها، مذاهب و فرقه های قومی و تقسیم کارگر میان آنها و در حقیقت برسمیت شناسی هویت‌های کاذب ناسیونالیستی و مذهبی به جای هویت طبقاتی مشترک کارگران و هم طبقه ای بودن، مایه افتخار و درایت سیاسی و عدم تعصب و اجتماعی بودن نام میگردد. این چیزی جز باجدهی به ناسیونالیسم، به فرهنگ و سنت حاکم بر جامعه و به این اعتبار بخشش از کیسه کارگر و کمونیست است به ناسیونالیسم کلا فرهنگ طبقات حاکم است. این سنتی قدیمی در میان چپ ایران است و متأسفانه ریشه جدی در بخش اعظم نیروهایی که خود را چپ و کمونیست میدانند دارد.

بهرحال طبقه کارگر بعنوان یک طبقه اجتماعی بنا به تعریف نمیتواند سکتاریست یا فرقه گرا باشد. سکتاریست در مقابل چه نیرویی؟ یا فرقه گرا در مقابل کدام بخش از جامعه؟ فرقه گرایی و سکتاریسم خصوصیت جریانات حاشیه ای است که معمولاً به سوخت و ساز جامعه ربطی ندارند و تأثیر جدی هم بر آن ندارند.

گزارشگران: از همبستگی همه جا سخنی هست. تقریباً تمامی نهادها و فعالین شناخته شده کارگری در داخل و خارج از کشور از آن و اهمیتش میگویند. اما رد پای فرقه گرایی و مقاومت در برابر آن عریان و پنهان دیده میشود.همبستگی اما کمتر ملموس است.هنوز یک نمایش در دفاع از صفوف میلیونی کارگران ایران که انفجار رسانه ای در خارج از کشور در پی داشته باشد،دیده نشده است.علت را در چه می بینید؟

خالد حاج محمدی: در بحث قبلی اشاره کردم که فرقه گرایی در میان نیروهای چپ یک فاکتور جدی است. اشاره کردم که فرقه گرایی میان این نیروها خودبخود به معنی فرقه گرایی میان طبقه کارگر نیست. دلیل فرقه گرایی چپ راستش به مسائل تاریخی تر و قدیمی تر برمیکرد. چپ امروز نه تنها در ایران بلکه در جهان عموماً علاوه بر اینکه در سوخت و ساز طبقه کارگر بی نقش است، بعلاوه چپی است ایدئولوژیک که مارکسیسم را از جواب به مسائل سیاسی و مبارزه طبقاتی دوره خود و دخالت در آن و تأمین منافع طبقه کارگر، به احکامی قرانی و خشک و مذهبی تبدیل کرده اند و این بزرگترین لطمه را به اعتبار کمونیسم هم زده است. من برای این طیف و این جریانات نسخه ای ندارم جز اینکه بگویم کمونیسم بیان اعتراض طبقه کارگر به نظام سرمایه داری و اعتراض به بردگی مزدی است. آنچه امروز به عنوان چپ موجود است، پرچم همه چیز را در دست دارند جز انقلاب کارگری.

مسئله دیگر اینکه این چپ علاوه بر اینکه میان خود اختلافات جنبش و سیاسی جدی دارد و توافق آنها با هم و به قولی "غیر فرقه ای" عمل کردن و همکاری و همبستگی میان آنها موانع جدی دارد. یک سر این چپ در ناسیونالیسم ایرانی، یک سر آن مدافع ناسیونالیسم کرد و دیگری سرش به نوع دیگری از ناسیونالیسم و از نوع ناراضی و چپ آن مربوط است. اینها با هم تفاوت دارند و به جنبشهای سیاسی اصلی در جامعه وصلند یا در حاشیه جنبشهای اصلی تر زندگی میکنند.

من منکر همکاری میان این نیروها نیستم و فکر میکنم همکاری میان نه تنها نیروهای چپ، حتی میان نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی هم در زمینه هایی لازم است. تا جایی که به ما به عنوان حزب حکم‌نیتس(خطر رسمی) برگردد، هیچ زمانی مشکلی با همکاری با احزاب سیاسی دیگر در زمینه هایی که لازم بوده است و در مواردی که نیاز بوده نداشته ایم. اما جواب اتحاد در صفوف کارگر از دروازه نزدیکی این نیروها و این چپ عبور نمیکند. اکنون چند دهه است در خارج

۱۳

کشور ما شاهد انواع اتحاد ها، اتحاد عملها و چتر هایی هستیم که با نیت خیر میان بخش زیادی از چپ ایران در جریان است و سعی دارد همکاری مشترک و صف واحدی را شکل دهد. اما در دنیای واقعی متأسفانه جز در موارد محدود و معین، بقیه اش شده عکس اتحاد و همبستگی با خود گرفتن. این نوع از نزدیکی درست مانند جمع شدن گروه‌های قومی در چهار چوب فدارلیسم قومی شده است. طرف میگوید من ترکم و تو هم فارس و آن یکی هم کرد و دیگری هم عرب باش و با هم جبهه تشکیل دهیم. جبهه ای بر اساس قومیت که هر روز مرکز جنگ میان خودشان است و فردا هم اگر به جامعه برسد بر سر وجب به وجب خاک مملکت جنگ است.

مستقل از اینها جمع شدن این نیروها با مختصاتی که اشاره ای کردم معنی اش شکل دادن به اتحاد در جامعه نیست. جمع احزاب و گروه‌ها و حتی افراد پراکند چپ موجود هم به معنای اتحاد کارگری نیست، و این از روز روشنتر است. باز هم تأکید میکنم من همکاری موردی و بر اساس برنامه ای معین را اصلاً نفی نمیکم و از آن هم استقبال میکنم، اما این انتظار و تصویر که جمع این نیروها موتور محرکه ای در دفاع از کارگر در ایران ایجاد کند، تردیدات جدی دارم. بخش زیادی از این چپ کارگر را برای امر خود میخواهد. یکی کارگر را میخواهد که جنبش کرد موفق شود و دیگری کارگر را میخواهد که اتحاد ملیتهای ایران تأمین شود و یکپارچگی ایران را حفظ کند و یکی دیگر کارگر را میخواهد که صنعت و تکنیک و توان و قدرت ایران "دمکرات" و غیر اسلامی و غیر وابسته و... تأمین شود.

گزارشگران: پیشنهاد شما برای گذر از موانع همبستگی صفوف حامیان کارگران کشورمان چیست؟

خالد حاج محمدی: در این تردیدی ندارم جنبش کارگری هم مثل همه جنبشهای اجتماعی حامیان خود را دارد. نقش این حامیان میتواند از این مثبت تر و بزرگتر باشد. هم اکنون هم کم نیستند نهادها و جمع ها و کسانی که برای جلب همبستگی با طبقه کارگر ایران در کشورهای مختلف صمیمانه تلاش میکنند. من این تلاشها را ارج میگذارم و قصدم بی اهمیت کردن این نیست. اما فکر میکنم هر جمع و هر حزب سیاسی و هر فعال کمونیست جدی، تلاش میکند برای اتحادی در خود جنبش کارگری و در میان رهبران و فعالین آن و انرژی خود را اینجا میگذارد. اگر این جنبه یک قدم جلو برود، حتما صفی وسیع از حامیان هم پیدا میشوند و حامیان موجود هم فکر میکنم بیشتر یکدست و نزدیک به هم میشوند. به همین دلیل به اعتقاد من طبقه کارگر ایران برای عروج از شرایط کنونی احتیاج جدی به اتحادی در صفوف رهبران خود دارد. قالبهای مختلف برای این اتحاد موجود است که در اینجا نمیتوان وارد آن شد. اما امروز با آزاد نبودن تشکلات مستقل کارگری، و در شرایطی که هر گروه و حزب و جریان کارگری را بشدت میزنند، فعالین کارگری، شبکه های آنها، جمع و محافل کارگران کمونیست که موجودند، تلاش برای نزدیک کردن آنها، تلاش برای متحد شدن و هم افق و هم جهت شدن آنها امری حیاتی است. اگر این تأمین شود فکر میکنم حامیان هم حول این و زیر پرچم این همبستگی و تکانی که جنبش کارگری میخورد، نوعی دیگر کار خواهند کرد.

گزارشگران:

با سیاس از شما و امید که کارگران و حامیان راستین کارگران ایران موفق باشند.

www.gozareshgar.com

لینک کامل این مصاحبه در سایت گزارشگران به آدرس زیر قابل دسترسی است:
http://www.gozareshgar.com/10.html?&tx_ttnews[tt_news]=33570&tx_ttnews[backPid]=23&cHash=ce4546045ffe0713f3f461f6f31572ba

صحبتی با شما!

در باره تحولات کردستان عراق

مظفر محمدی

دوستان !

می‌خواهم در مورد چشم انداز جنبشی جدید و آلترناتیو در کردستان بر متن نارضایتی های وسیع و عمیق توده های میلیونی مردم صحبت کنم. اما ابتدا در مورد تحولات اخیر نکاتی می گویم که بدون هم تصویر شدن در باره این تحولات، توافق و آمادگی پیشروانه برای هر اقدامی اگر غیر ممکن نباشد اما سخت است.

تحولات یک ماه اخیر را همه شاهدید و دیدید. نقطه عطف این تحولات رفراندوم است. اما این تحولات ناگهانی نبود. از رفراندوم شروع نشد. اگر نخواهیم خیلی به عقب برگردیم حداقل به دو سه ساله قبل بر می گردد. به زمانی که رابطه دولت مرکزی و اقلیم سر نفت کرکوک و بودجه سراسری سهم دولت اقلیم، بهم خورد. بودجه قطع شد. نفت کرکوک و کردستان صادر شد اما صرف نیازهای جامعه وحقوق کارکنان و معلمان و پرستاران نشد. اعتراضات مردمی شروع شد ولی به دلیل نداشتن افق سیاسی روشن و رهبری قابل قبول و مورد اعتماد و نبود بدیل سیاسی و اجتماعی صاحبدار و موثر و مصمم، به جایی نرسید.

در این مدت دولت اقلیم منحل شد. پارلمان بسته شد و جریان "گوران" از حاکمیت به اپوزیسیون و سازمانده اعتراضات مردمی تبدیل شد. اتحادیه میهنی هم نقش میانی بازی کرد. هم در حاکمیت ماند و هم با مردم معترض و ناراضی همسو شد. زمانی که دولت اقلیم از هم پاشید دولت مرکزی فرصت پیدا کرد تا :

یک - بعنوان طلبکار خواستار اعاده درآمد نفت کرکوک شد.

دو - با شکست داعش در عراق، خواستار اعاده مناطق تحت تصرف احزاب کرد شد که در جریان جنگ داعش به اقلیم کردستان پیوسته بود.

در چنین اوضاعی است که **بارزانی پرچم رفراندوم و استقلال کردستان را بلند کرد.**

از منظر سیاسی برای حزب بارزانی این یک تاکتیک زیرکانه بود. بارزانی اگر چه می گفت رفراندوم به معنی استقلال نیست و برگی در مقابل دولت مرکزی است. اما اگر شرایط مناسب بود او تا استقلال پیش می رفت.

اما پروژه استقلال کردستان شکست خورد. استدلال های مخالفین رفراندوم واقعی نیستند. کسانی که می گویند رفراندوم زود بود یا ایران و ترکیه و عبادی و امریکا مخالف بودند، در واقع غیر سیاسی بودنشان را نشان می دهند. پروژه استقلال متوقف شد نه بخاطر مخالفت های دیگران بلکه بخاطر این که صفوف استقلال و کسانی که حتی در نهایت هم رای دادند پراکنده و متشتت و ضد و نقیض بودند. این استدلال که هدف بارزانی منزوی کردن رقبایش بود هم جواب این واقعیت نیست.

پروژه استقلال شکست خورد چرا که بخشی از احزاب بخصوص جناحی در اتحادیه میهنی از پشت به رفراندوم خنجر زدند. زمانی که حشد شعبی و نیروهای عبادی حمله کردند و خودی ها راهنمایشان شدند، بارزانی که انتظار حمایت امریکا را داشت، مرعوب شد و او هم تسلیم گردید.

این دلیل اساسی شکست پروژه استقلال کردستان است. در حالیکه میلیون ها رای دهنده و پیشمرگان، حاضر به دفاع از رای خود بودند و مانع شان شدند. مردم در این شکست هیچ دخالتی نداشتند. اگر در صفوف استقلال طلبان چه در میان مردم و چه احزاب ناسیونالیست اتحاد و یکپارچگی وجود داشت اولاً ما شاهد آنچنان فشاری از جانب ایران و ترکیه و عبادی نبودیم. دوما هر گونه دخالتی می توانست خنثی شود.

نقش امریکا

انتظار دخالت امریکا و حمایت از رفراندوم و رای مردم پوچ بود. امریکا صراحتا با رفراندوم مخالفت نداشت. اما به دلایلی آن را به مصلحت خود نمی دانست

یکی، حفظ وضع موجود و یکپارچگی عراق تا شکست کامل داعش.

دوم، کمک و فرصت دادن به عبادی برای ایقابیش در انتخابات بعدی. عبادی تنها شانس امریکا در حاکمیت عراق است نسبت به مالکی کاملاً وابسته به ایران و دیگر رقبا...

دلیل دیگر عدم حمایت امریکا تسلیم شدن در مقابل حمله عبادی بود. اگر در مقابل این حمله مقاومتی یک پارچه می شد اولاً تعرض حشد شعبی و عبادی شکست می خورد و دوما امریکا هم نمی توانست نسبت به آن بی تفاوت باشد.

وگرنه تصرف مناطقی از کردستان توسط دولت عبادی و حشد شعبی برای امریکا اهمیتی ندارد. و آن را یک منازعه داخلی بحساب می آورد. حضور قاسم سلیمانی و حشد شعبی هم برای امریکا اهمیت ندارد چرا که این نیرو در جنگ داعش در کنار امریکا حضور داشت و تحمل شد.

این نگاهی اجمالی به جانبی از اوضاعی است که جلو چشمان ما اتفاق افتاد و همه شاهد بودیم و مردم در آن دخالتی نداشتند و خارج از اراده آن ها صورت گرفت. حالا بیاییم از جنبه دیگر و از زاویه منفعت کارگر و زحمتکش و مردم کردستان به این مساله نگاه کنیم.

مردم کردستان بحق و به درست در رفراندومی رای به جدایی و استقلال کردستان دادند. این رای برای رفع ستم ملی نبود. اگر چه از نظر اکثریت در دولت قومی مذهبی و عشیرتی بغداد "کردها" کماکان اقلیت و درجه دوم محسوب می شوند.

رای به جدایی قبل از این که مردم به این فکر کنند که چه نتایج مادی و رفاهی و یا آزادی ببار می آورد، اما در وهله اول برای خروج از فدرالیسمی بود که در آن دولت مرکزی دست بالا را داشت و هر وقت دلش می خواست می توانست قواعد بازی را بهم بزند و دیدیم این کار را هم کرد. قانون اساسی و ماده ۱۴۰ را که خود توافق کرده بودند دور زد و مناطق مورد مناقشه را با حمله نظامی تصرف و اشغال نظامی کرد.

پس مردم حق داشتند به این فدرالیسم بی اعتماد و ناباور باشند و به جدایی از وضعیتی رای بدهند که هیچ دورنمای روشن سیاسی و اقتصادی و امنیت و آزادی برایشان نداشت. این دمل می بایست جراحی شود و رفراندوم و رای به استقلال این عمل جراحی بود که تا حالا ناموفق مانده است.

مطلوب این بود که نمایندگان واقعی و سراسری مردم برگزاری رفراندوم را بر عهده داشته و پیروزش را تضمین کنند و کل جامعه را برای مقابله با مخاطراتش از جمله مخالفت های دول منطقه و دولت مرکزی بسیج و آماده کنند. ولی هنوز این به معنای این نیست که رفراندوم می بایست صبر می کرد تا این آمادگی حاصل شود. رفراندوم وجدایی حق مسلم مردم کردستان است که می توانست چند سال قبل هم اتفاق بیفتد. حق مسلم را نمی توان منتظر این و آن نگه داشت. یا منتظر موافقت دیگران شد.

۹۰ در صد مردم کردستان به جدایی رای دادند. هیچ قدرتی نمی تواند این رای را از مردم باز پس بگیرد. حتی تهدید و زور دولتهای منطقه و دولت عبادی هم نمی تواند این حق را باطل کند. تنها عاملی که توانست این پروژه را نیمه کاره نگه دارد، وفادار نبودن احزاب حاکم به رای مردم و خیانت بخشی از آنها به رای مردم بود. با وجود همه این ها برگزاری رفراندوم یک دستاورد غیر قابل بازپس گیری است.

آیا رفراندوم شکست خورد؟

جواب این سوال قطعاً منفی است. رفراندوم وقتی شکست می خورد که مردم بجای رای به جدایی به ماندن در چهارچوب دولت قومی مذهبی عشیرتی عراق رای می دادند. به نظر من رفراندوم پیروز شد. مردم با صراحت قاطع به جدایی رای دادند. این رای و تصمیم قابل بازپس گیری نیست. مساله استقلال روی میز جامعه و در دستور است. رویای استقلال و رهایی از خفت و تحقیر و سرنوشت نامعلوم در جنگلی به نام عراق و دولت قومی مذهبی و عشیرتی اش از ذهن مردم کردستان پاک نمی شود.

به نظرم گام اول استقلال برداشته شده است. متوقف شده اما شکست نخورده است.

پرچمداران استقلال پس کشیده و تسلیم شده اند. اما خواست استقلال و آزادی سر جای خودش است.هر چند بارزانی می گوید رفراندوم برحق است و ما می خواستیم سر استقلال مذاکره کنیم، اما وقتی اکثریت قاطع مردم رای به استقلال دادند دیگر مذاکره بردار نیست بلکه باید پروسه اش ادامه یابد. در نتیجه بارزانی دیگر حتی اگر بخواهد هم نمی تواند صاحب تحقق استقلال کردستان باشد. او تسلیم شده است.

کردستان آزاد و دمکراتیک و سکولار و غیر قومی در چهارچوب فدرالیسم غیرممکن است. باز هم سپردن سرنوشت مردم کردستان به دست دولت فدرال حکم مرگ جامعه است. در تداوم این وضعیت نه از آزادی خبری خواهد بود و نه رفاه و نه امنیت. احزاب کردی منفعتشان را در ادامه وضع کنونی می بینند. اما عراق یک پارچه یک توهم احمقانه است. یک اشتباه نیست یک خیانت به رای مردم است. عراق یک پارچه دیگر غیر ممکن است مگر به زور و خیانت و تسلیم احزاب ناسیونالیست کرد که این هم قابل دوام نیست.

عبادی عملاً فدرالیسم را هم منحل کرده است. و کردستان را استانی از عراق می نامد.

احتمالات پیشاروی این ها هستند:

احتمال توافق احزاب ناسیونالیست کرد با دولت مرکزی ضعیف است. حتی اگر صورت بگیرد بسیار شکننده و موقتی است. وعده های دولت مرکزی برای پرداخت حقوق کارکنان کردستان یا کاملاً پوچ و یا اگر انجام شود بسیار موقتی و گذرا است.

احزاب کردی هم برای تشکیل دولت واحد نمی توانند به توافق برسند. احتمال تقسیم کردستان به دو اداره توسط احزاب حاکم زیاد است.

خلاصه هیچ چشم انداز روشنی وجود ندارد. همه منتظر وقایع بعدی اند. اختلافات مدام تشدید شده و انتظار می رود که اوضاع از این هم بدتر شود. ما حال و وضع مردم کرد زبان مناطق اشغالی توسط نیروهای عبادی و حشد شعبی را می بینیم که تحقیر می شوند، تهدید می شوند. مورد تجاوز قرار می گیرند. اموالشان مصادره و خانه هایشان را روی سرشان خراب می کنند. "کردها" را فراری داده و اقوام وابسته دولت را جایگزین می کنند.

صاحب اصلی استقلال کردستان

امروز مساله آزادی و استقلال کردستان صاحب دیگر می خواهد. صاحب اصلیش رای دهنندگان هستند. اما همه رای دهنندگان یکجا و یک روزه به میدان نمی آیند تا از رای و حق خود دفاع کنند. این حرکت یک نیروی محرکه جدی، قاطع، مصمم و جسور لازم دارد.

جنبش جدیدی باید به میدان بیاید و کردستان مستقل را تحقق بخشد. جنبش را ما نمی سازیم. این جنبش بالقوه وجود دارد و بارها در اعتراضات و نارضایتی و ابراز نفرت بسیار عمیق و وسیع و توده ای هم خود را نشان داده است. این شرایط می تواند به جنبشی اجتماعی و سازماندهی شده تبدیل شود یا ناامید و مایوس و مستاصل گردد. و ما می خواهیم راه اول را برویم. یعنی راه اندازی یک جنبش بر متن نارضایتی عمیق و وسیع و خواستی برحق و مسلم.

الان دیگر استقلال برای مردم کردستان یک خواست نیست. چیزی نیست از کسی بخواهند. این به امر مستقیم و مستقل مردم کردستان تبدیل شده

کمونیست ۲۲۴

است. اما مردم بی شکل و سازمان و رهبر نمی تواند این امر را عملی کند.

نقطه قدرت امروز مردم این است که دیگر به احزایی که تا کنون به جای مردم و بالای سر مردم تصمیم گرفته اند و هر کاری دلشان خواسته کرده اند، غارت و چپاول کرده اند و از مردم سلب حقوق و آزادی کرده اند، اعتماد ندارند. مردم دیگر توهم ندارند. این سکویی است که رهبران جدید جامعه می توانند روی آن بایستند و پرش کنند و به جلو بروند. و این کاری است که ما می خواهیم بکنیم. ما می‌خواهیم نماینده خواست توده های میلیونی مردم باشیم. نماینده و حافظ رای و تصمیم شان به جدایی. ما باید راه حل دیگری از راه حل های موهوم احزاب و دولت مرکزی پیش پای جامعه بگذاریم. جنبشی که بخواهد و بتواند بعنوان آلترناتیو عروج کند، مردم به آن اعتماد کنند، قانع شوند، خودشان ببایند، مستقل و مستقیم ، کار ساده ای نیست اما قاطعانه می گویم که ممکن است.

چیزی که پیروزی این حرکت و جنبش اجتماعی جدید را تضمین می کند، آمادگی و تصمیم و اراده و اعتماد بخود و جسارت پیشروانش است. به نظر من رهبران و پیشروان وجود دارند. کسی را که ناباور است را نمی توان به زور جلو انداخت. و کسی که به این حرکت انسانی و آزادیبخش باور دارد خودش می آید. و کم نیستند این آدم ها.

این یک کار خیریه نیست! سرنوشت جامعه است! سرنوشت همه ما، خانواده ها، کارگران، زنان، فقرا، معلمان، پرستاران، کارکنان، دستفروشان، تن فروشان، بچه ها... همه و همه به این حرکت بستگی پیدا کرده است. بی تفاوتی به این سرنوشت نابخشودنی است. تسلیمه، و تسلیم حکم مرگ جامعه و شهروندانش است.

موانع کدامند؟

مخالفین آزادی و اختیار و دخالت مستقیم و از پایین مردم یک مانع است.

مخالفین استقلال کردستان و فروختن سرنوشت مردم کردستان به عبادی و قاسم سلیمانی تحت عنوان یک پارچگی عراق و گرفتن سهمیه گدایی از دولت مرکزی مانع جدی دیگر است.

مافیای ثروت و اسلحه بخصوص در جناحی از اتحادیه میهنی وابسته به ایران مانع دیگر است.

جمهوری اسلامی که عملاً در کردستان حضور دارد یک مانع است.

حکومت بغداد مانع دیگر است...

اما ناباوری به نقطه قدرت خود و ناباوری به قدرت مردم مهم ترین مانع است. نقطه قدرت نارضایتی عمومی و بی اعتمادی شان به احزاب ناسیونالیست کرد و دولت مرکزی و مخالفشان با دخالت خارجی ها در سرنوشت کردستان اگر متحد شود و سازمان یابد می تواند این موانع را یکی پس از دیگری از پیش پا بردارد.

بخشی از احزاب از جمله پارتنی سر مساله

استقلال حد اقل در حرف با مردم همسو است. اما کلیه احزاب اقلیم سر آزادی و رفاه مردم و دخالت شان و نوع دیگر از حاکمیت در برابر مردم میایستند. اما قدرت گیری جنبش تلاشهایشان را می تواند خنثی کند. آنها جنبش ضعیف را سرکوب و یا حاشیه ای می کنند اما جنبش قدرتمند

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کارگران و فعالین

کارگری برسانید

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

صحبتی با شما! ...

و توده ای و مصمم را نمی توانند سرکوب کنند. ما می خواهیم قدرت از احزاب به مردم برگردانده شود، و گرفته شود. رهبران جنبش مردم باید نشان دهند که لیاقت و صلاحیت و شهامت سازماندهی قدرت مردم از پایین را دارند. این انقلاب یا کودتا یا جنگ مسلحانه نیست. هیچ دولت یا قدرت خارجی یا توطئه ای پشت این حرکت نیست. همه چیز آشکار و صریح و علنی و توده ای و مردمی است. قدرت مردم در اتحادشان و امیدشان و حرکت شان است.

سر و بدنه جنبش

گفتم بدنه ابراز وجود توده ای میلیون ها زن و مرد و انسان آزادیخواه و به تنگ آمده و یک حرکت و جنبش حی و حاضر و موجود است. اما این بدن و هیکل بزرگ یک سر می خواهد. کسانی باید پا پیش بگذارند و سر و رهبری این بدنه را تأمین کنند. شک نداشته باشیم که مردم می آیند. اوایل میلیونی نمی آیند. چند هزار نفری جلو می افتند. ما نمی خواهیم شلوغ کنیم، آکسیون های پشت سر هم خیابانی برگزار کنیم، تظاهرات خیابانی راه بیندازیم. اول باید سازمان مردمی ساخت. در محله، در کارگاه، مدرسه، دانشگاه و در صفوف مردم...

اگر سر این جنبش درست شود و اعلام موجودیت کند و توجه جامعه را جلب کند، مردم می آیند. از محلات، از مراکز کار، در میان معلمان، کارمندان، پرستاران، پیشمرگان و ... اعلام آمادگی می کنند.

این جنبش چکار می کند؟

جنبش ضرب اول نمی تواند قدرت را بگیرد. احزاب سنتی حاکم پول دارند، زور دارند، اسلحه دارند، نان سفره مردم و حقوق کارکنان و پیشمرگان دستشان است و گرو گرفته اند. توطئه و ترور و زورگویی در سنت شان است و فقط آن را بلدند. ولی بمحض این که جنبش راه بیفتد و توده ای شود، دیگر قابل سرکوب یا حذف نیست و یک پای قدرت می شود. پیشروی جنبش و توازن قوای بعدی تعیین می کند حرف اول را که میزند!

حاکمیت مورد نظر جنبش پارلمان نیست. ساختن حاکمیت و مدیریت جامعه از پایین است. در دل و در بطن جامعه.

جنبش مسلحانه نیست، اما توده های مردم مسلح اند. تسلیح توده ای جای میلیشیای احزاب را می گیرد.

حتی اگر احزاب موجود حاکمیت پارلمانی خود را دوباره ساختند، یا دو اداره ای شدند، یا در حکومت فدرال باقی ماندند... در هر حال آن ها کار خود را می کنند و جنبش کار خود را از پایین و عاجل...

چیزی که سرنوشت جامعه و جنبش را تعیین می کند، رهبری و پرچم و سیاست مستقل است. رهبری که منتظر شرکت در حاکمیت احزاب ناسیونالیست نیست، حاضر به شرکت در حکومت فدرال قومی مذهبی عراق نیست، با کسی معامله و بند و بست ندارد، سرپای خودش است، مدعی قدرت است، تمام قدرت.

جنبش شریاطی فراهم می کند که آنقدر آزادی در آن باشد که احزاب هم کار خود را بکنند و بعنوان شهروند متساوی الحقوق شریک بشوند. بدون زور یا تهدید و بدون تصرف دارایی ها و سلاح هایی که در اختیار دارند. به مرور دارایی های منقول و غیر منقول باید به جامعه و به مردم برگردد. تا صرف رفاه مردم شود. آب، برق کامل، نان، مسکن برای همه، بهداشت و درمان و آموزش و پرورش و حمل و نقل و آبادانی و امنیت و خوشبختی جامعه...

پیشروان و رهبران این جنبش ۶ ماهی کم بخوابند، بیشتر بچینند، حرف یزنند، قائم کنند، سازمان دهند. مردم جدیت رهبرانشان را ببینند می آیند و با جان و دل می آیند...

اولین و مهم ترین کار تدارک این کار یعنی اتحاد و تصمیم رهبران و پیشروان جنبش آزادی و استقلال کردستان است. این تأمین شود، بقیه راه را می شود رفت. سخت است، سر بالایی و نفس گیر است اما ممکن است. ما نیرویی می خواهیم که به این باور داشته باشند و اقدام کنند. این اولین گام است. این گوی و این میدان!

نوامبر ۲۰۱۷

زلزله، انساندوستی مردم، وعده های سر خرمن

رژیم!

نسرین احمدی

۲۱ آبان ماه زمین لرزه ای به بزرگی ۷ و ۳ دهم ریشتر دشت زاب و حوالی ازگله واقع در استان کرمانشاه را لرزاند.

بنا به گزارشات رسمی سازمان زلزله نگاری ایران این زلزله کل استان کرمانشاه، قسمت هایی وسیع از غرب و شمال غربی ایران و عراق بخصوص استان کردستان، ایلام، همدان و استان آذربایجان غربی و مرز شمال شرقی عراق با ایران را لرزاند.

با وجود اینکه عمق فاجعه مربوط به دشت زهاب و ازگله و شهرها و روستاهای محروم و حاشیه ای واقع در استان کرمانشاه بود اما شریاطی را در سایر استان های اطراف بوجود آورد که مردم خطرش را با تمام وجود خود لمس کردند. ترس، وحشت و شک عظیمی مردم استانهای همجوار را فرا گرفت و اساسا اینطور حس میشد که " خطر از بیخ گوشمان گذشته " و " خیلی محتمل بود که ماهم جزو کسانی بودیم که زیر آوار به جا مانده باشد "

این زلزله به علت گستردگی و شدت وقوع ، ۸ شهر و یک هزار و ۹۳۰ روستا را در غرب ایران درگیر حادثه کرد و ۵۰ هزار خانوار با جمعیت تقریبی ۲۰۰ هزار نفر تحت تاثیر زلزله قرار گرفتند و بر اساس آماری خود دولت اعلام کرده است، متأسفانه بالغ بر ۵۰۰ نفر جان خود را از دست داده و قریب به ۹ هزار نفر مصدوم و مجروح شدند. و به تخریب ۵۰ تا ۱۰۰ در صدی حدود ۴۰۰هزار واحد مسکونی و مدارس و مراکز درمانی شهری و ۱۱ هزار واحد روستایی انجامید.

در باره ارزش ریالی میزان خسارت گفته شده که ۴۵۰۰ واحد شهری و ۱۱ هزار واحد روستایی تخریب شده و باید نوسازی شود. همچنین ۱۵ هزار واحد شهری و روستایی نیاز به بازسازی دارند.

اولین موج از کمک های مالی و همدردی بطور واقعی از سندج کلید خورد و نهایتا در ساعات بعدی و بخصوص روز بعد از حادثه، فضایی را بوجود آورد که کل جامعه ایران را درگیر خود نمود. شاهد بودیم که مردم ایران بنابه احساسات انسانی خود را نه تنها در اندوه فاجعه شریک آسیب دیده ها می دانند بلکه سریعاً خودرا به مناطق آسیب دیده رسانده و هرچه در توان داشتند چه از کمک نقدی و چه از جمع آوری کمک های غیر نقدی و مایحتاج و وسایل ضروری و امداد رسانی و غیره دریغ نکردند.

در زلزله اخیر کرمانشاه به سبب عمق فاجعه و آسیب زیاد در وهله ی اول و همچنین دامنه ی گسترده ی زلزله در بیشتر نقاط ایران بارزترین نمود روحیه ی همدلی و اتحاد را بین مردم شاهد بودیم .

براساس مشاهده ای که از منطقه داشتیم این منطقه شامل طیفی از "قومیت ها و تنوعی از مذاهب" بوده است اما شکل کمک رسانی ها از طرف مردم نه براساس تفکیک بندی های قومی و مذهبی و نژادی بلکه براساس مناطقی که بیشترین خسارات را دیده یا اینکه صرفاً به دلیل نزدیکی یا دوری منطقه به جاده ها بوده است .طی حرکت به سوی مناطق آسیب دیده شاهد صدها کمپ از مردمان مناطق مختلف بودیم از کمپ مردم شهر سندج تا پاره و مریوان تا کمپ دانشجویان دانشگاه تهران و علامه. در طول مسیر صف عظیمی از خودرو و کامیون هایی را شاهد بودیم که از نواحی مختلف کشور برای کمک رسانی به مناطق آسیب دیده آمده بودند .این شکل اتحاد و همدلی قابل احترام است. قابل احترام از این زاویه که شخص در مقابل همنوع خود احساس مسئولیت می کند وخود را مقید می سازد که باید برای هم نوعش کاری را انجام دهد.

اما در این میان بخشی از حرکات ها و حضور جماعتی کاملاً هدفمند و در جهت دادن رنگ قومی و مذهبی و ایدئولوژیک به کمک های خودجوش و انساندوستانه ی مردمی بود. شخصیت ها و کاراکترهایی که هدف از این کمک ها را در قبال مشروعیت بخشیدن به خود و فرقه ی خود، باد زدن ناسیونالیسم از هر طرفش (چه ایرانی و چه کردایتی) و یا تبلیغ برای حاکمیت

۱۵

میلیون تومان تعیین شده است. همچنین مبلغ ۶ میلیون تومان کمک بلاعوض برای خانوارهای شهری و ۵ میلیون تومان برای خانوارهای روستایی در نظر گرفته شده است. ولو این کمک ها بسیار ناچیز است اما بنا به تجربه تا کنونی ازجمله درزلزله بم، همین هم وعده سر خرمن است. حدود یک دهه از زلزله بم میگذرد و هنوز این شهر بازسازی نشده و سرنوشت قربانیان به قضا و قدر سپرده شده است.

حتی برای اسکان موقت هم تولید کنندگان چادر و کانکس قیمت این وسایل را مدام بالا می برند و از قبل ویرانی زندگی مردم کیسه هایشان را دوخته ا ند. و در این میان سپاه پاسداران و قرارگاه خاتم الانبیا هم با تقبل پروژه ی بازسازی، درآمد میلیاردی کسب می کند.

قابل توجه است که در این گیرودار ما شاهد رقابت میان نیروهای نظامی از جمله سپاه و ارتش و بنیادهای مذهبی بودیم. نهایتاً اعلام شد که ارتش را از صحنه خارج کرده اند.

زلزله جان تعداد زیادی از مردم را گرفت. عواقب این فاجعه برای بازماندگان تنها درد و غم از دست دادن عزیزانشان نیست. درد فقر و نداری و تحمل سرما و گرما و گرسنگی است. و این درد پایان ندارد. حدود نیم ملیون انسان تا سالهای سال باید با نداری و عدم اسایش و امنیت دست و پنجه نرم کنند و زندگی نرمال برایشان آرزو خواهد ماند. در ایران زندگی میلیون ها انسان که دستخوش زلزله و حوادث طبیعی هم نیست، تعریفی ندارد چه رسد به اینکه کل هست و نیستت در چند دقیقه بر باد رود. در مناطق روستایی منطقه ما به انسان هایی برخوردیم که نه جاده دارند، نه مدرسه و حتی دریغ از یک درمانگاه. این مردم قبل از زلزله هم حال و روز خوشی نداشته اند. یک وعده غذای گرم برای خانواده و فرزندان این بخش مردم مثل یک رویا است.

هنوز مردم زلزله زده به کمک و حمایت انسانی و مادی و روحی هموعان خود در سراسر ایران نیاز دارند. و این را نباید از آنها دریغ کرد. هنوز فشار بر دولت برای بازسازی فوری مسکن زلزله زدگان در دستور جامعه است. دولت موظف است بطور عاجل و نه انطور که عادتش است با کمک های لازم و سریع بخصوص در زمستانی که در راه است به کمک این مردم بشتابد. ما باید هم خود فعال این عرصه باشیم و هم دولت را مجبور به انجام وظایفش کنیم. یک کنترل و حسابرسی مردم و نهادهای مدنی و کارگری باید بر فعالیت هلال احمر و نهادهای سیاسی و نظامی دولتی ناظر باشد. گزارش واقعی زندگی مردم مناطق زلزله زده باید به مردم داده شود. پروسه تداوم کمک رسانی و بازسازی مسکن مردم، مدارس و بیمارستان ها باید به اطلاع مردم زجر دیده برسد. باید طفره رفتن ها و دروغ های دولتمردان افشا و خبررسانی شود و همگان از آن آگاه شوند. زندگی از هم پاشیده این بخش مردم نباید به دست فراموشی همچون زلزله بم سپرده شود.

آثر ماه ۹۶

هرجا اتحاد کارگران و آگاهی آنها

نسبت به اینکه اعضاء یک طبقه جهانی

اند تقویت میشود، هرجا کمونیسم

بعنوان دورنمای انقلاب کارگری در

میان کارگران رسوخ میکند و با هر

رفیق کارگری که به کمونیسم و به

محافل و سلول های کمونیستی

کارگران نزدیک میشود، یک گام به

انقلاب کمونیستی نزدیک تر شده ایم.

سلول ها و محافل کمونیستی کارگری

که امروز تشکیل میشوند، فردا کانون

های رهبری انقلاب کارگری و پایه

های قدرت حکومت کارگران را

تشکیل خواهند داد .

منصور حکمت

سخنی با شما، مردم کردستان عراق! *

مظفر محمدی

این روزها همه حرف میزنند، عصبانی اند.از دزدی و خیانت و غیره حرف میزنند. از اتحاد احزاب حرف می زنند. اقلیتی هم هستند که می گویند این احزاب دیگر کارشان تمام شده مردم باید بیایند.

بجز اقلیتی کوچک تر هنوز کم اند کسانی که بگویند چه کردستانی میخواهند. چه جامعه ای میخواهند و بگویند ما میخواهیم این جامعه را خودمان و با دست خودمان درست کنیم. جلو بیفتند و مردم را جمع کنند و متحد کنند و سازمان بدهند. در این یادداشت میخوام بگویم چکار کنیم و چه کردستانی می خواهیم و چه جامعه ای میخواهیم. میخوام بگویم انسان هایی باید جلو بیفتند و جنبشی راه بیندازند و بگویند چه میخواهند و چه نمیخواهند.

مردم! دوستان!

تا حالا رسم بر این بوده که میگویند "کردها" جنگجو اند . خوب می جنگند. ما را برای جنگهایشان میخواهند. برای جنگ با داعش آمدن سراغمان. نه فقط اینجا در سوریه هم. امریکا در عراق به شما و در سوریه به کردهای سوریه اویزان شد. او در هوا حمله می کرد و یک کشته نداد و شما در زمین و دسته دسته کشته دادید. داعش تمام شد و دیگر شما را نمی خواهند. به شما قول میدهم در سوریه هم همین اتفاق می افتد. بشار اسد میگوید اگر "کردها" به شهر و دهات فقیرشان برنگردند، بلایی که سر کرکوک آمد سرشان می آوریم. این اولین چیزی است که ما نمیخوایم. دیگر نمیخوایم جنگجویان خوب انها باشیم. ما میخوایم دیگر به هیچکس اجازه ندهیم ما را جنگجوهای خوب بنامند. ما جنگجوهای بربر نیستیم که میکشیم و جلو می رویم. ما مدافعان خوبی هستیم، ما از انسانیت دفاع می کنیم و خوب هم دفاع می کنیم. بهتر از همه، بهتر از حشد شعبی های مزدور، بهتر از عشایر و قبایل دفاع میکنیم. ما مدافعان حق و انسانیت هستیم و میخوایم باشیم. این یک.

دوم- کردستانی که ما میخوایم، منطقه عشایر و قبایل و مذاهب نیست. میخوایم منطقه زندگی و امید و رفاه و آزادی برای همه باشد. دیگر نمیخوایم کردستان را به کرد و عرب و ترکمن و مسیحی و ایزدی و کاکه ای و فلان و فیسار عشیره تقسیم کنند. این عار است. دیگر نمیخوایم کردستان را به جلالی و ملایی تقسیم کنند. این عار است. کردستان مال همه است. خانه همه کسانی است که در این سرزمین زندگی می کنند. با هر لباسی، با هر ملیتی، با هر مذهبی و با هر جنسیتی، فرقی نمی کند. دیگر نمیخوایم ما را به شعبات غیر انسانی تقسیم کنند. این برای ما عاره.

چرا در انگلستان که صد تا ملیت و نژاد و مذهب و بی مذهبی دارد و همه انگلیسی اند. ما همه اهالی و شهروندان کردستانیم. کاش اسم منطقه ما کردستان نبود، مثلا اسمش شقلاوا بود. یا کوهی در این منطقه... حالا که هست باشد. ولی اینجا فقط جای "کردها" و کردایه تی نیست. منطقه انسان ها است، زن و مرد، پیر و جوان، مسلمان و مسیحی و ایزدی و عرب و ترکمن و هرانسان شهروند این جامعه. منافع مشترک ما کرد بودنمان نیست، انسان بودنمان است.

فراموش نکنیم و انصاف بدهیم، در این دو سه دهه که دولت اقلیم بود اگر به عرب زبان های کرکوک نمی گفتیم عرب ها و اگر مسیحی ها را با دین شان معرفی نمی کردیم نمی رفتند یک محله جدا و در حاشیه اربیل به نام عنکاوه برای خود بسازند. و اگر به ساکنین خانقین و شنگال نمی گفتیم شیعه و ایزدی، اگر ترکمن ها را انسان های مثل خود می دانستیم خودشان را متعلق به ترکیه نمی دانستند و به اردوغان امید نمی بستند. اردوغان کجا و اینجا کجا! اگر همه صرفنظر از

ملیت و قومیت ومذهب و جنسیت در این منطقه احساس امنیت و حرمت و آزادی و حقوق شهروندی برابر می کردند با آمدن حشد شعبی یا نیروهای دولت عبادی حتی یک نفر ابراز

خوشحالی نمی کرد. ما با آنها بد کردیم،آنها خودشان را از ما ندانستن، و ما آنها را از خود ندانستیم. ما خواستیم کرد و جلالی و ملایی و سنی باشیم و این برای آنها یعنی ترس، یعنی احساس امنیت نکردن .

مردم!

خوب جنگیدن ما، خوب دفاع کردن ما، بزرگی ما و افتخار ما در هویت قومی ما نیست. در لباس کردی مان نیست. در زبان کردی مان نیست. در مذهب شیعه یا سنی مان نیست. در کرد بودنمان نیست. در انسان بودنمان است. اگر این معیار باشد، که باید باشد، اینجا سرزمین انسان های آزاد و برابر می شد که باید بشود. مملکتی بشود که دیگر کارگر عرب زبان در پیاده رو خیابان های اربیل و سلیمانیه و ... نمی خوابد و ما از کنارشان رد شویم و دلمان به درد نیاید. اگر کردستان آزاد و آباد و برابر می بود که باید باشد، اگر کردستان سرزمینی بشود که زن و مرد در آن برابرد، که قومیت و نژاد و لباس و زبان و مذهب هویت انسان ها نباشد، بگذار هر کس دلش میخواد بیاید اینجا زندگی کند، کار کند و امنیت و آرامش داشته باشد و لذت ببرد و بگوید این است سرزمین انسانیت. این است خوشبختی...

اگر کردستان اینجور بشود که باید بشود، نصف توریست های اروپایی که به ترکیه و آنتالیا میروند به اینجا می آیند. کردستان اگر انسانهایش آزاد و آزادیخواه باشند، چی ندارد؟ طبیعت زیبا، آب و هوای خوب، غذاهای خوشمزه... چی کم دارد! ولی نمی آیند چون یه چیزی کم داریم و آن آزادی و برابری و امنیت و خوشبختیه.

تا زمانی که کردستان منطقه عشایر و قبایل و خاندان ها و میلیشیای احزاب و جنگ قدرت به نام کرد باشد کسی اینجا نمی آید. اگر هم بیاید ما را برای جنگشان میخوانند و می برند. تا کردستان اینطور باشد جوانهایش فرار می کنند. دخترها و زن ها فرار می کنند. چرا که می ترسند و احساس امنیت و حرمت و شخصیت و برابری نمی کنند.

شما خبر دارید که در اروپا انجمن های دفاع از دختران کرد درست شده است؟ میدانید چرا؟ میگویند کردها دخترانشان را به زور شوهر میدهند. به هر کسی که پدر و مادر و برادر و عمو و دایی بخوانند و راضی باشند شوهر میدهند. می فرستنتشان کردستان شوهر کنند. اجازه ندارند در اروپای آزادی مثل بقیه باشند. خودشان دوست پسر، نامزد و همسرشان را انتخاب کنند. این شرم آورہ عاره.

ما کردستانی می خواهیم که همه آرزویش را بکنند. که زن ها و دخترهای جنوب شرقی آسیا و ایرانی وقتی به اینجا می آیند احساس آرامش و امنیت و خوشبختی و حرمت کنند.

میدانید بخشی از مردهای این اقلیم به دخترها و زنهای ایرانی چی میگویند؟ حتما می دانید! میگویند بی حیان، بی ناموسند، تن فروشنده. این عاره، ننگه. اگر چند دختری اینجا می آیند و تن فروشی می کنند، چون از جهنم ایران فرار کرده اند، چون نمی گذارند آنجا مثل انسان زندگی کنند، چون هیچ حقوق و حرمتی ندارند، چون فقیرند، گرسنه اند، چون آزادی ندارند. وقتی اینجا هم می آیند با رفتاری شرم آورتر از جمهوری اسلامی با آنها برخورد می شود.

حتما این را هم شنیدید که مردهای شکم سیر و خوشگنران اقلیم کردستان می گویند رفتیم ایران برای خوشگنرانی. آنجا زن ارزان است. این عاره. ننگه. خود رژیم جمهوری اسلامی هم همین را می گوید. سران رژیم ایران می گویند اینجا تن فروشی از تایلند و فیلیپین و سومالی و نیجریه و جاهای دیگر دنیا ارزان تر است! این ننگ است برای بشریت. فقط برای جمهوری اسلامی نیست.

باز هم می پرسم و از خودمان بیرسیم که ما چه کردستانی میخوایم؟

بعد از این همه جنگ و بی خانمانی و انفال و بمباران شیمیایی و جنگ صدام و جنگ داخلی

وجنگ داعش و حالا هم جنگ حشد شعبی میخوایم چکار کنیم؟ میخوایم راه گذشته را برویم؟ نه. دیگر راهی وجود ندارد . همه راه ها به روی ما بسته است. این جا دیگر بن بست است. پشتمان خورده به دیوار سخت. راه برگشت نیست. یا باید جلو برویم یا سرنوشت سیاه و سیاه تری زیر فرمان عبادی و قاسم سلیمانی و نوکرهایش اینجا له و لورده و خرد و خمیر بشویم.

دوستان! مردم عدالتخواه!

ما دیگر چیزی برای از دست دادن نداریم. همه چیز از دست رفته است. میلیاردرها و روسای احزاب را نمیگویم . شما ۶ میلیون کارگر و زحمتکش و معلم و کارمند و پرستار و پیشمرگه و دستفروش و گدا و تن فروش و ... را میگویم. ما چیزی برای از دست دادن نداریم. ممکن است کسی بگوید من دکانی دارم. یکی بگوید من یک تاکسی دارم. آن یکی بگوید استاد دانشگاهم و حقوقم خوب است. و دیگری بگوید من دکترم و جیب فقرا را خالی می کنم بسم است. یا مهندسم و حالم خوبه. گیریم چنین باشد. ولی تنها حقوق خوب و خالی کردن جیب فقرا کافی نیست. من از همه شان می پرسم حرمت چی، دارید؟ آزادی و اختیار دارید؟ در این جهنمی که امریکا و عبادی و جمهوری اسلامی و اردوغان و احزاب حاکم و حشد شعبی برایمان ساخته اند راضی اید؟ اگر بگویند آره، وجدانشان کرم خورده است. این ها را هم کنار بگذاریم، باز و هنوز ۴- ۵ میلیون انسان می ماند که هیچکدام از آن چیزها را ندارند...

دیگر کسی نمی تواند به کرد بودنش افتخار کند. حتی همین افتخار کاذب را هم فروخته اند. مگر نگفتن پیشمرگه ها فرار کردند. واقعا پیشمرگه ها فرار کردند؟ نه! تاجرها آمدند و فرمانده پیشمرگه ها شدند و فرمان تسلیم و خفت و خواری و عقب نشینی دادند. اگه می گذاشتند همان پیشمرگان و داوطلبان کرکوکی و خانقینی و توز خرماتو جلو حشد شعبی می ایستادند و پوزه شان را به خاک می مالیدند. حشد شعبی که جز توحش هیچی ندارد، نه جرات،نه جسارت و نه شرافت. آنها بدبخت ها و قربانیانی هستند که مثل گله ولشان می کنند. جنگ هم بلد نیستند. اگر فرماندهان سیاه قدس را از انها بگیری جنگ سهله بیچاره ها دست راست و چپ شان را هم نمی شناسند. این ها آمدند و صاحب نصف کردستان شدند. چرا؟ چون جنگیدند؟ چون جرات داشتن؟ چون زیاد بودند؟ نه. هیچکدام از این ها نیست.

تاجران و قاچاق چیانی آمدند و گفتند آنها قوی و زیاد بودند و ما برای اینکه پیشمرگه و مردم کشته نشوند، عقب نشستیم. این یک دروغ بیشرمانه است. توهین به پیشمرگه است. توهین به شما است. توهین به همه ما بود. ما بی عرضه بودیم؟ کم بودیم؟ جنگ بلد نبودیم؟ پس داعش را که از کرکوک فراری داد؟ آنوقت حشدی ها کجا بودند. تازه داشتند در پادگان های بصره و نجف و کربلا دست راست و چپ را نشانشان می دادند. یک مشت گرسنگان و فقرای بدبخت را فریب دادند و کلاه سرشان گذاشتند و جمع کردند تا مثل گله جلو بیندازند. آنها جرات داشتند و ما بی عرضه بودیم؟ کم بودیم؟ چه دروغ بیشرمانه ای؟ چه توهین بزرگی ؟ جلو چشمان همه ما و در روز روشن خیانت کردند. این را تاریخ می نویسد و ما می نویسیم و بر پیشانیشان می کویم. این داغ ننگ را برای همیشه بر پیشانی خواهند داشت و پاک شدنی نیست.

باز هم می پرسم و از خودمان بیرسیم که ما چه کردستانی می خواهیم؟

ما کردستانی می خواهیم که در آن آزادی باشد، سربلندی و افتخار باشد، انسانیت و برابری در آن باشد، برابری زن و مرد داشته باشد، نان و رفاه و خوشبختی داشته باشد. برای همه، نه فقط برای عده ای مفتخور. اگر خوشبختی و سیری و رفاه هست برای همه هست. اگر نیست برای هیچکس نیست. ما در این مملکت همه چیز داریم. زمین خوب، آب زیاد، آب و هوای خوب، معادن وسیع نفت و گاز، کشاورزی، دام داری، کارخانه های سیمان و ذوب آهن، کارگاه های وسیع... همه چیز هست، ساختمان های بزرگ، شهرک های بزرگ. این شهرک "گوند" های آلمانی و فرانسوی و انگلیسی و سوییسی و غیره را کیها ساختند؟ کارگران همینجا و کارگران مهاجر ایرانی و ترکیه ای و افغانی و بنگلادشی. با کدام پول ساختند؟ با دارایی و پول همین سرزمین، با پول

کمونیت ۲۲۴

شما، با پول همه ما.

همه این شهرک ها مال مردم است. آنوقت کسی بی خانه و سرپناه نیست. همه ی آن پولهای ذخیره شده در بانک های خارجی مال مردم است. مگر این آقایان نمیگویند ما "کرد" هستیم. خوب ما هم "کرد" هستیم. پس چرا شهرک هایشان "کرد" نیست؟ چرا پولهای میلیاردی بانک هایشان "کرد" نیست؟ ما که قرار است همه "کرد" باشیم و مرد و جنگجو و دلیر، پس کو؟ چرا معلمانش ، چرا کارگراتش، چرا پرستارانش، کارمندانش، دستفروشانش، تن فروشانش و ... پولی در بانک ندارند؟ چرا قصر و ویلا و ماشین گرانیقیم ندارند. چرا هر شب نمیتوانند مثل آنها ویسکی و بوقلمون بخورند؟ ها؟ چرا؟ مگه همه ما "کرد" نیستیم؟ ولی نه، آنها میخواهند فقط ما گله های زبان بسته ی "کرد" باشیم و آنها چوپان و صاحب ما.

و ما توده میلیونی کارگر و زحمتکش و حقوق بگیر جزء می گوییم بیایید جایمان را عوض کنیم. شما "کرد" باشید و جنگجو و پول و قصر و ویسکی و ماشین هایتان هم مال ما. ما از "کرد" بودن اینطوری خیری ندیدیم. اصلا ما از "کرد" بودن پشیمان شدیم، پیشکش شما!

اخیرا بابایی از میان این ها آمده و حزب جدیدی ساخته به اسم "نسل جدید" (نه وه ی نوی) و میگوید هر کردی باید یک لامبورگینی داشته باشه. این من را به یاد یکی از شاهان قدیم ایران میاندازد که به او خبر دادند نان نیست مردم بخورند. شاه هم گفت، چه اشکالی داره بگویید کلوچه بخورند؟ شیرینی بخورند؟ این هم حکایت رییس حزب جدید " نه وه ی نوی" است. مطمئتم ۹۰ درصد مردم کردستان ماشین لامبورگینی را ندیده اند و حتی عکس آن را. یکی از گرانتترین ماشین های دنیا است. من میگویم آقا جان لامبورگینی پیشکش خودت. برو امریکا سوار شو و خوش بگذران. ولی می پرسم آیا هیچ کارگر و زحمتکشی در کردستان میتواند بدون اینکه شبی ۵۰ دلار بدهد در ویلای شهرک آلمانی شما بخوابد؟ نه. نمی تواند و "کرد" هم هست!

مردم!

ما اینجور ناجیان و رهبرانی را نمیخاهیم که لیست پارلمان آینده کردستان را روی میز دارند و میخواهند ما رای بدهیم و آنها به پارلمان بروند و دولت تشکیل دهند. دولت و پارلمانی از روسای احزاب و عشایر و قبایل و اسلامی ها. اسلامی هایی که مثل خوره از درون جامعه را می خورند و فاسد می کنند. این ها حشد شعبی و داعش های آینده کردستان اند. مطمئن باشید. مسلمانانی هستند که یک روز "یه کگرتوی اسلامی" است و روز بعد کت و شلوار می پوشد و کراوات می زند و "گوران" می شود و رییس پارلمان و فعال مبارزه با دزدی و فساد (گه نده لی)! جالب است دزدی می رود و دزد بعدی می آید و بر کرسی او می نشیند و ازحق وحقوق مردم و فساد (گه نده لی) خودشان حرف می زند!

مردم پارلمان نمیخواهند. مردم می گویند ما دستمان را داغ کردیم که دیگر به چنین سیستمی رای ندهیم و انتخاب نکنیم. مردم خودشان عرضه دارند جامعه را اداره کنند. خودشان عرضه دارند شورای شهر را تعیین کنند و شوراهای محلات و کارخانه و مدرسه و محله را تشکیل دهند. مردم می فهمند جامعه را اداره کنند. مردم می فهمند که اگر نان هست برای همه است. اگر رفاه و خوشبختی هست برای همه هست. کسی هست این را نفهمد؟ این عقل و فهم بالایی نمی خواهد. ما کردستانی اینجور میخوایم. آزاد، انسانی، برابر، خوشبخت، سیر که شهروندانش حقوق برابر دارند.

کردستانی که به اقوام و عشایر و خاندان ها و مذاهب تقسیم نمیشود. اگر ما این جامعه را در کردستان همین قسمتی که مانده بسازیم به شما قول میدهم که مناطق اشغال شده و کرکوک هم با ما می آیند و خودشان حشد شعبی و نوکران عبادی را با اردنگی بیرون می کنند. خودشان داوطلبانه می آیند از "کرد و عرب و ترکمن و مسیحی" و همه خواهند گفت ما هم چنین جامعه ای می خواهیم.

قول میدهم مردم زحمتکش عراق هم از ما می آموزند و برای رهاییشان بر می خیزند.

^[1]

سخنی با شما، مردم ...

مردم! کارگران، زنان، معلمان، کارمندان، روشنفکران، جوانان، فقرا!

بیابید جمع شوید و دست در دست همدیگر بگذارید و همت کنید و این جامعه را بسازید.

بیابید دست دشمنانمان را از ایران تا ترکیه و تا عبادی و نوکرانشان را از کردستان کوتاه کنیم.

بیابید این کثافت ها را به آشغالدانی بریزیم.

بیاید خودمان و با دستان خودمان این جامعه را بسازیم.

هر کس با مردم می اید و در کنار مردم می ایستد، بیاید. هر کس کمک میکند دست قاسم سلیمانی از کردستان کوتاه شود بیاید. هر حزبی هست باشد. بیاید. این اولین قدم است. با وجود وحضور قاسم سلیمانی و حشد شعبی کار ما چند برابر سخت تر است.

هر کس میخواهد حزب بسازد، بسازد. ولی مردم از احزاب قومی و مذهبی خسته شده اند. داغ شان را به دل دارند. همه جور این احزاب را امتحان کردیم. دیگر بس است.

ما جامعه ای می‌خواهیم که عقاید مذهبی امر شخصی آدماست نه قانون جامعه.

ما جامعه ای می‌خواهیم که دین از دولت و آموزش و پرورش جدا باشد.

ما جامعه ای می‌خواهیم که زن و مرد توش برابر باشند

جامعه ای می‌خواهیم که اگر نان هست برای همه هست، اگر رفاه هست برای همه هست، اگر نیست برای هیچکس نیست.

ما جامعه ای می‌خواهیم که مفتخور ندارد. آغابالاسر ندارد. مردم خودشان حکومت می سازند و جامعه را اداره می کنند.

شکی نکنید اگر این جامعه را ساختیم بشریت در دنیا پشت ما را میگیرد. منتظر دولت های امریکا و اتحادیه اروپا و دیگران نباشیم.

اگر این جامعه را ساختیم و دیدند، به شما قول می دهم حتی ترامپ که از همه شان بدتراست نمی تواند در مقابلش بایستد.

ترامپ و امثال او مخالف جامعه دموکراتیک اند؟ خودشون که میگویند دموکراتیک اند. مخالف برابری زن و مرد هستند؟ در خیلی از کشورهای دنیان زن و مرد برابری را بدست آورده اند. آیا ما فقط لیاقت درست کردن جامعه دموکراتیک و برابر نیستیم؟ آنها هستند و ما نیستیم؟

میدانید بهانه آنها علیه ما چیست؟ میگویند این ها

قبیله و عشایرند. نمی فهمند. بگذار همینطوری باشند و همینطوری بمانند. می گویند مردم دموکراسی نمی فهمند. زنهایشان را کتک میزنند. دختران شان را به زور شوهر میدهند. میگویند آنها مسلمانند. شیعه اند، سنی اند و رسمشان همینه. بیشتر از این بلد نیستند و نمی فهمند. بگذار همینجوری زندگی کنند. اگر هشیار شوند، اگر مثل ما بشوند رویشان زیاد می شود و دیگر برایمان نمی جنگند. دیگر به سر ما قسم نمی خورند.

اگر این جامعه را نسازیم و منتظر آن ها باشیم. باید منتظر بدبختی های بیشتر باشیم

اگر منتظر احزابی باشیم که امتحان خود را پس داده اند باید منتظر بدبختی های بیشتری باشیم

مردم منتظر احزاب جدیدی هم نیستند که هنوز نیامده، لیست پارلمانی شان را به ما نشان می دهند و می‌خواهند به پارلمان بروند و رای ما را می‌خواهند. پارلمان تجربه ننگینی است که تاوانش را مردم داده اند. آیا تاوانی مانده مردم پس دهند!

ما می‌خواهیم دولت خود و حاکمیت خودرا داشته باشیم. قانون را خود ما و نمایندگان شوراهایمان بنویسند.

ما نمایندگانمان را از میان کارگران، زنان، معلمان، دستفروشان، تن فروشان و آدمهایی انتخاب می کنیم که تا حالا هیچ اراده و اختیاری به آنها داده نشده است. به شما قول می دهم یک کارگر بیکار یا شاغل و یک کارگر زن تن فروش شرف و وجدان و انسانیتش بسیار بالاتر از هر بورژوای درس خوانده و کراوات زده یا عمامه بسته است. چرا یک عشایر تا دیروز مزدور "جاش" صدام حسین بوده امروز می تواند به پارلمان برود و حکم کند و قانون بنویسد اما یک کارگر، یک زن تحصیلکرده یا خانه دار و یک نجار و بنا و مکانیک و خیاط و رفقگر شهرداری و غیره نمی تواند این کار را بکند! مطمئن باشید بهتر می کند و شرافتمندانه و با وجدان و تعقل و تفکر طبقاتی و برابری طلبانه این کار را انجام می دهد. ما چنین جامعه ای را می خواهیم.

ما عرضه اش را داریم. آدمها و پیشروانش را داریم. رهبران را درمیان خود داریم. شرافتش را داریم. وجدانش را داریم. لازم نیست حتما دانشگاه رفته باشیم. هر چند درون جامعه کارگر و زحمتکش جماعت، دانشگاه رفته هم کم نداریم. ولی دانشگاه ما جامعه ما است، سفره ما است، وجدان انسانی و طبقاتی ما است، حرمت ما است، کرامت ما است، برابری ما است ، آزادیخواهی ما است. در میان ما مفتخور و زبان

دراز و دروغگو و ریاکار و ظالم وجود ندارد و نمی تواند بوجود بیاید چرا که ثروت و قدرت دست کسی داده نمی شود و بقیه به خانه برگردند. نمایندگان مردم تحت کنترل و هدایت شهروندانی است که هر وقت از کسی نارضایتی وجود داشته باشد عوض شده و جایش را به کس دیگری می دهد. ما پارلمان ۴ سال یک بار نداریم. وظایف و ماموریتهای اداره جامعه بین همه شهروندان تقسیم شده و هر وقت و زمان لازم شد جابجا می گردد.

مردم آزادی را می فهمند یعنی چه، برابری را می فهمند یعنی چه، می فهمند فقر چیست، سیری چیست، حداقل دو نسل کنونی می فهمند چه برسرشان آمده و دیگر نمی‌خواهند راه گذشته را بروند. جمع شویم. شوراها و کمیته های محله هایمان را تشکیل دهیم، شوراهای شهررا تشکیل دهیم. جمع شویم و همه هم اسلحه دارند. ما با کسی سر جنگ اسلحه نداریم اما اگر کسی بخواهد روی ما دست بلند کند و جلومان را بگیرد می توانیم از خودمان، از حقمان، از آزادیمان، از خوشبختی مان، از شرافتمان، از حرمت مان، از انسانیت مان، از اراده و اختیارمان دفاع کنیم. پیشمرگان فرزندان همین مردم اند و دیگر نمی خواهند افراد مسلح (چه کدار) تاجران و قاچاق چیان و غارتگران داراییهای جامعه و خانواده هایشان باقی بمانند.

بگذار احزاب در میان خودشان هر تصفیه حسابی دارند با هم بکنند. بگذار هر غلطی دارند بکنند. اما نباید اجازه داد در امر دخالت مردم در سرنوشت سیاسی و اقتصادی واجتماعی جامعه کارشکنی کنند، تهدید کنند، سرکوب کنند و دست به اسلحه ببرند. نباید گذاشت حشد شعبی دخالت کند، قاسم سلیمانی دخالت کند، عبادی دخالت کند، اردوغان دخالت کند. نباید گذاشت از جنس این شیدان و ظالمان و ستمگران بیایند و آغا بالاسر مردم شوند.

این ها چکاره ی این مملکتند؟ چه کسی به قاسم سلیمانی اجازه داده صبحانه اش را در تهران بخورد و نهار را به سلیمانیه و کاخ خانواده طالبانی بیاورد. چه کسی به قاسم سلیمانی و نوکرانش اجازه داده که پلیس ها و جاسوس هایش را در محلات شهرها سازمان دهد و برای تهدید و ترور آزادیخواهان و طرفداران استقلال کردستان و برابری طلبان آماده شان کند! خاننایی که پشت قاسم سلیمانی ایستاده و نوکریش را می کنند، هیچ ربطی به مردم و جامعه کردستان ندارند. بروند لباس حشد را بپوشند و به او خدمت کنند. این ها نوکری شان را بخاطر حفظ سرمایه و دارایی های غارت شده و قاچاق شده از مردم و جامعه می کنند. این ها دارایی

۱۷

های مملکت را برده اند، اسلحه مملکت را برده اند،همه را باید به مردم پس بدهند.

ما باید در این مبارزه انسانی و برابری طلبانه پیروز شویم. و پیروزی در راه است اگر بخواهیم. اگر تا حالا باختیم دیگر بس است. برای پیروز شدن باید به آگاهی و تصمیم و اراده انسانی و شرافتمندانه متکی شویم. ناجی ای وجود ندارد. فقط باید بدانیم چه می‌خواهیم و چه نمی‌خواهیم.

باز هم باید گفت و گفت که چیزی نداریم از دست بدهیم. همه چی ما را زدزدیدن و گرفتن. نان مان را، دارایی مان را، اسلحه مان را، خوشبختی مان را، حرمت مان را، انسانیت مان را ... همه چی را از ما گرفتن. الان وقتشه همه رو پس بگیریم. باید دست بکار شد! اگر نه فردا کسی گلگی نکند که چراچنین و چنان شد. خون دل ها را خوردیم، خیلی ها گریه هاشان را کردند، فحش هایشان را دادند، دیگر آه و ناله کردن بی فایده است. اینجا آخرخط است، بن بست است. به بقیه عمرمان، به بچه هایمان و خانواده هایمان و همسایه هایمان و هم سرنوشت هایمان فکر کنیم. اگر قدرت را خود در دست بگیریم خودمان را نمی بخشیم، و فرزندانمان ما را نخواهند بخشید.

ما بیشترین، ۶ میلیونیم نه ۵ میلیون. نه، ۴ یا ۳ یا ۲ میلیون. ما می توانیم! فقط باید بخواهیم و راهش را پیدا کنیم. همین امروز، فردا دیر است!

دشمنان ما شب و روز دارند نقشه ی بدبختی ما و بردگی ما و اسارت ما و حقارت ما و گرسنه کردن ما را می کشند. ما میتوانیم راحت بخوابیم؟ نه. یک ۶ ماهی کم بخوابیم و بیشتر بجنبیم و حرکت کنیم و جمع شویم وحرف بزنینم و متحد شویم و خودمان را سازمان بدهیم و سرنوشتمان را به دست بگیریم، تا بعدش بتوانیم راحت بخوابیم ، با وجدان راحت، با خیال راحت، بدون دغدغه ظلم ، بدون دغدغه نان و بدون دغدغه جنگ.

۶ ماه بجنبیم. منظورم جنگ مسلحانه نیست. چند میلیون انسان، چند صد هزار، چند ده هزار بجنبند نیازی به اسلحه نیست. لازم شد و مجبورمان کردند می جنگیم. ولی ۶ ماهی بجنبیم و برخیزیم و متحد شویم و قدرت و سرنوشت را بدست بگیریم. اگر ضرب اول تمام قدرت را نگرقتیم اقلا بخشی از قدرت را سهم خود کنیم.

ما باید بقیه عمر را خوشبخت و آزاد و با افتخار زندگی کنیم. بدون اقا بالاسر، بدون اربابان و میلیونرها و میلیاردرها، بدون ظلم، بدون بی حرمتی خود و خانواده ها و بچه هایمان!

نوامبر ۲۰۱۷

****برگردان بحثی به زبان کردی از رادیو نینا***

جنگ طلبی آمریکا و سرنوشت فلسطین

مناسبی را برای امضای چنین تصمیمی میدانند، دلیل آن مثل تمام جنگ طلبی های تاریخی این کشور، موقعیت منطقه ای و جهانی آمریکا است.

زمانی هیئت حاکمه آمریکا پای چنین تصمیم جنگ طلبانه ای رفته است، که در میدانهای وسیع جنگ طلبی خود دستاوردی جز شکست نداشته است. دو دهه گذشته دولتهای مختلف آمریکا با هدف تضمین کدخدایی خود بر جهان و برای بهبود موقعیت لطمه خورده خود و پایان کلانتری یک جانبه اش، در راس ماشین تروریسم عنان گسیخته و همزمان دامن زدن به جنگ و جنایاتی بوده که چهره جهان را تغییر داده و ناامنی، جنایت، لشکر کشی و تروریسم را در همه جهان در ابعاد بی سابقه ای افزایش و به مشخصه دنیای امروز تبدیل کرد. حمله به عراق و نابودی این کشور و سرانجام شکست در آن، به همراه خود موجی از تروریسم و کانگستریسم و آدم کشی اسلامی را پروراند. بحران خاورمیانه و جنگ لیبی و شراکت آمریکا و فرانسه و...، اکنون لیبی را به میدان مجموعه ای جریان جنایتکار، فرقه های مذهبی و قومی و بازار برده فروشی آنها تبدیل کرده است. سوریه و تبدیل آن به ویرانه ای بر شانه های آمریکا و همپیمانان او و همزمان عروج انواع باندهای آدمکش تا دندان مسلح از جمله جبهه النصر و شاخه های القاعده و داعشی که امروز موی دماغ تمدن در خاورمیانه است، و نهایتا شکست در این میدان از دستاوردهای این دوره آنها است. در عراق با دخالت وسیع و

نابودی عملی موصل و جنگی وسیع خانمانسوز، عملا هم خود آمریکا و هم متحدین او چون عربستان، به ایران و.. باخت. در کره شمالی با تهدید و عریده کشی ترامپ، علیه قلدر حاکم بر این کشور، عملا سایه ترس و نگرانی از جنگ هسته ای را بر جهان گسترانند. هیئت حاکمه آمریکا در این دو دهه به عنوان راس تروریسم رسمی و دولتی جهان و به عنوان مادر دهها باند و جریان آدمکش، همه دخالتگریهای نظامی فوق را به نام "صلح برای جهان و مقابله با تروریسم" به مردم جهان فروخته است.

امریکا برای جبران هر باخت و شکستی در هر گوشه ای از جهان، بلافاصله در گوشه ای دیگر محور شری تراشیده و به جنگ دیگری دامن زده است. ترامپ، این "امتیاز" را دارد که نسبت به روسای قبیلی آمریکا در این چند دهه، بیش از همه زرادخانه نظامی آمریکا را زنده و فعال نگهداشته است و صدها میلیارد دلار اسلحه و ابزار کشتارهای دستجمعی را روانه بازار جهانی کرده و فروخته است!

نتیجه تا کنونی جنگ طلبی های هئیت حاکمه آمریکا و بدنبال و به موازات آن تحركات نظامی قدرت های حاکم در سایر کشورها، علاوه بر کشتار میلیونی مردم محروم و بیگناه، علاوه بر آوارگی و خانه خرابی دهها میلیون انسان، علاوه بر ویرانی چند کشور و ریشه کن کردن نشانه های تمدن در خاورمیانه، تحمیل یک عقب گرد

بزرگ به کل بشریت حتی در خود آمریکا و کشورهای غربی است.

اینکه مالتی میلیاردر آمریکایی، در راس بزرگترین ماشین جنگی جهان و در قامت رئیس جمهور آمریکا، امروز شعله ور کردن آتش جنگ در فلسطین را "زمان مناسبی برای منافع خود" میدانند، به این امید که مشکلات داخلی و موقعیت ضربه خورده جهانی را "بهبود" دهد، در خود هیئت حاکمه آمریکا با تردید روبرو است!

این تحرک، حلقه دیگری از تلاش بورژوازی آمریکا برای خروج از موقعیت "بازنده " است! تلاشی برای توجیه و حاشیه ای کردن شکستهای این دوره و سرپوش گذاشتن بر ناتوانی در پاسخ به نیازهای شهروندان در خود آمریکا است! این بار تاوان شکست و سقوط موقعیت "ممتاز" آمریکا، و بحران و بن بست های اقتصادی را باید بار دیگر کودکان و مردم محروم فلسطین، مردم صلح دوست اسرائیل، و مردم در خاورمیانه بپردازند.

بی شک مقابله با این سیاست و عقب راندن گانگستر حاکم و کل هیئت حاکمه آمریکا، کار بشریت آزادیخواه است. ماشین جنگی ترامپ را باید افسار کرد. برسمیت شناختن اورشلیم به عنوان پایتخت اسرائیل، باید به عنوان سیاستی جنگ طلبانه محکوم شود.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست(خط رسمی)

۹ دسامبر ۲۰۱۷

۱۶ آذر در راه است. این روز تاریخا، روزی است که جامعه به دانشگاه و نسل جوان چشم می‌دوزد تا صدای حق طلبی و عدالتخواهی مردم آزادیخواه را از نسل جوان در دانشگاه‌های سراسر کشور، بشنود. طبقه کارگر ایران، همراه با میلیون‌ها زن و مرد، دختر و پسر، از مراکز کار تا صف میلیونی بیکاران، از محلات محروم و کارگری تا مراکز تحصیلی و…، همه امیدوارند دانشگاه بار دیگر به میدان حق طلبی آنها، به سنگر انساندوستی و اعلام برابری انسان‌ها علیه حاکمین و استعمار کنندگان تبدیل شود. امیدوارند امسال با دخالت و همت نسل جوان کمونیست و آزادیخواه، ورق در دانشگاه به نفع انسانیت، تمدن و به نفع محرومان برگردد و دانشگاه از دست مجیز گویان حکومت، تشکلهای دست ساز آنها، مدافعان رنگارنگ حاکمیت و ارگانهای مختلف آنها، بیرون آید.

۱۶ آذر روزی است که نسل جویای تحصیل طبقه کارگر، نسل جوان آزادیخواه در دانشگاه، می‌تواند صدای اعتراض اکثریت محروم را، برساند! بار دیگر کانالی باشد که از آن جامعه، صدای اعتراض اکثریت جوانان برابری طلب و آزادیخواه را به سراپای حاکمیت و قوانین آن، به محرومیت، فقر، بیکاری، به بردگی مزدی، بردگی جنسی و به زندان و استبداد، بشنود! سنگری باشد تا بار دیگر از آن به نمایندگی مردم در سراسر ایران، نه به جنگ و جنایت در کل منطقه و دخالت ایران در آن، نه به تفرقه و تقسیمات قومی و مذهبی، نه به زن ستیزی و کودک آزاری، و در یک کلام نه به وضع موجود، اعلام شود!

امروز دامنه فقر و بیکاری، دامنه دزدی و چپاول و فساد مالی، دامنه استعمار و قساوت و بیرحمی بورژوازی حاکم و دولت آن به جایی رسیده که حتی خودی هایشان نیز به حرف آمده اند. امروز روسای قبلی و نمایندگان بالای جمهوری اسلامی که از مسند قدرت کنار گذاشته شده اند، هشدار می‌دهند و نگرانی خود را از خیزش محرومین و طغیان میلیونی آنها و خطرات آن برای حاکمین اعلام میکنند و تلاش دارند پرونده ای سفید برای آینده خود درست کنند. امروز دامنه فقر و بی حقوقی اکثریتی بزرگ از مردم و فاصله عمیق طبقاتی آنها با صفی از مالتی میلیاردرها و صاحبان سرمایه که ده‌ها برابر دو سه دهه قبل دارایی جمع کرده اند، چنان زمخت و زشت و عریان است، که حاکمیت را نگران خطر طغیان و عروج آتشفشان خشم محرومین، علیه وضع موجود کرده است. این واقعیت که مردم ایران و

زنده باد روز دانشجو!

دانشگاه‌های ایران، در تسخیر دانشجویان عدالتخواه و ضدجنگ

به مناسبت روز دانشجو، امسال بار دیگر دانشگاه‌ها تریبون رساندن صدای محکم اعتراض میلیونی شهرندان در ایران بود! تریبون سراسری اعتراض به بی حقوقی مطلق طبقه کارگر، به ستم و محرومیت مطلق شهروندان در مناطق دورافتاده تر، به فقر و بی افقی دانشجوی محروم، به خصوصی شدن و پولی شدن امکان دسترسی به آموزش و نیازهای اولیه زندگی، به فساد افسارگسیخته حاکمیت، و به تبعیض و تحقیر تعمیم یافته جنسیتی بود! از این تریبون بعلاوه کیفرخواست قربانیان چهاردهه حاکمیت نیز به میان آمد!

مراسم روز دانشجو، شانزده آذر امسال، به دلیل تعطیلات، روزهای سیزده و چهارده آذر و در اکثر دانشگاه‌های سراسر ایران، در اشکال مختلف، سخنرانی و سمینار و تحصن و اجرای نمایشات متعدد، برگزار شد. مراسم امسال، نه یک مراسم فرمایشی و دولتی، که تماماً یک سلسله مراسم دانشجویی بود که توسط جوانان رادیکال، عدالتخواه و ضدجنگ، برگزار شد!

باردیگر امسال به مناسبت شانزده آذر، دانشگاه‌ها به تسخیر دانشجویان معترض و پرشور درآمد و از سنگر دانشگاه به سمت تبعیض و بی حقوقی، نابرابری و فقر، جنگ افروزی و فساد و سرکوب و عاملین آن، از همه

خصوصاً طبقه کارگر و محرومین "کارد به استخوانشان رسیده" و صدای اعتراض و نفرت آنها همه جا از محل کار و صف بیکاران تا مراکز تحصیلی شنیده میشود، را دیگر نمیتوان زیر تبلیغات و وعده های "گشایش اقتصادی" مخفی کرد.

جمهوری اسلامی، آخرین کارتهای بازی خود برای فریب مردم ایران را بکار برده است. امروز جمهوری اسلامی و روسای آن، روشنفکران بورژوا و شاعر و نویسندگان مجیز گوی آنها، وکلا و مبلغین آنها از مجلس تا دانشگاه، از مساجد تا همه رسانه های آنها، تلاش میکنند با اتکا به سلاح زنگ زده "وطن پرسی" و "ایرانیت"، با "به رخ کشیدن" نقش جمهوری اسلامی در خاورمیانه و دخالتهای آنها به نام "عظمت" ایران، ما را ساکت نگاه دارند و به خدمت خود بگیرند! تلاش میکنند به بهانه "منافع ملی" و "دفاع از وطن"، جایی که برای ده‌ها میلیون کارگر و زحمتکش جز اسارت و بردگی و فقر و استبداد ارمغانی نداشته است، "وطنی" که برای اکثریت شهروندان اش حتی جای امنی برای زیست نیست، ما را تسلیم کنند.

تلاش میکنند با سلاح "دفاع از وطن" و "خطر" حمله به آن از جانب دولتهای مرتجع از آمریکا تا اسرائیل و عربستان و خطر تبدیل شدن ایران به سوریه ای دیگر، پدیده ای که خود حاکمیت در ایران نیز یکی از اکتورهای فعال است، ما را از هر اقدام اعتراضی و انقلابی، از هر حق طلبی و خواست و مطالبه انسانی، بر حذر دارند. تا در این منجلاب جهانی و منطقه ای، در این باطلاق مسابقه خشونت و تهدید و جنگ طلبی، ما را به سکوت، آرامش و تسلیم بکشانند و غرق کنند!

دانشجویان آزادیخواه و کمونیست!

امروز بی اعتباری جمهوری اسلامی و سران آن واقعیتی انکارناپذیر است. حتی در میان نورچشمی های شان کسی نیست که منکر بی حقوقی اکثریت مردم ایران باشد. روزنامه های

شانزده آذر

باید ورق را برگرداند!

رسمی و مقامات "بلند پایه" و مهره های اصلی جمهوری اسلامی، از آنهایی که در حصراند، تا کسانی که در لباس دفاع از "عدالت" چهره عوض کرده اند و تا بیت رهبری، همگی از اوضاع بد معیشت و فقر و محرومیت میگویند و اما همگی تلاش دارند ما را به صبر و شکیبایی دعوت کنند و وقت بخرند.

تردیدی نیست با ادامه حاکمیت اینها، آینده ای جز سیاهی و تباهی بیشتر، در چشم انداز نیست. مشکل توهم به حاکمیت نیست! مشکل پراکندگی صف ما محرومین، صف مدافعان آزادی، برابری، و صف ما آزادیخواهان، ما کمونیستها است. مشکل قدرت آنها، که در مقابل صف میلیونی ما ناچیز است، نیست! مشکل صف پراکنده ما است!

امروز هر کمونیستی در ایران، از دانشگاه تا محله، از محل کار تا محل زندگی، باید برای اتحاد، برای قانع کردن، برای افق دادن به این صف، و برای متحد کردن آن، در هرکجا و به هرشکل و در هر سطحی که میتواند، تلاش کند. جامعه ایران و نسل جوان آن، تشنه آزادی و رفاه و سعادت است. این بر دوش ما کمونیستها و آزادیخواهان است که این صف را متحد کنیم و این صف را به قدرت خود و به توانش برای بهبود، رفاه و امنیت و دنیای آزاد و برابر امیدوار، و متکی کنیم.

۱۶ آذر برای ما مناسبتی است که صدای این صف و قدرت و توان آنرا در دفاع از انسانی ترین و قابل دفاع ترین مطالبات نشان دهیم. ۱۶ آذر روز نه گفتن رسای ما به جنگ و جنایت در خاورمیانه، نه گفتن ما به فقر، بیکاری و محرومیت و استبداد، است. روز نه گفتن ما به نفرت پراکنی ها و جنگهای قومی، ملی و مذهبی، است. ۱۶ آذر امسال میتواند روز اعلام برابری و همسرنوشتی همه کارگران، همه محرومان در سراسر خاورمیانه و کل جهان، باشد! روز اعلام برابری همه مستقل از جنسیت و جغرافیای محل تولد و زندگی، مستقل از زبان و فرهنگ و نژاد و اعتقادات مذهبی و پیشینه ملی، و روز دفاع از

کمونیست ۲۲۴

هویت انسانی همه مردم در سراسر ایران باشد!

مردم آزادیخواه ایران، طبقه کارگر و میلیون‌ها انسان شرافتمند شایسته دنیای بهترند و این دنیا با دخالت ما و با اتحاد این صف ممکن است. جامعه باید در ۱۶ آذر صدای این صف را بشنود. این صدا و آرزوهای این صف در اعماق جامعه ریشه دوانده است. این صدا، صدای آزادیخواهی، صدای عدالتخواهی طبقه کارگر، صدای زنان و مردان برابری طلب و صدای صدها هزار زن و مرد، پیرو جوان و ده‌ها هزار کودک زلزله زده و آواره، و ناجیان و حامیان میلیونی شان در سراسر ایران، است. این صدا توسط ما و از بلندگوی دانشگاه در ۱۶ آذر باید شنیده شود.

نباید اجازه داد روسای حاکمیت و نمایندگان دولت و ولی فقیه به عنوان مسببین وضع موجود، جسارت کنند و بلندگوی دانشگاه را در روز ۱۶ آذر در دست بگیرند و به رجزخوانی در توجیه لجنزاری که به نام زندگی به اکثریت بزرگ مردم ایران تحمیل کرده اند، بپردازند.

رفقا!

۱۶ آذر میتواند رنگ عدالتخواهی و افق انسانی را بر خود داشته باشد. در مقابل هویت تراشی های کاذب قومی و ملی و مذهبی، که از بالا و پایین، توسط ارتجاع حاکم و ارتجاع در اپوزیسیون به جامعه پمپاژ میشود، میتوان مهر هویت انسانی و برابر شهروندان جامعه، از شمال تا جنوب، از شرق تا غرب کشور، را بر پیشانی جامعه کوبید!

رفقا! این مهم به اتحاد و کاردانی، به هوشیاری و به کار اجتماعی و کمونیستی تا کنونی و به توان بسیج و اتوریته و نیروی پشت سر شما بستگی دارد. جامعه چشم امید به دانشگاه دوخته است! این امید، در جواب شما به نیازهای مبرم شرایط موجود، تحقق خواهد یافت. باید ورق را برگرداند، باید دانشگاه‌ها را دوباره فتح کرد!

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست(خط رسمی)	
دهم آذر ۱۳۹۶- اول دسامبر ۲۰۱۷	
ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوپژکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش میپندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الحاق ها و جدایی های تحمیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل می‌دهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند .	
منصور حکمت از نوشته ملت، ناسیونالیسم و برنامه کمونیسم کارگری	

۱۶ آذر و پایان ...

اما در محیط های روشنفکری به طور واقعی مطالبات صنفی ضعیف تر است و فکر می کنم در تاریخ چند دهه گذشته اعتراضات دانشجویی را اگر نگاه کنیم نقش مطالبات صنفی به دلایلی که اول بحث به آن اشاره ای کردم کمتر است ولی این که چقدر مطالبات صنفی است و یا چقدر سیاسی یک بحث دیگری است. اما این که تلاش برای اعتراض در دانشگاه و در کارخانه و در مراکز کارگری، صنفی بماند، این تلاشی است که در راس آن جمهوری اسلامی قرار دارد. در دنیای ما قدرت در عرصه سیاست تعیین تکلیف می شو. خاورمیانه را در نظر بگیرید تمام دولت های دنیا و تمام احزاب از فاشیست تا گانگسترهای مسلح و آماده شده که هزینه شان را پرداخت می کنند تا یک سیاست معین را در منطقه تقویت کنند، از داعشی که به دست آمریکا و متحدیش به داعش تبدیل شد و در "ارتش آزاد سوریه" برای اهداف آنها بکار گرفته شد و بعد کنترلش از دستشان خارج شد، از اینها تا وضعیتی که در عراق هست، تا وضعیتی که در ایران است، همه عرصه های جدال اصلی دولت های بزرگ دنیا است برای پیشبرد اهداف سیاسی شان و جنگ قدرت است برای سهم هر کدامشان در منطقه. در ایران هم قدرت در جدالهای اصلی سیاسی تعیین تکلیف می شود و تلاش برای این که صنفی بمان، لطفا صنفی باش، برای این است که اجازه ندهند طبقه کارگر و نسل جوان از جمله در دانشگاه ها در سیاست دخالت کنند. صنفی بمان معنایش این است که من را به رسمیت بشناس و اگر اعتراضی داری در چهارچوبی که من تعیین می کنم، با به رسمیت شناختن من و حاکمیت من، مبارزه ات را به پیش ببر. بر این اساس باید حاکمیت طبقه حاکمه را فرض بگیریم، وجود و ماندگاری جمهوری اسلامی را فرض بگیریم و این در هر جای دنیا، در اروپا هم همین است. خطاب به طبقه کارگر میگویند حاکمیت بورژوازی را فرض بگیر و قبول کن دنیا این است که ما حاکم هستیم و شما محکوم ، ولی به عنوان محکوم و به عنوان طبقه استثمارشده و زیر ستم تلاش کن برای بهبود زندگیت. الان اتحادیه های کارگری در اروپا همین سرنوشت را پیدا کرده اند و به نام نماینده طبقه کارگر قدمی از مبارزات صنفی و آنهم در محدوده ای بسیار باریک، فراتر نمیروند.

برای مثال، نقشی که خانه کارگر جمهوری اسلامی انجام می دهد تا جایی که به مبارزه کارگری برگردد خانه کارگر و فعالینش مثل خیلی از احزاب چپ، وضعیت طبقه کارگر، کار کودکان، محرومیت، فقر و..، از همه این ها می گوند، ولی تلاش می کند حاکمیت بورژوازی را به عنوان خط قرمز برسمیت بشناسید و به آن خدشه وارد نکنید. در نتیجه تلاش برای صنفی ماندن معنایش این است که تلاش نکن برای براندازی، برای تغییر و تحولات جدی. تغییر و تحولات جدی در هیچ جامعه ای با مبارزات صنفی اِجِام نمیگیرد و بالاخره روزی باید مقابلت را به زمین بزنید تا امرت را عملی کنید.

تلاش برای صنفی ماندن و در سیاست دخالت نکردن، لطماتی جدی به طبقه کارگر می زند و آن را هدف قرار می دهد، مستقل از این که در دانشگاه باشد یا در کارخانه. این تلاش متأسفانه یک ذهنیت عمومی در محرومان جامعه ایجاد کرده که گویا سیاست کار کارگر نیست، گویا برابری زن و مرد امر کارگر نیست، آزادی های سیاسی امر کارگر نیست، قدرت امر کارگر نیست و حزب کمونیستی، حزب کارگری و ساختن آن کار کارگر نیست. هر بچه بورژوایی در این جامعه دو نفر شد تلاش می کند یک سازمان بسازد و یک حزب بسازد و می گوید قدرت را می گیرم، قدرت را از آن جناح دیگر می گیرم، اما وقتی پای کارگر به میدان آمد و نوبت کارگر و کمونیست رسید، مشتی وکیل و صاحب نظر پیدا میشوند و میگویند، لطفا سیاسی نباشید و صنفی باشید، سیاست امر شما نیست. تلاش می کنند طبقه کارگر و محرومان را از دخالت در سیاست و دست بردن به اهرمهای قدرت برحذر دارند. و این بزرگترین لطمه به طبقه کارگر و محرومان جامعه میزند. برای این که دست به اهرم های قدرت نبرند، فکر براندازی نکنند، فکر جایگزینی سیستم های موجود و حاکمیت بورژوایی با سیستم آزادی خواهانه، سوسیالیسم و

جامعه کمونیستی و فکر براندازی حاکمیت های ارتجاعی را نکنند، بردگی خودشان را به رسمیت بشناسند ولی تلاش کنند به یک سری مسائل صنفی اکتفا کنند. مسائل صنفی ارزشمند است بحث کاستن از ارزش اینها نیست ولی این کاری است که شما تا ابدیت به عنوان کارگر و محروم جامعه می مانی و در این چهارچوب تلاش می کنی برای بهبود. در دانشگاه هم به این صورت است. این تلاش و این همه تبلیغات سر صنفی ماندن به این دلیل است.

بعلاوه یک نکته در جامعه ایران را باید توجه داشت که فضا طوری است دست به هر چیزی ببری سیاسی می شود. کارگری که حقوق خودش را مطالبه می کند فقط با صاحب کار طرف نیست، بلکه قورا پلیس و مراکز اطلاعاتی به میدان می آیند و با حاکمیت طرف است. اعتراض وسیع کارگری می تواند تا براندازی پیش برود. اعتراض وسیع کارگر به مسائل صنفی، به دستمزدش در صورتی وسیع و متحد باشد کل حاکمیت را تا پای سرنگونی میبرد و این موقعیتی است که در جامعه ایران موجود است. ولی تلاش برای صنفی کردن و صنفی ماندن تلاش برای پذیرش حاکمیت آنها است و تلاش برای دست نبردن به قدرت و اهرمهای قدرت است و خطابش اساسا طبقه کارگر است.

همین خاکی: شما در پاسخ به سوال اول در مورد پایان یک دوره حرف زدید و گفتید امسال پایان یک دوره بود. متعاقبا با اعتراضات دانشجویی که اتفاق افتاد دوباره بحث بررسی تجارت دانشجویی در بخش های گوناگون مطرح شد و در این بین بحث بررسی دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب، بحث های متفاوتی مطرح شد و یکی از مهم ترین بحث هایی که مطرح شد این بود که دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب به طور علنی فعالیت کردند به فعالیت مخفی اهمیت ندادند، بیشتر یک طیف جوان بودند که آوانتوریست بودند یک سری از این بحث ها مطرح شد. نظر شما را در مورد این تجربه به طور مختصر بدانم و نظر شما را در مورد آن چیست و اساسا دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب در دوره ای که شما هم بدان اشاره کردید، دستگیری هایی که اتفاق افتاد به خاطر این بود که این دوستان علنی فعالیت کردند یا جوانب امنیتی را نخواستند خوب رعایت کنند اساسا موضوع از چه قراری بود؟

خالد حاج محمدی: دوره دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب به نظر من جزو پرافتخارترین دوران مبارزات در دانشگاه های ایران بود. دوره ای که در پنج، شش دهه تاریخ مبارزات دانشجویی، چپ ایران، کمونیسم و عدالت خواهی با این ابعاد در تاریخ دانشگاه های ایران و مبارزاتی که در دانشگاه ها صورت گرفته ظاهر نشده است. برای اولین بار در تمام دانشگاه های بزرگ ایران نسلی از جوانان آزادی خواه توانستند وسیعا در ابعاد چند ده هزار نفری در مهم ترین دانشگاه ها، دانشجویان را متحد کنند و از مطالباتی که امروز بار دیگر در دانشگاه به میان آمده دفاع و رو به جامعه اعلام کنند. و این اتفاق برای هر آدمی که عدالتخواهی امرش باشد، دفاع از محرومان جامعه امرش باشد، سوسیالیست و کمونیست هم نباشد و تنها عدالتخواه باشد و یک ذره وجدان داشته باشد، به نظرم من مایه افتخار است.

بررسی این تجربه ارزشمند است و هر جمع دست اندرکار و هر آدم جدی سیاسی تجربه جنبیش و نقاط ضعف و نقاط قدرتش را بررسی می کند. اما چیزی که در ایران متأسفانه با آن روبرو بودیم و خصوصا بعد از این که جمهوری اسلامی به "داب" حمله کرد و تعداد زیادی را دستگیر کرد، که خوب عادی بود این کار را انجام دهد و الان هم عادی است باز هم این حملات شروع شود، بعد از این که عقب نشینی به دانشگاه تحمیل شد، عده ای آمدند و گفتند که اینها آوانتوریسم بودند و تلاش کردند نفس حرکت اعتراضی آن دوره و رادیکالیزمش را بزنند و نفس حرکت را زیر سوال ببرند. این عده و این نگاه و تفکر، این بیگانگی و این احساس دشمنی با آزادی خواهی را در جامعه به همراه داشت.

بعلاوه این نوع برخورد، برخوردی فرقه ای است، یک بخش آن مشخصا حاکمیت است و بخش دیگر آن احزاب چپ و راست بورژوایی،

همه آنها نگران بودند که یک بار دیگر چپ و کمونیسم در دانشگاه عروج کرده و در آن دوره همه شان سعی می کردند با این تحرک عکس بگیرند. اما همینها زمانی که عقب نشینی را به این حرکت تحمیل کردند همه مثل خوره به جان این حرکت آزادیخواهانه افتادند برای اینکه دوباره پا نگیرد. میدانم و شنیده ام افرادی در فضای مجازی به داب به نام آوانتوریسم و کار علنی و... پریده اند و برد آنهم از این فراتر نخواهد رفت. اما فکر نمی کنم در جامعه این موجود باشد و نیست به طور واقعی نه در آن دوره و نه در این دوره در جامعه نبود و نیست.

از زمان عقب نشینی به آزادیخواهی و سرکوب دانشجویان آزادیخواه تا اکنون هم عده ای متأسفانه حتی به نام و اسم و رسم چپ، هر وقت به بررسی "جنبش دانشجویی" میپردازند، اولین کارشان تلاش برای زدن دوره ای پر افتخار از فعالیت کمونیستها در دانشگاه از سالهای ۱۳۸۳ تا اواخر ۸۶ است. خیلی از جریانات حتی از چپها، در بررسی هایشان، برمی گردند به تحرک دانشجویی سال ۱۳۳۲ و اعتراضاتی که صورت گرفته و اینکه فلان نماینده آمریکا آمده و دانشگاه چه گفته و بزرگش می کنند، تابلو و مجسمه از آنهاش میسازند، در وصف آن میگویند و اما وقتی به "داب" می رسند، همه لکنت زبان میگیرند و قلمهایشان شکسته میشود و این دوره را سعی میکنند سانسور کنند. این دوره را سانسور میکنند چون مخالفش هستند، چون جنبش آنها نبود نفق واقعه تاریخی را هم قلم میگیرند. اتفاقی که در دانشگاه ها در آن دوره افتاد پرچم اعتراض نسل جوان طبقه کارگر بود از تریبون دانشگاه و با آن بیگانه هستند. فردا در مراکز صنعتی و کارگری هم اگر این اتفاق در این ابعاد بیافتد، همه آنها دور جنبش های سیاسی مقابلش جمع می شوند و الان هم جمع شده اند و میگویند نباید ساسی میشد.

مسئله دیگر علنی کاری است. ببینید مبارزه سیاسی در جامعه علنی است. "داب" بر خلاف تصوراتی که اینها دارند یا تلاش می کنند این طور به جامعه نشان دهند، روی کمیته های کمونیستی، روی محافل کمونیستی در دانشگاه استوار بود، روی کار جدی و همه جانبه جمعی از کمونیست ها مستقل از هر اشکالی که در کارشان بوده باشد که حتما بوده، استوار بود. این هسته اصلی مخفی بود ولی روز اعتراض، اعتراض در خیابان است، تحصن کارگری نمی شود مخفی باشد، اعتراض کارگر به دستمزد نمی شود مخفی باشد، دفاع از آزادی های سیاسی دیگر مخفی نیست! هر فعال جدی طبیعتا توازن قوای خودش را در نظر می گیرد و میفهمد چه روزی وقت آن است نیرویش را بیاورد و علناً صف بندی کند. ولی چه چیز از این مهم تر! در ۵۰ سال گذشته هیچ دوره ای به اندازه دوره "داب" دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب در ابعاد توده ای در همه دانشگاه های مهم ایران و همراه نسل جوان دانشجو به میدان نیامده اند، و کسی که می گوید چرا علنی؟! مبارزات مخفی نیست، مبارزه علنی است.

بحث کار علنی و مخفی یک بحث جدی مارکسیستی است روی آن بحثی نیست. یک بخش از کار، کار کمونیستی، محافل کمونیستی، جمع های کمونیستی، کمیته های کمونیستی است و آن جمعی که تصمیم می گیرند چطور مردم را متحد کنند و چطور به میدان بیاورند و چطور اعلام قدرت بکنند رو به جامعه، حتما مخفی است و باید مخفی بماند. دوره داب هم مخفی بود. اما بالاخره روزی که اعتراض میکنی دیگر در خانه مخفی نمیمانی و یک روز میای بیرون و قدرتت را نشان میدهی همچنان که امسال نشان دادند. در نتیجه این ها اعتبار ندارد و فکر نکنم به طور واقعی در جامعه برد داشته باشد. یک عده دل خوش می کنند به این ها، خودشان مخالفند، دوست ندارند، خار تو چشمشان شده این تحرک به دلیل اینکه یک روز فهمیدند یک حزب معین کمونیستی یک پای جدی این تحركات بود، باهاش مخالفند و احساس شادی نمی کنند که جامعه یک پرچمی درش بلند شده که عدالتخواهانه است! آنها بی ربطی خودشان را به عدالتخواهی نشان می دهند و اینها جریانات حاشیه ای و سکتی و فرقه ای هستند. به نظر من به هر درجه اینها اعلام حضور کنند از فیس بوک و محفل چند نفره خود و محافل از نوع خود فرا تر نمی روند.

۱۹

مبارزه سیاسی، مبارزه کمونیستی درون جامعه است در کف جامعه، کارخانه، دانشگاه و کف خیابان است جایی که مردم را رودرو می بینی و مردمی که صف آرایی می کنند و در مقابل جمهوری اسلامی میایستند. بحث من این نیست هر شش نفر شدی بیایی اعتراض یا آکسیون کنی، آکسیون را یک روزی می توانی انجام دهی که توان آکسیون را داشته باشی ولی مبارز سیاسی و کمونیست واقعی کسی است که می رود کف خیابان و مردم را می بیند، متحد می کند، قانع میکند، جدل می کند، نیرویش را جمع می کند و در یک روزی میاورد صف ارانی می کند. در ایران حلوا پخش نمی کنند، آدمی که فکر می کند ۳۰ سال مبارزه مخفی کرده و هیچ وقت دستگیرش نکردند لابد اصلا نمی رود به عرصه اصلی مبارزه، لازم نیست کسی که تنها در خانه خود نشسته و امری جز پخش آگاهی در هوا ندارد و در زندگی اش چهار نفر را با خود متحد نکرده، چرا باید دستگیرش کرد.

جامعه ایران میدان جنگ است و هیچ کس قدرت را تسلیم کمونیسم نمی کند. هر حاکمیتی احساس کند نه تنها در ایران حتی در اروپا، در آلمان، انگلیس و در آمریکا احساس کنند کمونیسم موقعیتی دارد، حزب کمونیستی، جریان کمونیستی، جمع و محفل کارگری کمونیستی موقعیت ویژه ای دارد و خطری برایش دارد با توپ و تانک سرکوبش می کنند و هر فعال کمونیستی باید این را بداند. در این جامعه ای که زندگی می کنیم مقوله ای به نام دموکراسی کشک است وقتی که پای کمونیسم وسط بیاد به وحشیانه ترین شیوه سرکوبش می کنند. اگر نتوانند با صنفی باش و صنفی بمان و دست به قدرت نبر و سیاست امر شما نیست و این مطعلق به روشنفکر بورژواى موجب بگیر است، مانعت شوند، سرکوبت می کنند. این میدان جنگ است و کسانی که فکر می کنند دستگیری نباید داد (حتما ادم سعی می کند دستگیری ندهد) واقع بین نیستند و این هم بخشی از مبارزه است. بحث تقدیس دستگیری نیست، ولی یک بخش از مبارزه است در نتیجه "داب" برای هر کسی که عدالتخواهی داشته باشد به نظر من یک تاریخ قابل افتخار است مستقل از این که آنهايي که در آن تاریخ نقش ایفا کردند الان کجا قرار گرفته اند. دفاع از آن تاریخ و دفاع از آن نقش، فکر کنم امر هر کارگر کمونیست و هر کمونیست و آزادیخواه و هر آدم شرافتمندی است.

همین خاکی: به عنوان آخرین سوال و با توجه به اینکه وقت کمی داریم، به نظر شما و با توجه به اینکه ۱۶ آذر امسال را پایان یک دوره نام گذاشتید، چشم انداز اعتراضات دانشجویی را چگونه میبینی و ما به عنوان حزب حکمتیست در کجای این جدال قرار میگیریم و اساسا پیش نهاد یا آلترناتیو ما برای دانشجویان آزادیخواه در دانشگاهها چه است؟

خالد حاج محمدی: ما به کرات بر سر وظایف دانشجویان کمونیست صحبت کرده و نوشته ایم و اینجا و در این وقت هم امکان پرداختن به آن نیست و تنها به چند نکته اشاره میکنم.

من فکر میکنم تحركات دانشجویی امسال با مختصاتی که شما اشاره کرده و با مختصاتی که میتوان رفت و نگاه کرد و دید، یک دستاورد برای طبقه کارگر ایران و نسل جواب عدالتخواه و برابری طلب در این جامعه و برای هر کسی است که عدالتخواهی امرش باشد. لذا اولین مسئله تلاش برای حفظ این دستاورد و تلاش برای حفظ آدمهایی است که در این قامت ظاهر شدند و این نقش را ایفا کردند. فکر میکنم این مسئله ای جدی و مهم است.

نکته بعدی این است که هر جا اعلام قدرتی شود، سر و کله پلیس سیاسی هم پیدا میشود. اعتصاب کارگران بافق را به عنوان قدرتمندترین تحرک کارگری در این چند دهه در نظر بگیرید، ولی فقیه مجبور شد مستقیم نماینده به بافق بفرستد. یک کارگر نرفت تهران و مقابل مجلس و یا اداره کار و دولت مجبور شد هیئت های بلند پایه خود را به بافق بفرستد. سران و دست اندرکاران جمهوری اسلامی سر تعظیم در مقابل کارگران بافق فرود آوردند و مجبور شدند سر تعظیم فرود آورند. مجبور شدند به دست بوسی کارگر بافق بروند و اما زمانی که فضا آرام شد و عقب نشینی که خودشان در مقابل کارگران بافق کردند، فوری

۱۶ آذر و پایان ...

تلاش کردند به جان فعالین اصلی آن بیفتند.

این یک واقعیت است که جایی که احساس کنند شمای کمونیست و عدالتخواه به معنای واقعی کلمه، حضور دارید، در جامعه وسیعا سمپاتی جلب میکنید، تأثیر میگذارید و امیدواری در عده ای بوجود میاورید. عده ای به شما امید میندند و خوشحال میشوند و میگویند کمونیستها در دانشگاه زنده شدند و میگویند اینها بچه های ما هستند و اینها درد دل ما و امیال ما را بیان میکنند. میگویند اینها خواست و مطالبه و آرزوهای ما را از تربیون دانشگاه بیان کردند. و میلیونها انسانی محروم این جامعه و در راس آنها طبقه کارگر آن، اگر این صدا را شنیده باشند و اگر دیده باشد در دانشگاه چه گذشته است، همین احساس را دارند که امثال من و شما داریم. و این تحرک مایه خوشحالی و افتخار برای هر انسانی است که خود را بخشی از این جنبش ببیند. لذا باید در نظر داشت که حتما پلیس حساسیت به خرج میدهد و دست به اقداماتی میزند.

فاکتور بعدی این است که این نوع حرکات وقتی صورت میگیرد (الان صورت گرفته و بعد از واقعه ما درایم در موردش صحبت میکنیم) که کمونیستها یک مقدارحول افقی روشنتر متحد شوند. که محافل کمونیستی در دانشگاه مقداری متحد تر باشند. باید سراغ کمونیستها در دانشگاه رفت و متحدشان کرد. دانشگاه یک پرپود معین است و هر آدمی چند سال در آن میماند و میرود،

اما مهم جا گذاشتن سنتی است که بتوان روی آن ساخت تا نسل بعدی هم بتواند از آن استفاده کند و آن را ادامه دهد. باید الگویی بدست داد که نسلهای بعدی بتوانند در دست داشته باشند و به آن تجربه متکی شوند. این الگو در حقیقت در سالهای ۸۴ به بعد و در دوره دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب بدست داده شد و فکر میکنم اکنون از این تجربه استفاده میشود و قطعاً سال آینده هم نسل جوان برابری طلب از تجربه امسال استفاده خواهند کرد. اما آن استخوانبندی که امکان میدهد مستقل و روی پای خودت علم شوید و بایستید، جمع و محافل کمونیستی است که باید در دل این دوره و این واقعه موقعیت آنرا تحکیم بخشید و به آن وسعت داد و هوشیارانه عمل کرد و به شهرهای دیگر به جاهای دیگر و به جنبش کارگری، تحرک معلمان، جنبش زنان و کلا حرکات عدالتخواهانه جامعه وصل شد و پیوند برقرار کرد. خوشبختانه در دل خود حرکات ۱۶ آذر امسال این پیوستگی موجود بود اما باید تلاش کرد جفت بودن و جفت شدن با سایر حرکات و جنبشهای آزادیخواهانه را تامین و تحکیم کرد.

قطعاً تفاوت است میان حرکات دانشجویی با مثلاً جنبش کارگری یا زنان که اینجا جای پرداختن به آن نیست، اما به هم پیوستن و جفت شدن با هم مهم است و فکر میکنم کمونیستها از این موقعیت و فرصت باید برای بهبود موقعیت خود و تعمیم محافل و جمعهای کمونیستی که البته این بخش کاملاً مخفی است، استفاده کنند. زمانی که این هسته اصلی و این استخوانبندی را ساخته باشید و از هر فرصتی برای بهبود آن، نفوذ بیشتر آن و اشاعه و تکثیر آن استفاده کرده باشید، آنوقت روی

آن و با اتکا به آن میتوانید بسازید و قدرتمند شوید. حتما پلیس هم هر جا جاپایی پیدا کردیم و حضوری یافتیم بسیج خواهد شد و این قطعی است و باید در نظر داشت.

در مورد چشم انداز آتی جنبش دانشجویی راستش بستگی به سیر تحولات جامعه دارد. دانشگاه مستقل از جامعه نیست و فضای آن انعکاسی از فضای جامعه است. متأسفانه اکنون فاکتورهای منفی در سطح منطقه و جامعه کم نیستند و عمل میکنند. علیرغم نفرت عمومی طبقه کارگر و اقشار پایین جامعه از جمهوری اسلامی و علیرغم اینکه دیوار سانسور و استبداد در این جامعه ترک برداشته است و جمهوری اسلامی هم مجبور به عقب نشینی هایی شده است و کسی برای قوانین آنها تره خرد نمیکند، اما یک واقعیت هم وضع خطیر منطقه است که تأثیر گذار است.

اکنون جنگهای وسیعی را در کل منطقه خاورمیانه راه انداخته اند. انواع گروههای قومی و مذهبی و ناسیونالیست را تا دندان مسلح کرده اند و به جان بشریت انداخته اند و مردم عادی را در مقابل هم قرار داده اند. فکر میکنم نسل جوان و کمونیستها و آزادیخواهان باید این اوضاع را در نظر بگیرند و به آن توجه کنند. باید توجه داشت که تقسیم بندی های قومی و مذهبی که شکل داده اند و در راه اشاعه آنند، یک ابزار و هیزم جنگهای خامنایراندازی است که به مردم جهان تحمیل کرده اند. این تقسیمات ابزار راه انداختن جنگهای صلیبی در خدمت سیاستهای امپریالیستی و در خدمت دول مرتجع منطقه است و با اتکا به آن میتوانند سوریه ها و عراق های دیگر را بوجود

کمونیست ۲۲۴

بیاورند و مردم محروم را به جنگ علیه هم ببرند و قربانی کنند. گارد داشتن و هوشیاری در مقابل اینها با توجه به فضا و کل اوضاع منطقه مهم است.

همچنانکه گفتم سیر تحولات و حرکات در دانشگاه به سیر وقایع در جامعه بستگی دارد و از آن تأثیر میگیرد. اما یک چیز مسلم است و آن اینکه کمونیسم یک پای این تحولات است و کمونیسم یک پای تحركات در جامعه ایران است. در جامعه ایران و در میان کارگران و در دانشگاههای ایران، کمونیسم معتبر است و یک پای تحولات و تحركات میتواند باشد. باید موقعیت کمونیسم را تقویت کرد، موقعیت مان را باید بهبود بخشیم و فکر میکنم آینده بهتری برای جامعه ایران بدون عروج کمونیستها در چشم انداز نیست. باید کمونیسم در عرصه های اصلی مبارزه و جدال در جامعه به عنوان یک پای تحولات از سیاست تا مبارزات اقتصادی و...نقش ایفا کند و به میدان بیاید و جامعه را تسخیر کند. یک ستارت عدالتخواهانه امسال در ۱۶ آذر زده شد و جای افتخار است. به همه کسانی که در این تلاش شریک بودند و سهم ایفا کردند، تبریک میگویم. یک موفقیت بزرگ بود برای عدالتخواهی در دانشگاه و زنده با همه کسانی که آنرا ایجاد کردند.

۱۸ آذر ۹۶- ۱۰ دسامبر ۲۰۶

*** با تشکر از رفیق سپیده آژند که این مصاحبه را پیاده کرده است**

حیات، کار و استثمار

حیات پایه‌ای ترین حق انسان است. جسم و روح افراد از هر نوع تعرض مصون است.

استثمار انسان ممنوع است. کار مزدی، که اساس استثمار انسان در دنیای امروز است، و همچنین

هرنوع انقیاد، بردگی و بیگاری در هر پوشش و با هر توجیهی ممنوع است.

کار فعالیت آزاد و خلاق انسان است. هر کس حق دارد خلاقیت‌های فکری و عملی خود را گسترش داده و بکار اندازد.

هر کس مستقل از نقش او در تولید میتواند از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه برخوردار گردد. همه انسانها در برخورداری از نعمات مادی و معنوی موجود در جامعه دارای حق برابر هستند.

همه انسانها حق فراغت، تفریح، آسایش و امنیت دارند. هر کس حق دارد از مسکن مناسب و از

ضروریات زندگی متعارف در جامعه امروزی برخوردار باشد.

از بیان‌ه حقوق جهانشمول انسان – مصوب حزب حکمتیست

هیچ قانون، سیاست و مقرراتی در جامعه نمیتواند حقوق و بندهای این بیانیه را نقض کند. هیچ فرد یا بخشی از جامعه را از هیچ یک از حقوق این سند نمیتوان محروم کرد یا مورد تبعیض قرار داد. دولت و ار گانه‌ای اداره جامعه موظف به تضمین تحقق این حقوق و بندهای این بیانیه هستند. حزب حکمتیست اعلام میکند که مواد حقوق جهانشمول انسان را حقوق تخطی ناپذیر مردم میداند و با تصرف قدرت سیاسی و اعلام جمهوری سوسیالیستی همه این حقوق را بعنوان مبنای قوانین و سیاست‌های جامعه اعلام میکند.

زنده باد سوسیالیسم



نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری –
حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: سپیده آژند

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب, شبوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

Khaled.hajim@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۹۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبورگ: وریا نقشبندی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۹۸۲

laadann.g@gmail.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۹۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

نورنوت: سچند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

۱۶ آذر و پایان یک دوره

مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی



های ایران بلند کردند آغاز یک دوره نوین را نوید دادند و این یک واقعه مهم بود.

نکته ای را اینجا متذکر شوم که ما و جریان ما به کرات گفته ایم: یک جنبش یک دست دانشجویی غیر ممکن است، دانشگاه آینه جامعه است و اقشار و طبقات مختلف در دانشگاه ها موجود هستند و نمایندگی می شوند. دانشگاه در ایران مهم است چون فعالیت سیاسی، احزاب اپوزسیون، کمونیست ها، فعالیت متشکل کمونیستی در این جامعه ممنوع است و فعالیت متشکل اپوزسیون مستقل از کمونیست و غیر کمونیست هم ممنوع است. در نتیجه دانشگاه به دلیل ترکیب جمعیتی، نسل جوانش، محیط آموزشی، محیط روشنفکری و تحصیلکرده معمولا احزاب سیاسی، سنت های سیاسی به دانشگاه چشم می دوزند و تلاش می کنند در دانشگاه و از دانشگاه استفاده کنند. عروج هر سنت سیاسی و هر تحرک اجتماعی در دانشگاه نشانه سطح و توان آن جنبش یا آن جنبش سیاسی در جامعه است. وقتی که در دانشگاه یک تحرک انقلابی و آزادی خواهانه عروج می کند، نشانه دامنه نفوذ و اعتبار این جنبش در جامعه است و به یک معنایی انعکاس آن چیزی است که در جامعه می جوشد و این مهم بود و فکر می کنم مایه خوشحالی هر آدم شرافت مندی در آن جامعه بود. این واقعیتی است ارزشمند مستقل از اینکه آدمها و جریانها و خصوصا کسانی که این تحرک را راه انداختند چه ارزیابی دارند و چه ارزیابی میکنند و فکر میکنند کجا بایستی کدام کار را میکردند یا نمیکردند. این ها را فعالین هر جنبشی و هر تحرک انقلابی انجام می دهند ولی آن چیزی که شاهدش بودیم عروج دوباره یک پرچم آزادیخواهانه بود و این پرچم در سطح وسیع جامعه طرفدار دارد و مایه خوشحالی هر کسی از نسل ما و از طبقه ما است، مایه خوشحالی هر انسان دردمندی، هر انسان محرومی و هر انسان شرافتمندی در آن جامعه است. همه این صف از این اتفاق احساس قدرت کردند و این ارزشمند بود

هیمن خاکی: به مناسبت روز دانشجو، امسال بار دیگر دانشگاهها تریبون رساندن صدای محکم اعتراض میلیونی شهروندان در ایران بود! تریبون سراسری اعتراض به بی حقوقی مطلق طبقه کارگر، به ستم و محرومیت مطلق شهروندان در مناطق دور افتاده تر، به فقر و بی افقی دانشجوی محروم، به خصوصی شدن و پولی شدن امکان دسترسی به آموزش و نیازهای اولیه زندگی، به فساد افسارگسیخته حاکمیت، و به تبعیض و تحقیر تعمیم یافته جنسیتی بود! از این تریبون علاوه بر این کيفرخواست قربانیان چهاردهم حاکمیت نیز به میان آمد! از این رو می خواهم سوال اول را اینگونه مطرح کنم. ارزیابی شما از اعتراضات امسال دانشجویان در ۱۶ آذر و تفاوت امسال با سالهای قبل در چه چیز بود و در کل ارزیابی شما از اعتراضات امسال که اتفاق افتاد چیست؟

خالد حاج محمدی: کلا در دهه گذشته و بعد از اعتراضات دانشجویان در دهه هشتاد یعنی ۱۳۸۴ و تا ۱۳۸۶ که تحرکات وسیعی در ابعاد توده ای در دانشگاههای ایران در جریان بود، برای یک دوره سکونی به فضای دانشگاه تحمیل شد. در آن دوره اعتراضات دانشجویی بیان صدای اعتراض محرومان در جامعه بود و مطالباتی که کارگر و زحمتکش و بخش پیشرو در جامعه داشتند از تریبون دانشگاه به جامعه اعلام شد. بعد از تحولاتی که در آن دوره اتفاق افتاد و حملاتی که به دانشگاه شد و دستگیری های وسیعی که صورت گرفت، یک عقب نشینی را تقریبا به فضای دانشگاه ها، و فضای عدالت خواهانه و برابری طلبانه تحمیل کردند. بعد از آن ماجرا جنبش سبز عروج کرد و کلا فضا عوض شد.

در این پروسه و تا الان اعتراضات مختلفی در دانشگاه ها در جریان بوده است، علارغم اینکه حاکمین تلاش کردند، دانشگاه ها فقط جای فعالیت انجمن های اسلامی، تحکیم وحدت و کلا جریانات دست ساز حکومت باشد، اما در هر اتفاقی از جمله در مناسبت ۱۶ آذر، تحرکات دانشجویی که امتداد تحرکات انقلابی و حق طلبانه و امتداد مطالباتی بود که محرومان جامعه داشتند از دانشگاه هم شنیده می شد ولی در ابعاد محدودتری. اگر مثلا سال های ۹۴ به بعد را نگاه کنید تحولاتی که در دانشگاه ها صورت گرفت رنگ و بوی همان تحرکات انقلابی یا همان اتفاقی که امسال افتاد درش موجود بود ولی در ابعاد محدودتر و این عادی بود. تلاش میشد و این طور وانمود می کردند که دانشگاه فقط جای اصلاح طلبان حکومتی و کلا جناح های جمهوری اسلامی است و تلاشی میان خودشان در جریان بود از جناح تندرو، جناح اصلاح طلب و اصولگرا که هر کدام شان نشان دهند که دانشگاه جای آنها است. به طور واقعی ۱۶ آذر امسال میخی بود بر تابوت سکونی که تلاش می کردند به دانشگاه تحمیل کنند. در صحبت هایت اشاره کردید که در دانشگاه، امسال پرچم این مطالبات بلند شد. دامنه تحرکات امسال در دانشگاه به نسبت سال های قبل وسیع بود، ولی روی دامنه تحرکات زیاد نمی شود حساب کرد. نه این که مهم نیستند، مهم هستند ولی مستقل از دامنه اش پرچمی که امسال در دانشگاه بلند شد، مطالباتی که بلند کردند دانشجویان آزادی خواه، دانشجویان عدالتخواه، به طور واقعی پرچم و مطالبه دهها میلیون انسان از اقشار پایین جامعه و در راس آن طبقه کارگر و زنان در ایران بود. و از این زاویه ای میخی بود بر تابوت یک دوره معین که تلاش میشد به زندگی نسل جوان در دانشگاه و امتداد زندگیش، امتداد کار و فعالیت در دانشگاه تحمیل شود و به اعتباری پایان یک دوره بود. پایان یک دوره و عروج دوباره آزادیخواهان و برابری طلبان در ابعاد توده ای و این بار نیز نسل جوان تحصیلکرده طبقه کارگر با پرچمی که در دانشگاه

هیمن خاکی: شما اشاره کردید که دامنه تحرکات در دانشگاه امسال با سال های گذشته تفاوت هایی داشت و اساسا شما به رابطه بین دانشگاه و جامعه با همدیگر اشاره کردید ولی امسال هم مثل سالهای گذشته ما جناحی را داشتیم یا خط سیاسی را داشتیم که سعی می کند و پافشاری می کند که اعتراضات دانشجویان را در دانشگاه صنفی قلمداد کند و حتی این را می گویند وقتی که در دانشگاه ها اعتراضات وجود دارد این ها مشکلات صنفی هستند که باید حل شوند. هر چند که به طور واقعی اعتراض برای خوابگاه، استخدامی، بهتر شدن وضع زندگی دانشجویان در محیط دانشگاه همه اینها تا حدی اعتراضات صنفی را به همراه دارد، نظر شما در این رابطه چیست این واقعیت عینی آیا می تواند مهری بکوبد بر این اعتراضات که این اعتراضات صنفی است یا نه! اگر نیست این اعتراضات در کجا قرار میگیرد، ما و دانشجویان پیشرو چطور با این پدیده برخورد کنیم؟

خالد حاج محمدی: اگر مطالبات دوره های مختلف دانشجویان را در نظر بگیریم، همیشه بخشی از مطالبات صنفی و مختص خود دانشگاه است و اما این بخش به نسبت کل مطالبات آنها کم رنگ است. مطالبات صنفی، مطالباتی است که بخش اعظم دانشجویان دارند و در شعارها و مطالبات امسال یا در بیانیه ای که ۳۳ شورای صنفی دانشگاه ها منتشر کردند خیلی برجسته بود. من به شخصه مشکلی با این ندارم، یعنی به این اعتبار که بخش هایی از جامعه مطالبات معینی دارند (مطالبات صنفی)، تلاشی برای بهبود، بخش همیشگی مبارزه محرومان در جامعه است و به این اعتبار بخشی از مطالبات اقتصادی است. اعتراضات هر دوره طبقه کارگر را در نظر بگیرید اساسا شروع تلاشی برای بهبود است، اعتراضات خودبخودی هر کارگری در جامعه ایران در مقابل تعرضی که سرمایه به او تحمیل می کند و تلاش می کند سهم طبقه کارگر را از تولیداتی که روی دوش طبقه کارگر انجام می گیرد، بکاهد مقابله و اعتراض می کند و این اعتراض همیشه هست مستقل از سطح سازمان یافته گی اش و مستقل از دامنه اش. ولی اعتراض و تلاش برای بهبود همیشگی است و در هر دوره ای، در خفقان ترین دوران تاریخ چه در ایران و چه در همه جوامع بشری سنگر دفاع از زندگی و سنگر تلاش برای بهبود، بخشی از مبارزات همیشگی طبقه کارگر بوده و در دانشگاه هم هست.

ادامه در صفحه ۱۹



زنده باد سوسیالیسم